

نیابت امام زمان

در دوران غیبت

شیخ محمدسند

مترجم: احمد خوانساری



موضوع:  
عقاید: ۱۳۵ (کلام و عقاید: ۲۲۹)

گروه مخاطب:  
- تخصصی (طلاب و دانشجویان)  
- عمومی

شماره انتشار کتاب (چاپ اول): ۲۱۲۱  
سلسل انتشار (چاپ اول و باز چاپ): ۵۲۹۴

سند، محمد، ۱۳۲۰ -

[دعوی السفارة في الغيبة الكبرى، فارسی، برگزیده]

نیابت امام زمان (عج) در دوران غیبت / شیخ محمد سند؛ مترجم احمد خوانساری. - قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۱.

[۲۵۲] ص. - (مؤسسه بوستان کتاب؛ ۲۱۲۱) (کلام و عقاید: ۲۲۹، عقاید: ۱۳۵)

ISBN 978-964-09-1106-8 - ۲۵۰۰ تومان

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتاب حاضر ترجمه جلد دوم از کتاب «دعوی السفارة في الغيبة الكبرى» است.

ص. ع. به انگلیسی: Sheikh Mohammad Sanad. Deputation of Imam (MAHHR) in the disappearance era

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - نیابت. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - رؤیت.

۳. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - غیبت. الف. خوانساری، احمد، ۱۳۵۳ - مترجم. ب. دفتر تبلیغات

اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب. ج. عنوان. د. عنوان: دعوی السفارة في الغيبة الكبرى. فارسی. برگزیده.

۲۹۷/۴۶۲

BP ۲۲۴ / ۴ / ۹ د ۷۰۴۲۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۷۱۶۲۷

۱۳۹۱

# نیابت امام زمان (عج) در دوران غیبت

شیخ محمد سند

مترجم: احمد خوانساری

بیت  
۱۳۹۱



## نیابت امام زمان (عج) در دوران غیبت

- نویسنده: شیخ محمد سند • مترجم: احمد خوانساری
- ناشر: مؤسسه بوستان کتاب  
(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب
- نویت چاپ: اول / ۱۳۹۱ • شمارگان: ۱۲۰۰ • بها: ۴۵۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

- ❖ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفایه)، ص پ ۹۱۷ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵-۷، نامبر: ۷۷۴۲۱۵۴، تلفن پخش: ۷۷۴۳۴۲۶
- ❖ فروشگاه مرکزی: قم، چهارراه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)
- ❖ فروش عمده و مرکز اطلاع رسانی: قم، چهارراه شهدا، جنب ورودی دفتر تبلیغات اسلامی، تلفن: ۷۷۴۳۱۷۹
- ❖ فروشگاه شماره ۲: میدان فلسطین، خ طوس، کوچه تبریز، پلاک ۳۰، تلفن: ۸۱۹۵۶۹۲۲ - ۰۹۳۹۵۹۹۲۰۸۹
- ❖ فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهارراه خسروی، مجتمع یاس، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲
- ❖ فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهار راه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰
- ❖ فروشگاه شماره ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲
- ❖ پخش پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی)، تهران، خ حافظ، نرسیده به چهار راه کالج، نیش کوچه بامشاد، تلفن: ۸۸۹۴۰۳۰۳

اطلاع از نحوه های نشر از طریق پست الکترونیک (E-mail) یا ارسال شماره همراه خود به ۰۲۱۵۵۰۰۱۰۰۰ و یا ارسال درخواست به

پست الکترونیک مؤسسه: E-mail: info@bustaneketab.com

جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت: <http://www.bustaneketab.com>

با قدردانی از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

• اعضای شورای بررسی آثار • دبیر شورای کتاب: جواد آهنگر • سرویراستار: ابوالفضل طریقه دار • ویراستار: علیرضا سالوند • چکیده عربی: خلیل العصامی • چکیده انگلیسی: یحیی داوری • فیپا: مصطفی محفوظی • مسئول واحد حروف نگاری: احمد مؤتمنی • حروف نگار: معصومه حسینی مجرد • اصلاحات حروف نگاری: مصطفی عسکری نسب • صفحه آرایی: حسین محمدی و احمد مؤتمنی • کارشناس و کنترل نمونه خوانی: محمدجواد مصطفوی • نمونه خوانی: حسن حسینی، ابوالفضل سلیمانی، مهدی پیشگویس و رضا مهتاب • نظارت و کنترل آماده سازی: ولی قربانی • کنترل فنی صفحه آرایی: سیدرضا موسوی منش • کارشناس طراحی و گرافیک: مسعود نجابتی • طراح جلد: محمود هدایی • مدیر تولید: عبدالهادی اشرفی • اداره آماده سازی: حمید رضا تیموری • اداره چاپخانه: مجید مهدوی و سایر همکاران لیتوگرافی، چاپ و صحافی.



## فهرست مطالب

۱۱	مقدمه مترجم
۱۳	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۵	غیبت صغری و نیابت خاصه
۱۶	اهمیت نیابت خاصه
۱۸	پایان دوران نیابت خاصه از مسلمات شیعه
۲۰	تفاوت تشرف‌های و ادعای نیابت
۲۱	حقیقت غیبت امام (عج)
۲۳	عقیده انتظار
۲۵	نمونه‌های قرآنی از قدرت روحی و تکوینی رهبران گمراهی

### بخش اول: تفاوت‌های سحر، معجزه و کرامت

۳۹	توضیح کلام ملامحمد مهدی نراقی
----	-------------------------------



بخش دوم: بررسی مسئله نیابت

۵۹	تعریف لغوی نیابت
۵۹	معنای اصطلاحی نیابت
۶۲	فصل اول: پایان دوران نیابت خاصه
۶۲	۱. اقوال عالمان بزرگ
۷۷	۲. بیان چند دلیل
۷۸	دلیل اول
۷۹	نکته اول
۸۰	نکته دوم
۸۱	دلیل دوم
۸۴	دلیل سوم
۸۶	دلیل چهارم
۸۷	۳. بررسی قضیه ارتباط شیخ مفید
۹۴	۴. جایگاه ابدال و اوتاد و انقطاع نیابت خاصه
۹۴	ابدال و اوتاد چه کسانی هستند؟
۱۰۵	فصل دوم: حکایت‌هایی از نواب اربعه
۱۰۵	حکایت اول
۱۰۵	حکایت دوم
۱۰۶	حکایت سوم
۱۰۷	حکایت چهارم



۱۰۸	..... حکایت پنجم
۱۰۹	..... حکایت ششم
۱۱۱	..... فصل سوم: نیابت عامه در دوران غیبت کبری

### بخش سوم: مدعیان دروغین

۱۲۱	..... فصل اول: ثواب ثبات قدم و بزرگی امتحان در زمان غیبت کبری
۱۲۹	..... فصل دوم: مدعیان دروغین قبل از غیبت صغری
۱۳۰	..... فرقه خطاییه
۱۳۳	..... حارثیه
۱۳۴	..... کیسانیه و عباسیه و خرمدینان
۱۳۵	..... منصوریه
۱۳۶	..... اصحاب السری
۱۳۶	..... بیانین
۱۳۸	..... پیروان حمزة بن عماره زبیدی بربری
۱۳۸	..... مغیره
۱۳۹	..... پیروان بزیع بن موسی الحائک
۱۳۹	..... بشریه
۱۴۰	..... پیروان معمر بن خثیم
۱۴۱	..... بیزاری جستن ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small> از غلات
۱۴۶	..... فصل سوم: مدعیان باییت در دوران غیبت صغری
۱۴۶	..... ادعای باییت شریعی



۱۴۷	ادعای باییت محمد بن نصیر نمیری
۱۴۸	ادعای باییت احمد بن هلال کرخی
۱۴۸	ادعای باییت محمد بن علی بن بلال
۱۴۹	ادعای باییت حسین بن منصور حلاج
۱۵۱	ادعای باییت محمد بن علی شلمغانی
۱۵۵	توقیع لعن شلمغانی
۱۵۵	قتل شلمغانی
۱۵۵	ادعای باییت ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون
۱۵۶	بی‌اعتمادی جناب محمد بن عثمان عمری به ابوبکر بغدادی (برادرزاده‌اش)
۱۵۷	سرانجام ابوبکر بغدادی
۱۵۷	عقاید ابودلف
۱۵۹	فصل چهارم: مدعیان دروغین غیبت کبری
۱۵۹	تاریخ بابی‌گری در ایران

### بخش چهارم: منابع شریعت در دوران غیبت کبری

۱۷۷	فصل اول: منابع معتبر
۱۹۰	فصل دوم: منابع غیر معتبر

### بخش پنجم: نشانه‌ها و حوادث ظهور

۲۰۷	فصل اول: نشانه‌های ظهور
-----	-------------------------

۲۰۷	علامت‌های سال ظهور
۲۰۷	علامت‌های نزدیک به سال ظهور
۲۱۱	<b>فصل دوم: شخصیت‌های دوران ظهور</b>
۲۱۱	مقدمه
۲۱۲	یمانی و حسنی
۲۱۹	نتیجه
۲۲۱	نفس زکیه، شعیب بن صالح و سایرین
۲۳۱	<b>فصل سوم: چند توصیه مهم</b>
۲۳۱	توصیه اول
۲۳۱	توصیه دوم
۲۳۲	توصیه سوم
۲۳۷	توصیه چهارم
۲۴۰	توصیه پنجم
۲۴۱	توصیه ششم



## مقدمه مترجم

عقیده به مهدویت و ظهور امام مهدی (عج) یکی از عقاید اساسی شیعه اثناعشریه می باشد که پدید آمدن حکومت عدل جهانی در جامعه بشری است و این امید و آرزو اختصاص به مذهب شیعه و مسلمین ندارد و همه بشریت بدان چشم دوخته، آن را می طلبند.

جایگاه ویژه امامان معصوم علیهم السلام در اعتقادات شیعه باعث گردیده که از دیرزمان و حتی دوران خود آن بزرگواران، عده ای دروغ گو و موقعیت طلب از آن استفاده و خود را به عناوین غیر واقعی که ارتباط مستقیم و مخصوص با آنان را می طلبد ملقب گرداند و در زمان حضور امام علیه السلام مورد لعن و نفرت شیعه و ائمه اهل بیت علیهم السلام قرار گیرند.

مشکلی که در این بین رخ نمود، غیبت امام دوازدهم بود که به شدت به این مدعیان دروغین نیابت فرصت سوء استفاده را داد. البته مکتب شیعه و امامان معصوم علیهم السلام که پیش بینی این وضعیت را نیز از قبل نموده اند با در اختیار گذاردن ملاک ها و نشانه های روشن، سره را

از ناسره مشخص نموده‌اند و وظیفه مؤمنین را در دوران غیبت روشن ساخته‌اند.

کتاب حاضر، در واقع بررسی مسئله نیابت در دوران غیبت از ابعاد گوناگون می‌باشد که در ابتدا توسط محقق گران‌قدر آیه الله شیخ محمد سند به زبان عربی تألیف گردیده که پس از ترجمه آن توسط این جانب و اضافه نمودن تحقیقاتی در ضمن آن برخی تغییرات نیز در تقدیم و تأخیر مطالب و فصل‌بندی‌ها و خلاصه‌گویی صورت پذیرفت که مورد تأیید مؤلف محترم نیز قرار گرفت.

و نیز در آخر کتاب، فقه علائم ظهور که علامت‌های ظهور ولی خداست به روشنی و آشکار مورد بررسی قرار می‌گیرد تا هر کسی ادعای باطلی در این زمینه ننماید و اذهان مؤمنین را مشوب نسازد.

پس این بضاعت مزجات را به عزیز ملک وجود تقدیم و وفای کیلیمان را از ولایتش طلب می‌نمایم.

احمد خوانساری



## پیش گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الْهَادِي إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ وَالصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَطْهَرِينَ.  
فاضل گران قدر جناب آقای حجة الاسلام حاج شیخ احمد خوانساری  
- دام توفیقه - جلد اول کتاب دعوی السفارة فی الغیبة الكبرى را به شکلی  
جدید به فارسی ترجمه نموده است که مؤمنین استفاده بیشتر نمایند.  
البته مباحث این کتاب تنها منحصر به ادعای نیابت و وساطت و ارتباط  
با امام مهدی (عج) در دوران غیبت نمی باشد، بلکه شامل هرگونه ادعای  
ارتباط با یکی از معصومین علیهم السلام نیز که از دنیا جدا و به سوی رفیق اعلا  
رفته اند می گردد. زیرا ادعای وساطت یا سفارت یا نیابت خاصه یا سایر  
عنوان ها و نام ها با هر کدام از معصومین، باطل می باشد که دلیل ما قرآن  
کریم و روایات ائمه معصومین به مقتضای کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنِّي تَارِكُ  
فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا بَعْدِي فَلَنْ  
تَضِلُّوا أَبَدًا» و مصداق تمسک به عترت در دوران غیبت همانا روایات و

احادیث نقل شده از ایشان می باشد تا موقعی که زمان ظهور امام مهدی (عج) با ندای آسمانی فرا رسد.

خداوند همه ما را به هدایت و رشد رهنمون گرداند و دوست فاضل ما را نیز در سایر تلاش های علمی نافع، موفق سازد.

محمد سنند

۲۸ شعبان ۱۳۳۲

۲۸ مرداد ۱۳۹۰



## مقدمه مؤلف

### غیبت صفری و نیابت خاصه

خداوند - تبارک و تعالی - در مدت غیبت صفری، برای ولی اش حجة بن الحسن (عج)، چهار نایب قرار داد، ابتدا عثمان بن سعید عمری و بعد فرزندش محمد بن عثمان و سوم حسین بن روح نوبختی و چهارم علی بن محمد سمري. آغاز دوران غیبت صفری و نیابت خاصه، زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، یعنی ربیع الاول ۲۶۰ ق و پایان آن وفات سمري یعنی ۱۵ شعبان ۳۲۹ ق است، زمانی نزدیک به ۶۹ سال.

نایبان چهارگانه در این سالها با امام ملاقات می کردند و اوامر ایشان را به فرقه ناجیه و علمایش می رساندند. گفتنی است امامان قبلی اگرچه وکیل هایی داشتند، چنین نایبانی نداشتند و نیابت خاص آن چهار بزرگوار نشانگر صلاحیت هایی نظیر ۳۱۳ نفر اصحاب خاص امام زمان است.

### اهمیت نیابت خاصه

از آن جا که این مقام و منصب نزد شیعیان و عالمان و بزرگانشان از جایگاه والایی برخوردار بود، این چهار بزرگوار همیشه در معرض امتحان بودند، اگرچه امام حسن عسکری علیه السلام به نیابت عمری و پسرش نزد بزرگان شیعه سفارش کرده بودند.<sup>۱</sup>

گفتنی است این روش نزد پیروان اهل بیت، روشی دور از ذهن نیست، زیرا دین در نگاه آنان همراه با دلیل و برهان و نشانه‌هایی ابهام‌زدا است، چنانچه معجزه برای اثبات رسالت پیامبران و امامت امامان ضرورت دارد؛ بنابراین نیابت خاصه نزد عالمان شیعه در زمان غیبت صغری و ابتدای غیبت کبری اهمیتی فراوان دارد و ایشان همیشه از مدعیان دروغین آن، بیزاری جسته، آنان را از طایفه امامیه (شیعه) طرد می‌کردند. حتی توقیعاتی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر شده است که در آن‌ها این مدعیان دروغین لعنت شده‌اند.

در مورد اهمیت این موضوع اشاره‌ای در زیارت قبور نواب اربعه شده که می‌خوانیم:

جِئْتِكَ مُخْلِصاً بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ مُوَالَاةِ أَوْلِيَائِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ  
مِنَ الَّذِينَ خَالَفُوكَ يَا حُجَّةَ الْمَوْلَى، وَ بِكَ إِلَيْهِمْ تَوَجُّهِي، وَ بِهِمْ إِلَى  
اللَّهِ تَوَسُّلِي؛<sup>۲</sup>

۱. شیخ طوسی، الغيبة، ص ۹۴.

۲. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۸.

با اخلاص و اعتقاد کامل به یگانگی خدا و پذیرش ولایت اولیایش و برائت از دشمنانش و کسانی که با ایشان مخالفت ورزیده‌اند، ای حجت مولا (امام زمان) و به واسطه توبه آنها (ائمه) نزدیک می‌شوم و به وسیله آنان به خداوند توسل می‌جویم.

شیخ طوسی در کتاب الغیبة در باب مذمت مدعیان بابیت و سفارت،<sup>۱</sup> نظیر همین مضمون را می‌آورد و می‌نویسد: «از جمله مدعیان دروغین، احمد بن هلال کرخی است که ابوعلی بن همام درباره‌اش می‌گوید: احمد بن هلال از یاران امام یازدهم بود. همه شیعیان وکالت ابو جعفر محمد بن عثمان را به تصریح امام حسن عسکری پذیرفتند. بعد از شهادت امام علیه السلام، عده‌ای از شیعیان به احمد بن هلال گفتند: آیا وکالت ابو جعفر محمد بن عثمان را که امام علیه السلام اطاعت او را بر همگان واجب و تصریح به وکالت او فرموده است، قبول نداری؟ گفت: من چیزی شنیده‌ام. اگرچه منکر نیابت پدرش نمی‌باشم، جرئت هم ندارم که بگویم ابا جعفر (محمد بن عثمان) وکیل امام زمان است. به او گفتند: دیگران که شنیده‌اند. گفت: شما خود مسئول شنیده‌هایتان هستید. کرخی در نهایت بر نیابت ابو جعفر (نایب اول) توقف کرد، لذا شیعیان او را لعن نمودند و از او دوری جستند. بعد از مدتی تویق لعنی از ناحیه مقدسه به دست ابوالقاسم بن روح صادر گردید.»<sup>۲</sup>

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۳۹.

۲. همان، ص ۳۹۹.



بنابراین لعن و بیزاری شیعه از احمد بن هلال، فقط به دلیل انکار نیابتِ نایب دوم نبوده، بلکه جایگاه رفیع نیابتِ خاصه را در مذهب اهل بیت روشن می‌سازد.

نیابت خاصه نه تنها یک منصب اجتماعی بلکه یک مقام معنوی نیز می‌باشد. در زیارت نواب اربعه می‌خوانیم: «أشهدُ أَنَّ اللَّهَ اخْتَصَّكَ بِنُورِهِ حَتَّى عَايَنْتَ الشَّخْصَ فَأَدَّيْتَ عَنْهُ وَ أَدَّيْتَ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>

همین امر موجب شد مدعیان دروغین نیابت، مقامات معنوی و ملکوتی بی‌اساسی برای خود قائل شوند و بعد از دوران غیبت صغری نیز بسیاری از فرقه‌های تصوف، برای بزرگان خود چنین مقاماتی را تصور کنند.<sup>۲</sup>

در مورد مدعیان دروغین نیابتِ خاصه، کار بدان جا رسید که پا از نیابت امام زمان فراتر نهاده، خود را مرتبط با ارواح ائمه عليهم السلام اعلام می‌کردند؛ به بیانی دیگر از آن جا که مقام نیابت، واسطه‌ای معنوی بین ناحیه مقدسه و سایر مردم است، اینان مدعی ارتباط معنوی با سایر ائمه عليهم السلام نیز شدند.

### پایان دوران نیابتِ خاصه از مسلمات شیعه

یکی از ضروریات شیعه تمام شدن دوران نیابتِ خاصه پس

۱. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۸.

۲. از روشن‌ترین مصادیق آن، عنوان‌هایی مانند قطب یا امامت و ولایت نوعی است که به صورت گسترده‌ای میان فرقه‌های صوفی مسلک و پیروانش استفاده می‌شده که ریشه در فرقه غلات دارد.

از غیبت صغری است. نایب چهارم علی بن محمد سمی در  
اواخر عمر خود نامه‌ای از امام زمان دریافت می‌کند که در آن  
آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمی، خداوند  
پاداش برادرانت را در مورد تو زیادتر گرداند! تو تا شش  
روز دیگر خواهی مرد. خود را آماده کن و برای بعد از وفات  
کسی را جانشین قرار مده. غیبت دوم شروع شده است و دیگر  
ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدای عزوجل، و ظهور پس از  
مدتی طولانی است. مردم سنگ دل خواهند شد و زمین از بی‌داد مملو  
می‌شود و عده‌ای ادعای دیدار من را خواهند کرد. آگاه باشید که  
هر کس قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مدعی دیدار من باشد، او  
دروغ‌گوست و (به ما) دروغ بسته است و لا حول و لا قوه الا بالله  
العلی العظیم.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت منظور از دیدار، نیابت و وکالت رسمی از جانب امام  
زمان است، زیرا در کلام آن حضرت آمده است.

لَا تُوصِي إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ  
الغيبَةُ الثَّانِيَةُ؛

برای بعد از مرگت کسی را جانشین قرار مده که غیبت دوم شروع شده  
است.

---

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶.

## تفاوت تشرف‌های و ادعای نیابت

ممکن است بین تشرف‌های عده‌ای از علمای بزرگ شیعه<sup>۱</sup> مانند سید بن طاووس و علامه بحرالعلوم و ضرورت انقطاع نیابت رسمی از ناحیه حضرت حجت علیه السلام خلط مبحث شود. باید گفت: انقطاع نیابت بدین معناست که دیگر شخصی صلاحیت واسطه‌گری بین امام و مردم را ندارد تحت هر عنوانی که باشد؛ چه وساطت، چه نمایندگی رسمی یا نایب خاص و یا هر عنوانی که صاحبان مکر و حيله و طالبان ریاست که در حطام دنیا طمع دارند خود را بدان معرفی کنند. پس تشرف به دیدار امام زمان ارتباطی به نیابت خاصه و ادعای آن ندارد، زیرا تشرف هیچ اعتبار شرعی برای دیگران ندارد و هیچ‌گونه مسئولیت و حجیتی برای دیگر اشخاص نمی‌آورد. چنانچه این ناآلان به زیارت حجت خدا نمی‌توانند حکم شرعی جدیدی غیر از آنچه ظاهر شریعت محمد صلی الله علیه و آله بر آن است بیاورند. بر همین اساس ائمه علیهم السلام می‌فرمایند:

ما وافقَ کتابَ اللهِ تعالى و سُنَّةَ نَبِيِّهِ فَقَدْ قَلْنَا، و ما لَمْ يُوافِقْ كِتَابَ  
اللهِ تعالى و سُنَّةَ نَبِيِّهِ فَلَمْ نَقْلَهُ؛<sup>۲</sup>

۱. این تشرف‌ها را کلینی در اصول کافی، صدوق در کمال الدین و تمام النعمة، شیخ طوسی در کتاب غیبت و نوری در کتاب جنة المأوی فی من رأى الحجة الكبرى نقل کرده‌اند.

۲. چندین روایت بدین مضمون آمده است، ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۵۶ و محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲۱ و قرب الاسناد، ص ۹۲.

ما آنچه را که موافق کتاب خدا و سنت نبی اش است، می‌گوییم و هر آنچه موافق کتاب خدا و سنت نبی نیست ما نگفته‌ایم.

گفتنی است حضرت (عج) در دوران غیبت صغری نیز، راویان حدیث را در سؤالاتشان، به روایات معصومان که در کتاب‌های شیعه آمده است، ارجاع می‌دادند و این روش، تنها اختصاص به کسانی ندارد که به دیدار آن حضرت نائل شده‌اند، بلکه نواب خاصه امام نیز محدودیت‌هایی داشته‌اند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه<sup>۱</sup> می‌نویسد: «نایب سوم حسین بن روح نوبختی روایات راویان حدیث از امامان پیشین را جمع‌آوری و به صورت کتابی به علما و محدثان قم عرضه نمود. آنان همه احادیث کتاب مذکور را غیر از آنچه در مورد زکات فطره و مقدار آن آمده بود، صحیح دانستند.»

بدین ترتیب روشن می‌شود روش حضرت حجت (عج) قبل از زمان ظهور، چه در غیبت صغری و چه در غیبت کبری، روشن ساختن تأویلات کتاب خدا نیست و این کار به زمان ظهور و انهاده شده است و این مطلب از توقیعات امام در غیبت صغری و از روایت‌های فراوان<sup>۲</sup> پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام آشکار است.

### حقیقت غیبت امام (عج)

این عقیده مهم و ضروری شیعه که امام در دوران غیبت، نماینده رسمی ندارد، به معنای دوری آن حضرت از اجتماع بشری و ریاست و ولایت

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴.



نیست؛ مثلاً امام علیه السلام در یکی از نقاط دوردست مشغول به عبادت باشند و کاری به امور بشریت نداشته باشند که اگر امام حتی یک روز امور دنیا را به خود واگذارد، زمین اهل خودش را به سبب فسادشان فرو خواهد برد و جنگ‌ها و فتنه‌ها بشریت را نابود می‌کند.<sup>۱</sup> امام (عج) در نامه شریف می‌فرماید:

فَأَنَا مَحِيطٌ عِلْمًا بِأَنْبِيَائِكُمْ، وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ... أَنَا  
غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَا ذَلِكُمْ لِنَزَلِ  
بِكُمُ اللَّأْوَاءُ وَاضْطَلَمَكُمُ الْعِدَاءُ؛<sup>۲</sup>

ما از اوضاع شما آگاهیم و هیچ خبری از شما بر ما پنهان نیست... ما شما را به خود وانگذاشته‌ایم و به فراموشی نسپردیم و گرنه زندگی بر شما سخت می‌شد و دشمنان شما را بیچاره می‌کردند.

اوست که به صورت پنهان، امور بشر را تدبیر می‌کند، اگرچه در زمان غیبت، مدیریتش آشکار نیست و مدعیان ارتباط نیز قصدی جز فریب مردمان ساده‌دل را ندارند. از سویی دیگر، غیبت و دوری امام به معنای حضور نداشتن در مسائل سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه غیبت، در دست‌رس نبودن امام است و نه وانهادن همه کارها از سوی امام؛ خداوند در قرآن می‌فرماید:

۱. مؤلف، بنابر برخی از تحقیقات در زمینه مهدویت، معتقد است که روند کلی جهان توسط امام زمان و یاران ایشان به صورت مخفیانه مدیریت می‌گردد تا از انهدام عالم جلوگیری شود. به این اعتقاد نقدهایی شده است که در جای خود محل تأمل است.

۲. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳.

﴿ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ ﴾<sup>۱</sup>

من در زمین جانشین قرار دادم.

### عقیده انتظار

بدون شک نبود نایب امام در میان مردم و نبود امکان ارتباط مستقیم با امام به معنای عدم ارتباط معنوی با امام نیست که بر هر مؤمنی لازم است، زیارات مختلفی که در روایات وارد شده است بخواند و برای فرج امام دعا کند و وظایف شرعی اش را در ظرف اعتقاد تام به وجود و حضور امام مهدی (عج) انجام دهد و او را ولی خود بداند و از دشمنان و منکرانش بیزاری بجوید و آرزویش لبریز شدن زمین از عدل و داد باشد و بداند که او ولی امور و بقیه الله است. و خدای تعالی به وسیله او حجت و هدایتش را تمام خواهد کرد.

بنابر همین عقیده است که شیعه امامیه در زمان غیبت، مرجعیت فقها را پذیرفته که نیابتی غیر از نیابت خاصه است. بدین صورت که مجتهد احکام شرعی را از کتاب و سنت به دست می آورد و امور مأذونه از ناحیه امام را برعهده می گیرد که حضرت در توفیق شریف می فرماید:

أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا؛<sup>۲</sup>

در حوادثی که اتفاق خواهد افتاد به راویان حدیث ما رجوع کنید.

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

بنابراین هر کس که ادعای دستیابی به مقام‌های معنوی دارد، چه به واسطه ریاضت یا استعداد شخصی و مانند این‌ها و هر طریقی مثل ذکر و ورد و ختومات طولانی و چله‌نشینی‌های متعدد، اگر صاحب بصیرت و آگاهی دینی و مذهبی نباشد مانند عرب‌های دوران جاهلیت، خداوند عملش را پاک نمی‌گرداند و قبول نمی‌کند و چگونه می‌توان حب و بغض الهی را بدون فقه و فقاہت دریافت و آیا بدون فقه و بصیرت عمیق دینی، امکان قرب به خداوند وجود دارد؟

از این جاست که فقیه که بیان‌کننده و مفسر حدود شریعت الهی از کتاب و سنت است، بیش از همه مورد کینه و بغض ابلیس است، زیرا فقیه با روشن ساختن مرزهای دین الهی حیل‌های شیطان، دشمن قسم‌خورده انسان را ناکام می‌کند، چه التزام به شریعت، تنها میزان استقامت و استواری در دین الهی است و چه بسا پیروان فرقه‌ها و گروه‌هایی که به واسطه مسائلی به ظاهر معنوی، و ادعای ارتباط با عالم غیب و ماورا به تدریج از دایره شریعت خارج می‌شوند و دامنه‌شان کم‌کم به انواع گناهان آلوده می‌شود که در نهایت به طور کلی از دین خاتم جدا می‌گردند و از این جاست که جایگاه رفیع فقه و فقاہت در توضیح معالم دین و بیان حدود شرعی الهی و طریق الی الله و جدا کردن راه از کج راه روشن می‌شود. همانا فقه است که مانند سدی محکم جلوی تأویلات باطل و گمراه‌کننده نصوص قرآن و حدیث می‌ایستد. روش همه گروه‌ها و فرقه‌های گمراه برای جذب مردم، همین تأویلات ناصواب قرآن و سنت است که بدون هیچ میزان و ضابطه انجام می‌گیرد و غیر از دعاوی باطل و

هوای نفس و ادعای ارتباط با غیب و عالم ماورا چیزی نیستند. آری، ایشان برای فرار از استدلال و برهان عقلی، همه این‌ها را الهام یا وحی عنوان می‌کنند تا قابل خدشه و ایراد نباشند.

### نمونه‌های قرآنی از قدرت روحی و تکوینی رهبران گمراهی

ابلیس یکی از گمراه‌کنندگان است. خداوند در قرآن کریم قدرت شیطان را چنین توصیف می‌کند:

﴿ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾<sup>۱</sup>

ای فرزندان آدم، شیطان فریبتان ندهد، همان‌طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنان نشان دهد؛ چه این‌که او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی‌بینید. ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿ وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴾<sup>۲</sup>

۱. اعراف، آیه ۲۷.

۲. اسراء، آیه ۶۴.



هر کدام از آنان را که می توانی با صدایت تحریک کن و لشکر سواره و پیادهات را بر آنان گسیل دار و در ثروت و فرزندشان شرکت جوی و آنان را با وعده ها سرگرم کن. و شیطان جز فریب و دروغ، وعده ای به آنان نمی دهد.

و یا در آیه دیگر:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوۡزُؤُهُمۡ أَزۡوَاجَهُمۡ ۱﴾

آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟!۱

و در آیه دیگر می فرماید:

﴿ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمۡ لِيُجَادِلُوكُمۡ ۲﴾

و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند.

و یا:

﴿ وَمَن يَغۡشُ عَنْ ذِكۡرِ الرَّحۡمٰنِ نُقِضۡ لَهُ شَيْطٰنًا فَهُوَ لَهُ قَرِيبٌ ۳﴾

و هر کس از یاد خدا رویگردان شود، شیطانی را به سراغ او می فرستیم، پس همواره قرین اوست.

یا این آیه:

۱. مریم، آیه ۸۳.

۲. انعام، آیه ۱۲۱.

۳. زخرف، آیه ۳۶.

﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ﴾؛<sup>۱</sup>

و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و آنان را از راه بازداشت. آیات دیگری نیز در مورد تأثیر قدرت شیطان در نفوس بنی آدم غیر از بندگانِ خالص خدا، آمده است و این قدرت که درجه‌ای از ملکوت است، آن قدر عظیم و بزرگ است که تاکنون هیچ قدرت مادی بشری بدان نایل نشده است. علاوه بر این، ابلیس عده‌ای از جنیان و عفریت‌ها را نیز در تسخیر خود دارد که برای او جاسوسی می‌کنند و مراقب اوضاع بشر تا روز موعود هستند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره این که خداوند این قدرت و امکان را بیهوده به ابلیس لعین اعطا نفرموده است، می‌فرماید: «ای مردم، عبرت بگیرید از کاری که خداوند با ابلیس انجام داد و عبادات طولانی و کوشش طاقت‌فرسای او را نابود فرمود، در حالی که ابلیس شش هزار سال عبادت خدا را کرد که معلوم نیست آیا از سال‌های دنیاست یا از سال‌های آخرت، زیرا ابلیس در یک جا تکبر ورزید و چه کسی بعد از ابلیس (با این همه عبادتش) از نافرمانی خدا ایمن است؟ هرگز!»<sup>۲</sup>

این شش هزار سال عبادتی که معلوم نیست از سال‌های دنیاست یا آخرت سبب شد که این قدرت جزای عبادت او باشد. ابلیس در این مدت طولانی ریاضت کشید، اما همه آن را به قیمت ناچیزی از دست داد که

۱. نمل، آیه ۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه (قاصعه)، ۱۹۲.

همانا قدرت و تمکین او در این دنیا بر درجات نازله ملکوت است، البته در آخرت از زیان کاران خواهد بود.

یکی دیگر از صاحبان قدرت که در قرآن بدان اشاره شده، عفریتی از جنس شیاطین است. خداوند در مورد او می‌فرماید:

﴿ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ \* قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ \* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي ﴾<sup>۱</sup>

[سلیمان] گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد پیش از آن‌که به حال تسلیم نزد من آید؟ عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن‌که از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر توانا و امینم. اما کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آن‌که چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد و هنگامی که [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است.

خداوند تعالی در این آیات روشن می‌سازد که قدرت این عفریت شبیه قدرت آصف بن برخیا وصی سلیمان نبی است، با این‌که او از جنس شیاطین و مسخر سلیمان است. این یک قدرت واقعی است نه سحر و

خیال، که او را قادر می‌سازد در چند دقیقه تاج و تخت ملکه سبا را از یمن به فلسطین انتقال دهد.

و دیگری بلعم بن باعورا است. خداوند درباره او می‌فرماید:

﴿وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ...﴾<sup>۱</sup>

آیه و نشانه‌ای که به بلعم باعورا داده شده بود یک حرف از اسم اعظم الهی بود و مراد از اسم اعظم، کلام نیست، بلکه اسم اعظم، روح اعظم است و یک حرف از آن یعنی ارتباط روحی با روح اعظم. همه این مقامات نه تنها موجب خاموشی هوای نفس و شهوات بلعم باعورا نگردید بلکه تصمیم گرفت که این ارتباط روحی با اسم اعظم را تحت اختیار و سلطه خود درآورد که نتیجه‌اش جدایی کامل از این ارتباط و تأیید الهی بود. پس صرف داشتن قدرت تکوینی و روحی عدم خطا و گناه را تضمین نمی‌کند. بنابراین برخی از اهل تحقیق و صاحبان معرفت معتقدند که شطحیات و قدرت‌هایی که بعضی مرتاضان بدان نایل می‌گردند، به دلیل افسار گسیختگی هوای نفس است که تفرعن و تکبرشان را زیادتر می‌سازد. پس طریقت بدون شریعت، طریقه و راه شیطانی است، نه رحمانی؛ لذا تنها فقه است که انسان را از ضلالت ریاضت‌کشان گمراه نجات می‌دهد، همان‌گونه که فقه در سایر خطرهای امت را از انحراف از مسیر حق نجات می‌دهد و در واقع یکی از معانی تمسک به ثقلین همین است.



بررسی نفس آدمی روشن می‌سازد که نفس دارای طبقات و تحولات عمیق و پیچیده‌ای است. چه بسا فضیلت‌های ظاهری، رذیلت‌های درونی را مخفی کنند. امام رضا علیه السلام به نقل از امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «اگر کسی را دیدید که در ظاهر، نیکو روش، خوش سخن و متواضع است، فریب مخورید. چه بسا کسانی که در مقابل دنیا و محرمات آن عاجز و ناتوانند، چون ترسو و سست نیت بوده‌اند، و از دین به عنوان دام استفاده می‌کنند و مردم گول ظاهر او را می‌خورند، اما اگر به حرامی دست یابند، آن را مرتکب می‌شوند و حرام‌خوری می‌کنند.

هوشیار باشید و فریب مخورید که خواسته‌های نفسانی مردم گوناگون است.... چه بسا کسانی که فریب می‌خورند و به عقل خود رجوع نمی‌کنند و اموری را که به نادانی‌شان فاسد می‌کنند، بیش از اموری است که اصلاح می‌کنند. و اگر صاحب عقلی را دیدید، شما را فریب ندهد تا بدانید همراه آن، هوای نفس نیز وجود دارد یا عقلش بر هوای نفسش غلبه دارد و ببینید که آیا به ریاست و حکومت باطل دل بستگی دارد که برخی دنیا و آخرت خود را تباه می‌سازند و لذات دنیا را ترک می‌کنند تا به دنیا (به شکلی دیگر) برسند که لذت ریاست باطل، بیش از لذت اموال و نعمت‌های حلال دنیا است. برخی همه این‌ها را ترک می‌کنند تا به ریاست برسند و اگر بدان‌ها بگویند پرهیزکار باشید، عزت را با گناه می‌طلبند که جهنم جایگاهشان و چه بد جایگاهی است. چنین کسی کورکورانه مرتکب اشتباه می‌شود و اولین گمراهی، او را به بزرگ‌ترین خسارت رهنمون می‌شود... و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کند و اگر به ریاست برسد، برای نابودی

دینش حسرت نمی خورد. اینان مورد غضب خداوند و از رحمت او دورند و خداوند برای آنان عذابی خوارکننده آماده نموده است....

اما چه نیکوست آن که هوای نفس را مطیع فرمان خدا گرداند و همه توانش را در کسب رضایت او صرف کند و ذلت همراه حق را به عزت ابدی، نزدیک تر از عزت در راه باطل داند، که سختی های کوتاه مدت دنیا او را به نعمت های جاودان آخرت رساند... به او پیوندد و به راه و روشش اقتدا کنید و برای رسیدن به خدا به او توسل جوید که دعوت شما را رد نمی کند و گمراهتان نمی سازد.<sup>۱</sup>

پس انواع ریاضت کشی ها و تمرین های روحی، انسان را قادر به اعمالی غیر عادی می کند مانند طی الارض یا خواندن ضمیر و یا نفوذ در خواب دیگران، آینده و گذشته را گفتن و سایر قدرت های روحی که دانشمندان جدید در امور روح و نفس و روان شناسی آن ها را به نام های مختلفی مثل هیپنوتیزم و تله پاتی و... و ارتباط با ارواح مردگان نامیده اند که این اعمال را مرتاض های هند و یا فرقه های مختلف صوفیه در چین و آسیای شرقی و سایر مناطق انجام می دهند و هیچ کدام علامت رضایت خدا و رستگاری ابدی نیست که موطن آن فقط تقوا و طاعت است.

کشی از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنِّي لَهْمُ إِمَامٌ مَا أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ، مَا لَهُمْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ كَلَّمَا  
سَتَرْتُ سَتْرًا هَتَكُوهُ، هَتَكَ اللَّهُ سَتْوَرَهُمْ، أَقُولُ كَذَا يَقُولُونَ: إِنَّمَا  
يَعْنِي كَذَا، إِنَّمَا أَنَا إِمَامٌ مِّنْ أَطَاعَنِي؛<sup>۲</sup>

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸۵.

۲. همان.

عده‌ای به زعم خود من را امام و پیشوایشان می‌دانند، اما من امام آن‌ها نیستم. خداوند لعنشان کند. هرچه پنهان دارم آشکار می‌سازند. خداوند رازهای نهانشان را هویدا و رسوایشان سازد. سخنی می‌گویم معنایش را عوض می‌کنند. من امام کسی هستم که اطاعتم کند.

و در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام در مورد ابی الخطاب که از اصحاب خاص امام بود و بعدها مانند بلعم باعورا منحرف شد می‌فرمایند: «آیا فضایل یک مسلمان را برای شما بگویم؟ همه گفتند: آری، فدایت شویم. امام فرمود: فضیلت مسلمان این است که بگویند فلانی قاری کتاب خداست و یا با ورع و تقواست یا در عبادت خدا کوشاست. این‌ها برای مسلمان فضیلت است، اما از ریاست طلبی برحذر باشد که مسلمانان مانند یک تن هستند (رئیس و مرئوس ندارند) و بزرگان مواظب خود باشند که رجال و بزرگان در معرض هلاکت‌اند. پدرم فرمود: شیطانی وجود دارد به نام مذهب که به هر صورتی خود را درمی‌آورد، البته نمی‌تواند به صورت انبیا یا اوصیای آن‌ها دربیاید. این شیطان اکنون خود را به امامتان نشان داده است (اشاره به ابی الخطاب). شنیده‌ام که عده‌ای به همراه او می‌جنگند. خدا آن‌ها را دور کند و به خاک مذلت نشاند که هر کس خدا او را هلاک کند به هلاکت واقعی رسیده است»<sup>۱</sup>.

محمد سند

۱۱ ذی القعدة الحرام ۱۲۲۴

زادروز مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

**بخش اول:**

**تفاوت‌های سحر،  
معجزه و کرامت**



یکی از مهم‌ترین راه‌های اثبات نبوت و رسالت، معجزات انبیای الهی است که البته با سحر تفاوت ماهوی دارد. پس باید هر کدام از این دو را به صورتی عمیق و دقیق شناخت تا اشتباهی صورت نپذیرد و حق از باطل و صادق از کاذب جدا گردد.

ابن سکیت بعد از آن‌که امام رضا علیه السلام معجزات انبیا را برای او بیان نمودند، از امام سؤال کرد: اکنون چه چیزی بر مردم حجت است؟ امام فرمود: «امروز عقل حجت است تا آن کس که به خدا دروغ می‌بندد را تکذیب و آن‌که را راست می‌گوید تصدیق نمایی»<sup>۱</sup>. ابن سکیت بعد از این جواب امام گفت: به خدا قسم، این جواب است.

ابوبصیر نیز از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: به چه دلیلی خداوند عزوجل به پیامبران، فرستادگانش و شما معجزه اعطا کرده است؟ امام فرمود: «تا دلیلی قاطع بر صدق معجزه‌گران باشد. معجزه نشانه‌ای از سوی خداست

---

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۷۰.

مخصوص به انبیا و حجت‌های خدا بر روی زمین، تا راستی راست‌گو از دروغ دروغ‌گو جدا گردد».<sup>۱</sup>

خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید می‌نویسد: «راه شناخت راستی یک مدعی رسالت، نمایش معجزه به وسیله اوست. معجزه یا کاری غیرعادی و یا جلوگیری از یک کار عادی و متعارف است که همه این‌ها باید خارق‌العاده و برابر با ادعایی باشد که آن نبی مدعی آن است».<sup>۲</sup>

علامه حلی ذیل عبارت خواجه طوسی می‌نویسد: «نفی و اثبات در معجزه یکسان است و تفاوتی نمی‌کند که عصا تبدیل به مار شود و یا کسی از برداشتن کوچک‌ترین اشیاء ناتوان شود. البته شرط معجزه خرق عادت است، زیرا کارهای معمولی دلالتی بر صدق فاعل آن ندارد و این که معجزه باید همسان ادعای مدعی نبوت باشد، به این دلیل است که اگر مدعی پیامبری ادعا کرد که می‌تواند شخص کور را شفا بخشد، اما آن شخص لال شد و بینا نگردد صادق نیست. و معجزه شرط‌هایی دارد: ۱. امتی که او به سوی آن‌ها مبعوث شده است باید از انجام این کار و یا شبیه آن عاجز باشند؛ ۲. معجزه یا از سوی خدا باشد و یا به اذن او؛ ۳. معجزه در همان زمان رخ دهد که مدعی نبوت ادعای نبوت نموده است. حتی اگر کسی نبوت دیگری را در زمانی متفاوت مدعی شود باز نیاز به معجزه دارد... و ۴. آن کار، خارق‌العاده باشد».<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۰.

۳. علامه حلی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۰.

خواجه طوسی در ادامه می‌نویسد: «مسئله پنجم در مورد کرامات است. داستان مریم علیها السلام و دیگران ثابت می‌کند که انجام کرامت به دست اشخاص صالح و متقی امکان دارد».<sup>۱</sup>

علامه حلی رحمته الله در شرح عبارت خواجه می‌نویسد: «مصنف رحمته الله به داستان مریم استدلال کرده است و این دلالت می‌کند که برای مریم و دیگران نیز معجزه رخ می‌دهد، مانند قضیه آصف بن برخیا و قضایای بی‌شماری که در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام نقل شده است».<sup>۲</sup>

خواجه طوسی در ادامه می‌گوید:

و لا یلزمُ خُرُوجُهُ عَنِ الإِعْجَازِ و لا النّفُورِ، و لا عدم التّمیّزِ و  
لا إبطال دلالتِهِ و لا العمومیّة.<sup>۳</sup>

علامه در شرح این کلام خواجه می‌نویسد: «معجزه و ادعای نبوت به پیامبر خدا اختصاص دارد و کسی که معجزه‌ای می‌کند، یا مدعی نبوت است و یا نیست؛ اگر ادعای نبوت کرد راست‌گویی‌اش روشن می‌شود، زیرا معجزه به وسیله دروغ‌گو از نظر عقلی قبیح است. و اگر ادعای نبوت نکرد، پس او را نباید فرستاده خدا دانست. نتیجه این‌که معجزه از ابتدا دلالتی بر نبوت ندارد بلکه آشکار می‌سازد که مدعی در ادعایش صادق است؛ اگر ادعای نبوت و رسالت باشد که با معجزه ثابت می‌شود. البته هر راست‌گویی برای اثبات مدعای خودش نیاز به معجزه ندارد، بلکه معجزه

---

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، همان، ص ۳۵۱.

۲. علامه حلی، همان.

۳. خواجه نصیرالدین طوسی، همان.

فقط برای مدعای اثبات مقام نبوت است... تفاوتی که پیامبر خدا از سایرین دارد این است که باید همراه ادعای نبوتش معجزه داشته باشد.<sup>۱</sup>

میرزا ابوالقاسم قمی رحمته الله<sup>۲</sup> در رساله فی اصول دین می نویسد: «مقام امام نیز به معجزه شناخته می شود و هرکسی که ادعای امامت کرد، معجزه نشانگر راستی مدعی امامت است، همان گونه که در مورد پیامبران نیز چنین است.»<sup>۳</sup>

علامه حلی در کتاب انوار الملکوت می فرماید: «معجزه کاری است خارق العاده و همراه با تحدی، و خارق العاده بودنش برای این است که از سایر کارها مانند سحر و شعبده شناخته شود، زیرا سحر و شعبده گرچه بر اکثر مردم مخفی است اما خارق عادت نیست و این که در معجزه علاوه بر خرق عادت باید تحدی نیز باشد، برای این است که معجزه از کرامات شناخته شود.»<sup>۴</sup>

حکیم متبحر ملا محمد مهدی نراقی نیز می گوید: «هرکس ادعای نبوت و یا امامت کرد و معجزه آورد، نبی یا امام است و هر کس ادعای نبوت یا امامت نکرد و از او کاری شگفت سرزد، او صاحب کرامت است... فرق بین معجزه و سحر و شعبده این است که سحر و شعبده از کارهای معمولی

۱. علامه حلی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۱.

۲. از بزرگترین فقهای شیعه و مؤلف کتاب قوانین الاصول در علم اصول و جامع الشتات و غنائم الایام در فقه.

۳. میرزای قمی، رساله فی اصول الدین.

۴. علامه حلی، انوار الملکوت، ص ۱۸۴.

و عادی است که علت آن بر بیشتر مردم مخفی است، برخلاف معجزه که کار عادی نیست و علتی برای آن یافت نمی‌شود.<sup>۱</sup>

### توضیح کلام ملامحمد مهدی نراقی

کارهایی که در نظام طبیعت عادی‌اند و عادت خدا بر جریان آنهاست دو نوع‌اند:

۱. اموری که علت وقوع آنها آشکار است. حال یا علت‌های زمینی دارند، مانند اثر برخی غذاها یا دواها و تبدیل نطفه به انسان و مانند این‌ها و یا علت‌های آسمانی دارند، مانند حرارتی که از خورشید ساطع می‌شود، یا تأثیر دعایی خاص در زمانی مخصوص یا نوشته‌ای خاص در وقت خاص که همه این‌ها بنا بر ناموس طبیعت و عادت الهی ساری و جاری است و بیشتر مردم نیز قادر به انجام آن می‌باشند.

۲. اموری که اسباب آنها زمینی یا آسمانی است اما بر بیشتر مردم پنهان است مانند سحر و شعبده و طلسم و علم حیل و جادو که این امور نیز قابل یادگیری است و هر کسی این علوم را یاد بگیرد می‌تواند به دیگران نیز بیاموزد؛ ولی معجزه چنین نیست، مانند شق القمر که یک عطیه الهی است که خداوند به دست هر کس اراده فرماید انجام می‌گردد؛ بنابراین معجزه‌گر نمی‌تواند معجزه را به دیگران بیاموزد، زیرا تنها علت وقوع معجزه اراده الهی است. پس معجزه قابل تعلیم نیست و یک امر خلاف عادت است.

---

۱. ملامحمد مهدی نراقی، انیس الموحدین، ص ۱۰.



سحر و کهنانت<sup>۱</sup> و شعبده نیز خارق العاده نیستند، بلکه کارهایی هستند که علت آنها بر بیشتر مردم مخفی است.

بنابراین تفاوت بین معجزه و جادو و شعبده با اندک دقتی روشن می شود و از همین روست که ساحران زودتر از دیگران معجزه را تشخیص می دهند و اولین کسانی که به موسی علیه السلام ایمان آوردند جادوگران بودند. البته از آنجا که این تفاوت برای مردم ساده دل مخفی و شبهه ناک است، ایشان باید به صاحبان معرفت و دانش رجوع کنند تا نور حقیقت در دل آنها نیز بتابد.

یکی دیگر از تفاوت های معجزه و سحر و جادو این است که اگر در هر زمان و مکانی از صاحب معجزه، برای اتمام حجت درخواست معجزه شود، او بر آن تواناست. البته پرواضح است که درخواست معجزه نباید به انگیزه عناد و لجبازی با حجت خدا باشد، مانند آنچه عده ای از مشرکان معاند و لجوج از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر انبیای بزرگ خدا می طلبیدند. اما ساحر تنها برخی کارها را می تواند انجام دهد و از انجام دادن سایر کارهای شگفت عاجز است و هیچ ساحری نیست که هر کاری از او بخواهند، انجام دهد.

بنابر اشاره گفته شد معجزه خرق عادت است که مدعی نبوت یا امامت برای اثبات ادعایش آشکار می سازد و معجزات انبیا تا روز قیامت، توسط دیگران قابل تکرار نخواهد بود؛ مثلاً معجزه صالح نبی که بیرون آوردن ناقه

۱. کهنانت، پیش گویی و آینده نگری توسط اجنه نزدیک به جادوگری است.

از کوه است. بشر با همه پیشرفت علمی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. هم‌چنین تبدیل عصای موسی علیه السلام به اژدها و بلعیدن لوازم جادوگران، یا زنده نمودن مردگان یا بینا کردن کور مادرزاد و شفای بیماران توسط حضرت عیسی علیه السلام و یا دو نیم کردن ماه و نزول قرآن کریم بر پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله.

برای روشن معنای معجزه، باید کارهای خارق‌العاده بازشناخته شوند و معلوم شود کرامت‌های اولیای الهی معجزه نیستند، زیرا آن‌ها خود ادعایی ندارند و اگر هم ادعای باطلی می‌نمودند، خداوند این کرامات را بدان‌ها اعطا نمی‌فرمود و این یک سنت الهی است تا حجتش بر مردمان تمام گردد. علامه طباطبائی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان در مورد قدرت انبیا و اولیا می‌فرماید: «مردم به دلیل گرفتاری به عالم ماده و طبیعت و توجه به احکام و قوانین آن و سنت‌های اجتماعی و انسی که با کثرت و جدایی دارند، نسبت به بزرگی و هیمنه خداوند در غفلت‌اند و او را به آنچه در عالم ماده با آن مانوس شده‌اند قیاس می‌کنند؛ لذا جایگاه خدا در نزد مردم مانند یکی از حکام قدرتمند در برابر رعیتش بیش نیست...».

اما برهان‌های حتمی و یقینی همه این گمان‌ها را باطل می‌کنند، زیرا همه موجودات ممکن در ذات وجودشان و آثار وجودی‌شان در فقر و نیازند و هر موجودی که در اصل وجودش به خداوند تعالی نیازمند باشد، محال است که از او مستقل و جدا گردد، زیرا استقلال هر موجودی چه در وجودش و چه در یکی از آثار وجودی‌اش به هر صورتی که باشد، به معنای استقلال و استغنائی از خدا در همان جهت است و این محال است.

پس هر موجود ممکنی چه در ذات و چه در آثار ذاتش مستقل نیست و خداوند سبحان تنها موجودی است که در ذات وجودش، مستقل است و به هیچ چیزی نیاز ندارد و هیچ کمال وجودی از او دور نیست، مانند حیات و قدرت و علم، و هیچ چیزی نمی تواند ذات او را محدود نماید؛ بنابراین موجودات ممکن هر گونه وجود و حیات و قدرت و علمی که دارند همه به او تعلق دارد و به هیچ وجه مستقل از ذات او نیستند و فرقی بین کم و زیاد وجود ندارد. این از جهت عقل و دلیل عقلی، اما دلیل های نقلی کتاب الهی گرچه درباره اختصاص بعضی از صفات و افعال به خداوند متعال گویاست، اما این قبیل آیات به وسیله آیات دیگر تفسیر می شوند:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾<sup>۱</sup>؛

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد.

﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ﴾<sup>۲</sup>؛

بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده [روح] شما را می گیرد.

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾<sup>۳</sup>؛

و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده ساختی و در آن دمیدی و به فرمان من پرنده ای شد.

۱. جن، آیه ۲۶.

۲. سجده، آیه ۲.

۳. مائده، آیه ۱۱۰.

وقتی این آیات را در کنار سایر آیات مربوط بگذاریم شکی باقی نمی‌ماند که برخی آیات که نفی این اعمال می‌کنند، استقلال شخص در عمل خارق‌العاده را نفی می‌کنند و آیاتی که امکان وقوع بعضی خوارق را در مورد غیر خدا اثبات می‌کنند، منظورشان اثبات این امر به صورت غیرمستقل و تبعیه است. پس اگر در مورد شخصی علم مکنونی یا قدرت غیبی ثابت شد، مراد علمی است که بدون فکر و اندیشه و یا قدرتی است که از راهی غیر معمول حاصل شده است، مانند انبیا و یا اولیای الهی، در عین حال اصالت و استقلال آن مراد الهی در علم یا قدرت منتفی شده است و هر چیزی که از آن بزرگواران بروز کرده به واسطه خداوند و افاضه وجودش بوده است و هر کسی که چیزی را به صورت مستقل و اصیل به بزرگی نسبت دهد، اگرچه آن را مستند به خداوند و فیض رحمتش نماید، خالی از غلو نیست و مشمول آیاتی نظیر آیه زیر می‌شود:

﴿ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ﴾؛

در دینتان غلو نکنید و به خداوند به غیر از حقیقت نسبت ندهید.

علامه طباطبائی در ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره می‌فرماید: «سیاق این آیه در مورد یکی دیگر از کارهای یهود یعنی رواج سحر و جادو در میان آنان است که یهود این مسئله را به داستان‌هایی معروف ربط می‌دهند... یهود معارف الهی را دست‌خوش تغییر و تحریف می‌کرده‌اند. حتی رویدادهای تاریخی نیز از تحریف و تغییر آنان مصون نمی‌مانده است و این روش

حتی به معارف الهی نیز راه یافته بود که با توجه به منافع دنیوی شان آن‌ها را دگرگون می‌کردند و چنانچه از آیه معلوم می‌شود، یهود اهل سحر و جادو بوده‌اند و آن را به سلیمان نبی منسوب می‌کردند و گمان می‌کردند که سلیمان علیه السلام پادشاهی بوده که همه موجودات جنی و انسی و وحوش و پرندگان در تسخیرش بوده‌اند و اعمالی غریب و خارق‌العاده انجام می‌داده؛ بنابراین برخی یهودیان سحر و جادو را به او نسبت می‌دادند و برخی دیگر به هاروت و ماروت دو فرشته‌ای که در بابل نزول کرده بودند.

قرآن کریم با قاطعیت ساحر بودن سلیمان علیه السلام را رد می‌کند، زیرا سحر، کفر به خداوند و تصرف در تکوینات عالم برخلاف نظم الهی است و سلیمان پیامبر معصوم خدا چگونه می‌تواند کافر باشد؟ خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾؛<sup>۱</sup>

سلیمان کفر نورزید و این شیاطین بودند که کافر شدند و به مردم سحر آموزش دادند.

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾؛<sup>۲</sup>

و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.



و ساحت حضرت سلیمان علیه السلام والاتر و منزّه‌تر از این است که به او نسبت سحر یا کفر داده شود و خداوند در چندین سوره مکی که قبل از این سوره نازل شده از سلیمان با عظمت یاد کرده است... سلیمان عبد صالح خدا و پیامبر اوست که علم و حکمتی خدادادی به او عنایت شده است و پادشاهی او بی‌نظیر است و ساحر نیست و قصه سحر او از داستان‌های خرافی و اساطیری است که شیاطین اختراع کرده‌اند و بر دوستانشان چنین القا نموده‌اند و برای گمراه نمودن مردمان به آموزش سحر و جادوگری کافر شدند که قرآن کریم در مورد دو فرشته بابل یعنی هاروت و ماروت به شدت منکر می‌شود. البته این فتنه و امتحانی الهی بود که بر قلوب بنی آدم الهام شد و این دو فرشته اگرچه سحر و جادو یاد می‌دادند اما در حین آموزش می‌گفتند که ما امتحان و فتنه می‌باشیم مواظب باشید یا به کارگیری سحر در غیر موردش (مثل ابطال سحر و آگاهی یافتن از نقشه‌های ظالمان) کافر نشوید و مردم به رغم هشدارهای دو فرشته، در راه فساد و تصرف در عالم طبیعت به دیگران آموزش می‌دادند... عقل شکی ندارد که سحر بدترین منابع فساد در جامعه انسانی است.<sup>۱</sup>

تفسیرهای عیاشی و قمی ذیل آیه کریمه: ﴿وَأَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند: «هم‌زمان با فوت سلیمان نبی، شیطان سحر را پایه گذارد و آن را به صورت کتابی درآورد و روی

۱. علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۳۵.

جلدش نوشت این کتاب آصف بن برخیاست برای ملک سلیمان بن داود که در آن ذخایر علوم پنهانی وجود دارد. پس هر کس فلان چیز را می‌خواهد چنین عمل کند و هر کس فلان چیز را می‌خواهد... و کتاب را زیر تخت سلیمان دفن و پنهان نمود، پس از پیدا شدن آن، کافران گفتند: سلیمان به وسیله این‌ها (سحر و جادو) بر ما حکومت می‌کرد و مؤمنان گفتند: نه چنین نبود بلکه او بنده خدا و نبی اوست، لذا خداوند (جل ذکره) فرمود: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾.

این که در روایت مذکور پایه‌گذاری سحر به ابلیس نسبت داده شده است، منافاتی با استناد آن به دیگر شیاطین جنی و انسی ندارد، زیرا ابلیس لعین اصل همه بدی‌ها و شرهاست و هم‌اوست که به وسیله وسوسه، شرّ و بدی را به پیروانش القا می‌کند و چنین مضمونی در روایات بسیار زیاد است.

علامه طباطبائی در ادامه به عنوان «بحث فلسفی» می‌فرماید: «در وقوع مسائل خارق‌العاده هیچ تردیدی وجود ندارد و کمتر کسی پیدا می‌شود که لااقل برخی مسائل غیرطبیعی را ندیده و یا نشنیده باشد. البته بسیاری از این کارها، دارای اسبابی طبیعی و عادی می‌باشند که با تمرین و ممارست طولانی حاصل شده‌اند، مانند خوردن سموم و یا حمل بارهای سنگین و راه رفتن روی طناب از نقاط مرتفع و... و بسیاری از این کارها علت‌هایی دارند که بر مردم عادی پنهان است مانند کسی که داخل آتش می‌گردد و هیچ آسیبی نمی‌بیند به علت مالیدن روغن مخصوصی به بدن، و یا چیزی می‌نویسد که خط آن معلوم نیست، مگر برای شخصی مخصوص، که در

واقع به وسیله جوهر یا مایعی نامرئی نوشته شده که وقتی روی آتش گرفته شود معلوم می‌گردد.

هم‌چنین بسیاری از این کارها با حرکات بسیار سریع انجام می‌شود که به دلیل سرعت بالا، انسان قادر به رؤیت آن نیست و گرنه کاملاً طبیعی و عادی است، مانند شعبده‌بازی، که همه این کارها دارای اسبابی عادی اما پنهان از حواس ما می‌باشند یا برای ما مقدور نیستند. البته برخی از کارهای خارق‌العاده را نمی‌توان با اسباب طبیعی و عادی تحلیل کرد و مانند خبرهای غیبی خصوصاً پیش‌گویی و یا ایجاد حب و بغض و گره گشودن یا گره در کار نهادن، و خواب نمودن و احضار ارواح و یا حرکت دادن اشیاء و این کارهای عجیب مرتاضان که قابل انکار نیست و خود ما بعضی از این امور را مشاهده کردیم و یا از دیگران شنیده‌ایم و امروزه اشخاصی در هند و ایران و غرب انواع این کارهای خارق‌العاده را انجام می‌دهند.

با تأمل و دقت در این کارها درمی‌یابیم همه این‌ها به قوه اراده و اعتقاد راسخ شخص در تأثیر در تکوینیات، مربوط است. اراده تابع علم و اذعان قبلی است. پس گاهی اراده خودبه‌خود حاصل می‌شود و گاهی با وجود شرایطی خاص، مانند نوشتن چیزی با قلمی مخصوص در مکانی خاص برای حب یا بغض، به دست می‌آید و یا آینه گرفتن مقابل صورت کودکی خاص موقع احضار روح یا خواندن وردی مخصوص و... که همه موجب تقویت اراده شخص می‌گردد. علم اگر علمی قطعی باشد به شخص این امکان را می‌دهد که هر چه را بدان قطع دارد به وسیله حواس مشاهده کند.

وقتی شما هم به خود تلقین کنید که فلان شیء یا فلان شخص نزد شما حاضر است آن را به وسیله حواس مشاهده خواهید نمود و تخیل بدان جا می‌رسد که هیچ شکی در وجودش نمی‌کنید و اصلاً به عدم آن شیء یا شخص ملتفت نمی‌شوید و به چیزی دیگر توجه ندارید و آن را روبه‌روی خود می‌یابید. این روش در معالجه بعضی از بیماری‌های مهلک به کار برده می‌شود که صحت بیمار، به او تلقین می‌شود؛ بنابراین اگر اراده قوی شود می‌تواند در سایر اشخاص نیز تأثیرگذار باشد، حال یا بدون شرایط خاص یا با فراهم آوردن شرایطی مخصوص.

از آنچه گذشت روشن می‌شود: اول: علت تأثیر، در واقع حصول یک علم جازم و قطعی است که البته لازم نیست که در خارج واقعیت هم داشته باشد، مانند اعتقاد اصحاب تسخیر ارواح اجرام فلکی و ستارگان. و شاید تسخیر ملائکه و شیاطین هم از همین قبیل باشد که به وسیله برخی دعاها و وردها اسامی آنها را استخراج می‌کنند و آنها را به روشی مخصوص می‌طلبند و هم‌چنین در احضار ارواح که دلیلی بر حضور روح نزد کسی که احضار روح می‌کند وجود ندارد، مگر در خیالات و حواس و نه در خارج، و الا اگر روح در خارج حاضر می‌شد باید همه آن را رؤیت می‌کردند.

دوم: کسانی که چنین اراده‌های قوی و تأثیرگذار دارند یا بر قوه نفسانی و ثبات شخصیتی خویش تکیه و اعتماد می‌نمایند، مانند اکثر مرتاضان که در این صورت قدرت تأثیرگذاری محدودی پیدا می‌کنند و یا محل اعتماد و تکیه‌گاه خداوند است، مانند انبیا و اولیای الهی و عارفان بالله که هیچ

اراده‌ای غیر از اراده و خواسته پروردگارشان نمی‌طلبند که چنین اراده‌ای، استقلال‌ی برای خود فرض نمی‌کند و به هیچ رنگِ نفسانی در نمی‌آید و به هیچ کس غیر از خداوند اتکایی ندارد. چنین اراده‌ای الهی و نامحدود است که اگر در مقام تحدی باشد، مانند اکثر خوارقی که از پیامبران الهی نقل شده است، معجزه نامیده می‌شود و اگر در مقام تحدی نباشد کرامت است و اگر در اثر دعا باشد استجاب دعاست. و در قسمت اول (غیرالهی) اگر به خبر یا کمک از جن یا ارواح باشد کهانت نامیده می‌شود و اگر به دعا باشد سحر است.

سوم: چنانچه بیان شد انجام کارهای خارق‌العاده بستگی به نیروی اراده دارد که دارای مراتب قوت و ضعف است و چه بسا برخی از اراده‌های قوی‌تر، اراده ضعیف را باطل کنند، مانند تقابل سحر و معجزه یا این‌که بعضی از اراده‌ها در بعضی اشخاص قوی اثری نکنند که در خواب نمودن و احضار دیده شده است.<sup>۱</sup>

علامه طباطبائی در بحث علمی می‌فرماید: «دانش‌هایی که در مورد تأثیرات عجیب صحبت نموده‌اند بسیار زیادند و تقسیم‌بندی این علوم به صورت کلی بسیار مشکل است که معروف‌ترین آن‌ها را نزد اهلش ذکر می‌کنیم. یکی از این دانش‌ها، علم شیمی است که در مورد ترکیب قوای ارادی با قوای مخصوص مادی برای دست‌یابی به تصرفات غریب در امور طبیعی است، مثل تصرف در خیال که بدان سحر عیون می‌گویند که از



بارزترین مصادیق سحر است و دیگری علم لیمیا که در مورد کیفیت تأثیرات ارادی به سبب متصل شدن به ارواح قوی و بزرگ مثل ارواح موکله کواکب و ستارگان و حوادث و... به وسیله تسخیر آنها و وصل شدن بدانها و یاری جستن از جنیان یا اسیر کردنشان است و فن تسخیرات نامیده شده است.

علم دیگر هیمیاست که در مورد ترکیب نیروهای عالم علوی با عناصر عالم سفلی (پایین) برای دستیابی بر تأثیرات شگرف است که همان طلسمات می باشد که کواکب عالم بالا و اوضاع آسمانی با حوادث مادی مرتبط است. پس اگر اشکال سماوی مناسب با حادثه‌ای مثل مرگ فلان شخص یا به دنیا آمدن فلان، یا زنده ماندن فلان، با صورت مادی متناسب با آن ترکیب شود، نتیجه آن، حصول بر مراد است که این معنای طلسم می باشد.

و علم ریمیا که درباره به خدمت گرفتن نیروهای مادی برای حصول آثاری خارق العاده، که قابل درک با حواس اند، می باشد، مانند شعبده بازی. این فنون چهارگانه با فن پنجمی که کیمیاست و از چگونگی تبدیل برخی عناصر به عناصر دیگر سخن می گوید، «علوم خمسه خفیه» نامیده شده است.

شیخ بهائی آورده است که بهترین کتابی که در این فنون نوشته شده کتابی است که در شهر هرات دیده‌ام و نامش کله سر است که اسم آن از ابتدای اسم این علوم پنج‌گانه (کیمیا، لیمیا، هیمیما، سیمیما و ریمیما) ترکیب شده است.

از دیگر کتاب‌های معتبر در این علوم خلاصه کتاب بلینس و رسائل خسروشاهی و ذخیره اسکندریه و سرمکتوم رازی و تسخیرات سکاکی و اعمال کواکب سبعة حکیم طمطم هندی است.

یکی دیگر از این علوم، علم اعداد و اوفاق است که در مورد ارتباط اعداد و حروف با مطالب، و ارتباط اعداد یا حروف با مطلوب در جدول‌های سه‌تایی یا چهارتایی یا غیر آن به ترتیب مخصوص آمده است و هم‌چنین علم خافیه که تکسیر حروف مطلوب (آنچه شخص آرزوی آن را دارد) یا مناسب مطلوب از اسما و استخراج اسمای ملائکه و شیاطین موکل مطلوب (مرتبط با آن آرزو) و دعانویسی برای حصول آرزوست. از کتاب‌های معتبر این علم کتاب شیخ ابوالعباس تونی و کتاب سید حسین اخلاطی و... است. از جمله فنونی که امروزه مرسوم گردیده هیپنوتیزم و احضار ارواح است که همان‌طور که گذشت از تأثیر اراده و تصرف در خیالات به دست می‌آید که کتاب‌های زیادی در مورد آن تألیف شده است»<sup>۱</sup>.

غرض اصلی از نقل این مطلب طولانی این است که بسیاری از علوم غریبه که ظاهراً خارق‌العاده نیز هستند، در واقع برای کسی که آن‌ها را یاد گرفته و ممارست و ریاضت داشته که باعث تقویت روح و تأثیر آن شده، کاملاً عادی است و اسباب آن نیز عادی می‌باشد، اگرچه برای بیشتر مردم

مخفی است و انسان ناآگاه توهم می‌کند که معجزه یا کرامتی به وسیله فاعل این اعمال رخ داده است.

در حال حاضر نیز دانشگاه‌ها و مراکز متعدد علمی مرتبط با این قبیل علوم مثل خواب مغناطیسی (هیپنوتیزم) و علم تسخیر و احضار ارواح و آگاهی و خبردهی به مسائل آینده تأسیس شده است که با اندک مراجعه‌ای به مجله‌های دوره‌ای که از سوی دانشگاه‌ها و مراکز علمی منتشر می‌شود، روشن می‌گردد.

در پایان این فصل کلامی از مرحوم آیه‌الله العظمی خوئی رحمته‌الله در مورد اعجاز و فرق آن با سحر و شعبده و نظایر آن بیان می‌گردد. ایشان در بیان فی تفسیر القرآن می‌فرماید: «معجزه در اصطلاح این است که شخصی ادعای منصبی از مناصب الهی نماید و به وسیله آن یکی از نوامیس و قوانین طبیعت را نقض کند که دیگران از چنین کاری عاجز باشند و این عمل شاهی برای راستی ادعایش باشد».<sup>۱</sup>

البته این عمومیتی که ایشان در تعریف به کار بردند که هر منصب الهی باشد انحصاری در مدعی نبوت و امامت ندارد، بلکه شامل نواب و سفرای امام معصوم علیه‌السلام نیز می‌شود، چنان‌که شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات بدان تصریح کرده، می‌فرماید: «به نظر من ظهور معجزات امکان دارد و هیچ مانعی چه عقلی و چه در کتاب و سنت نمی‌یابیم...».<sup>۲</sup>

۱. همو، بیان فی تفسیر القرآن، ص ۳۳.

۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۸۰.

مرحوم آیه‌الله العظمی خوئی در ادامه می‌فرماید: «البته معجزه‌ای می‌تواند شاهد بر راستی شخص مدعی باشد که در ادعایش امکان صدقه وجود داشته باشد؛ اما اگر ادعایی کرده باشد که به حکم عقل یا نقل قطعی از پیامبر یا امام معصوم علیه السلام، محال باشد دیگر چنین ادعایی قابل قبول نیست و عمل او معجزه نیست اگرچه کسی هم نتواند کار او را تکرار کند؛ مثلاً اگر کسی ادعای الوهیت کند، چنین ادعایی به حکم براهین عقلی محال است و یا اگر شخصی بعد از نبی اسلام ادعای نبوت کند، چنین ادعایی نیز قطعاً دروغ است، زیرا طبق روایات نبوی و ائمه معصومین علیهم السلام آن حضرت آخرین پیامبران است. پس اگر ادعایی به طور قطعی باطل باشد به هیچ صورتی نمی‌توان آن را ثابت کرد و بر خداوند نیز لازم نیست که چنین چیزی را که عقل یا نقل قطعی حکم به بطلان آن می‌کنند ابطال نماید»<sup>۱</sup>.

در واقع وقتی دلیل‌های قطعی عقلی و نقلی حکم به بطلان چنین ادعاهای گزافی بنمایند برای ما روشن می‌شود که امر خارق‌العاده‌ای از جانب خداوند رخ نداده است، بلکه کاری که صورت گرفته، ظاهری خارق‌العاده دارد و گرنه چه بسا کسانی که بر اسباب آن مطلع و آگاهند بتوانند مانند آن را انجام دهند.

آیه‌الله خوئی رحمته الله علیه در ادامه می‌فرماید: «سحر و شعبده و یا بعضی از علوم غریبه و یا علوم نظری دقیق، اگرچه دیگران از انجام

---

۱. سیدابوالقاسم خوئی، همان.

آن عاجز باشند، معجزه مصطلح نمی باشد و بر خداوند ابطال آن لازم نیست، زیرا دارای اسباب طبیعی است. پس اگر کسی به واسطه این اعمال بخواهد یک مقام معنوی و منصب الهی برای خود ادعا نماید، مورد قبول نیست و بسیاری از علوم نظری که نزد دانشمندان، تابع قوانین روشنی است که به وسیله آن به نتایجی هم می رسند، مانند مسائل دقیق علم پزشکی، اگرچه بر عموم مردم مخفی است، بر خداوند زشت و قبیح نیست که فقط عده کمی از آن آگاه باشند و دقایق آن را درک کنند. بلکه بر خداوند قبیح است که شخصی دروغ گو قادر به انجام معجزه باشد و مردمان را در جهل فرو برد و از راه هدایت گمراه نماید»<sup>۱</sup>.

بنابراین بعد از روشن شدن مواردی که بر خداوند ابطال آن لازم نیست، اگر شخص ساده ذهنی به موردی برخورد که خداوند آن را باطل نفرمود، معجزه نمی باشد، بلکه باید به اشخاص خبره و آگاه رجوع نماید، چنان که علامه نراقی نیز بدان اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

بدون شک منصب سفارت الهی از مقاماتی است که بسیاری بدان رغبت دارند و مدعیان دروغین آن زیادند که این خود، موجب اشتباه بین راست گو و دروغ گو و گمراه کننده با هدایتگر است. پس باید مدعی سفارت الهی شواهد و دلایلی واضح و روشن بر صداقت در ادعایش نمایان سازد

۱. همان، ص ۳۴.

۲. ملا محمد مهدی، نراقی، ایس الموحدین، ص ۱۲.



و نباید این شواهد کارهایی عادی و معمول باشد که دیگران هم بتوانند نظیر آن را بیاورند، بلکه باید منحصر به کارهایی باشد که قوانین طبیعت را بشکند و خارق عادت باشد.

معجزات به این دلیل راست‌گویی مدعی را ثابت می‌کنند که در آن‌ها قوانین طبیعت برهم می‌خورد و محال است که بدون عنایت و لطف الهی کسی بر انجام آن موفق گردد. پس اگر مدعیان دروغین نبوت قادر بر معجزه باشند، موجب گمراهی مردم می‌شوند و بر حکیم متعال چنین چیزی محال است؛ خداوند نیز در کتاب کریمش بدان اشاره کرده، می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾<sup>۱</sup>

اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.

**بخش دوم:**

**بررسی مسئله نیابت**

## تعریف لغوی نیابت

در مجمع البحرین طریحی آمده است: فلان شخص از طرف من نایب شد یعنی جانشین، وکیل و نایب من در کاری: «ینوب نیابةً فهو نائب.»<sup>۱</sup> و در تاج العروس نیز چنین آمده است.<sup>۲</sup> لذا فقها از لفظ نیابت، وکالت و نمایندگی فهمیده‌اند. این کلمه در غالب موارد استعمال، محدود به کاری مشخص است و حدی معین دارد، اما اگر کاری نامحدود بود و ابعاد مختلف داشت، انتخاب نایب، به گونه‌ای اعطای ولایت است و نصب والی و حاکم از همین قبیل است و اگر دایره اختیارات نایب از این هم گسترده‌تر گردد از لفظ خلیفه (جانشین) استفاده می‌شود. به هر حال اختیارات نایب یا وکیل محدود و معین است.

## معنای اصطلاحی نیابت

برخی از فیلسوفان معتقدند: مطالب بدیهی و ضروری احتیاجی به

---

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. زبیدی، تاج العروس، ج ۴، ص ۳۱۵.

استدلال ندارند، بلکه باید به آن‌ها تذکر داد و اگر در موردی برای مطلبی بدیهی دلیل آورده شود در واقع تنبیه و روشن ساختن اذهان است، زیرا به محض این‌که مطلب در ذهن روشن شود بی‌گمان، شخص آن را تصدیق خواهد کرد. انقطاع نیابت خاص امام زمان (عج)، نیز چنین است یعنی نزد همه علما و بزرگان شیعه اثناعشر از مطالب بدیهی و ضروری است و ما صرفاً یک مطلب ضروری و مورد اتفاق را یادآوری می‌کنیم.

بنابراین نیابت خاص، نیابت امام در موارد معین است که در روایت امام حسن عسکری در مورد عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان نیز آمده است: «این دو راست‌گویند. پس هر چه از من به تو نقل کردند در واقع از من شنیده‌ای. پس هر چه گفتند، بشنو و از آنان اطاعت کن که آن دو ثقه و مورد اعتمادند».<sup>۱</sup>

اما نیابت عام امام را هر کسی که صفات مشخصی داشته باشد عهده‌دار می‌شود، چنانچه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکس از شما که احادیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما آگاه است و عارف به احکام ماست به حکم او تن در دهید و راضی باشید که من او را بر شما حاکم قرار دادم».<sup>۲</sup>

فقیهان گران‌قدر نیز بنابر چنین روایت‌هایی از سوی امامان معصوم علیهم السلام برای قضاوت، نصب عام می‌گردند.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۲.

امام حسن عسکری به نقل از امام صادق علیه السلام می فرماید:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلِيَّ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ.<sup>۱</sup>

که این مقام بزرگ تنها برای برخی از فقیهان شیعه ثابت است، زیرا فقیهی که مرتکب گناه گردد، مانند علمای عامه، چیزی از او پذیرفته نمی شود و این روایت در واقع حکم نصب فقیهان عادل برای منصب مرجعیت دینی در بیان احکام شرعی و پیروی شیعیان از آنان است که تفصیل آن خواهد آمد.

خلاصه کلام این که نایب خاص امام مستقیماً از سوی امام نصب می شود تا دستورهای امام را به شیعیان برساند و حقوق شرعی مثل خمس و زکات را به نیابت از امام بگیرد. به همین جهت به نایبان چهارگانه امام در زمان غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ ه.ق) سفیر می گویند، زیرا این چهار بزرگوار مانند واسطه‌ای بین امام (عج) و شیعیان عمل می کردند. امروزه نیز به نمایندگان دولت‌ها در کشورهای دیگر عنوان سفیر داده می شود.

اما نایب عام، کسی است که صفات بیان شده در روایات برای منصب قضاوت و یا فتوا را دارا باشد؛ یعنی شخصاً از امام نیابت نگرفته است؛ چه اکنون در دوره غیبت کبرای امام به سر می بریم.

## فصل اول:

### پایان دوران نیابت خاصه

#### ۱. اقوال عالمان بزرگ

شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه صاحب کتاب کامل الزیارات و استاد شیخ مفید که نجاشی صاحب رجال او را به بهترین اوصاف می ستاید، می گوید: «نزد ما شیعه امامیه هر کس بعد از سمری چهارمین نایب امام ادعای سفارت و بابیت امام را بکند، کافر، حيله گر، گمراه و گمراه کننده است».

شیخ سعد بن عبدالله بن خلف اشعری قمی<sup>۱</sup> نیز می گوید: «به امامت امام حسن عسکری و وفات او معتقدیم و می دانیم ایشان فرزندی از خود به جای گذارده است که امام بعد از امام حسن عسکری و مخفی و خایف است و این به امر خداست تا ظهور فرماید و دعوت خود را آشکار کند...»

---

۱. بسیاری از بزرگان شیعه مانند علی بن بابویه و شیخ صدوق و ابن قولویه شاگردش بوده و از او روایت نقل کرده اند.



همچنان که رسول خدا ﷺ مدتی به امر خدا دعوت خود را مخفی فرمود؛ دعوت به نبوتی که از امامت بالاتر و عظیم تر بود و چندین سال گذشت تا به امر خداوند دعوتش را برای خویشانش آشکار نمود و بعد از آشکار نمودن رسالتش و اقامه برهان‌های روشن برای قریش و سایرین خود و اصحابش گرفتار اذیت و آزار آنان شدند که به ناچار برخی به حبشه هجرت کردند و پس از وفات ابوطالب، حضرت بر جان خود و سایر یارانش ترسید و طبق فرمان خداوند به مدینه هجرت فرمود و در غاری مخفی گردید تا خطر برطرف شد و به سوی مدینه راهی شد.

با توجه به همه این سختی‌هایی که بر پدر و جد امام زمان علیه السلام گذشته است، غیبت او عجیب و بی سابقه نیست. از طرفی امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمود: «خداوند زمین را از حجتش خالی نمی‌گذارد. حال یا حجت خدا ظاهر و شناخته شده است و یا مخفی و پنهان است تا حجت خدا باطل نگردد»<sup>۱</sup> و روایت‌های مشهوری به همین مضمون آمده است.<sup>۲</sup> بنابراین مردم نباید در کارهای خداوند شبهه کنند یا در مورد چیزهایی که نمی‌دانند درنگ کنند:

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۗ ﴾<sup>۳</sup>

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.

و بر هیچ مؤمنی جایز نیست که آنچه خداوند مخفی داشته دنبال کند و

---

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۲۱.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. اسراء، آیه ۳۶.

اسم یا مکان او را بجویند. و تا زمانی که (امام مهدی) به امر خدا مخفی است، این کار حرام است، زیرا موجب می شود که جان امام و شیعیان در معرض خطر قرار گیرد و سرّ خدا کشف گردد. پس سکوت در مورد مسائل مربوط به او موجب حفظ جان ایشان و سلامت دین ما و منجر به حفظ اوامر الهی است.

هم چنین جایز نیست که شخص با نظر و عقل خویش، امامی انتخاب نماید که خداوند به شدت از این کار منع نموده است:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾<sup>۱</sup>

هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری داشته باشد.

﴿ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ﴾<sup>۲</sup>

پروردگار تو هرچه بخواهد می آید و هرچه بخواهد برمی گزیند؛ آنان [در برابر او] اختیاری ندارند.

اختیار امت و حجت های الهی در دست خداوند - عزوجل - است. اوست که ایشان را انتخاب می کند و مخفی می دارد و اگر اراده کند دوباره آشکار خواهد کرد و امر ایشان را ظاهر خواهد نمود و خداوند به تدبیر امور خلقتش و مصالح آنان آگاه تر است و امام نیز بهتر از ما زمان و حوادث

۱. احزاب، آیه ۳۶.

۲. قصص، آیه ۶۸.

آن را می‌شناسد... این است امامت شیعه و روش آن که اجماع شیعه امامیه بعد از امام حسن عسکری بر آن استقرار یافته است.<sup>۱</sup>

ابومحمد حسن بن موسی نوبختی متکلم و فیلسوف، در کتاب فرق الشیعه می‌گوید: «ما به امامت امام حسن عسکری اعتقاد داریم و هم‌چنین به وفات آن حضرت و نیز معتقدیم که آن حضرت جانشینی صلبی دارد که امام پس از اوست تا روزی که ظهور فرماید و دعوتش را آشکار کند مانند پدران بزرگوارش...»

و اخبار صحیح و موثق از ائمه علیهم‌السلام رسیده که نباید مردم در مورد قضا‌های الهی که راهی بدان نیست بررسی کنند و آنچه را مخفی شده، دنبال نمایند.<sup>۲</sup>

روایت‌های زیادی در مورد مخفی بودن ولادت امام و زندگی ایشان آمده است تا آن‌جا که گفته شده: «شیعه اثنا عشری همگی بر این عقیده اتفاق نظر دارند». شیخ مفید نیز می‌گوید: «غیبت او حتی قبل از تولدش و حکومتش قبل از غیبتش حتمی بوده است و او صاحب شمشیر و از امامان هدایت است که مؤمنان منتظر قیام بر حق اویند که قبل از قیام دو غیبت خواهد داشت و همه این مسائل در روایات آمده است...»<sup>۳</sup> غیبت کوتاه از زمان تولدش تا زمان انقطاع سفارت بین آن حضرت و شیعیان به وفات نایب چهارم بود و غیبت بلندمدت پس از

۱. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۱۰۳.

۲. ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۰۹.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ص ۷۲.

غیبت کوتاه شروع شد که به قیام مسلحانه منجر خواهد شد. خدای عزوجل - می فرماید:

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَتُمْكِنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴾<sup>۱</sup>

ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را از آن بیم داشتند نشان دهیم.

یا آیه شریفه:

﴿ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴾<sup>۲</sup>

در زبور بعد از ذکر [تورات] نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث حکومت زمین خواهند شد.

و رسول خدا ﷺ می فرماید: «ایام روزگار به پایان نخواهد رسید مگر این که خداوند مردی از اهل بیت من را برخواهد انگیزخت که هم اسم من است و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همان طور که لبریز از ظلم و جور شده باشد.»  
شیخ مفید<sup>۳</sup> در جایی دیگر می فرماید: «اگر بگویند امام، غایب و مکانش نیز نامعلوم است،<sup>۳</sup> پس چگونه به وسیله او هدایت می شوید و در

۱. قصص، آیه ۵-۶.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. شیخ مفید، رسائل فی الغیبه، ج ۱، ص ۲۱۳.

مسائل جدیدی که حکم آن را نمی‌دانید چه می‌کنید و کسانی که اختلاف دارند به چه کسی رجوع کنند؟

جواب کوتاه این است که اولاً: امام دارای مقام‌های مختلفی است که یکی از آن‌ها حل و فصل اختلافات است و ثانیاً: در مورد وظیفه امام، یعنی هدایت مردم، این وظیفه در صورتی برعهده امام است که قادر به انجام آن باشد و وظیفه‌ای که مقدور نیست اصلاً واجب نیست. در حالی که امام از ستمکارانی که خونس را مباح و حق و نسبتش با رسول خدا را انکار و بیشتر مردم را بر دشمنی او و شیعیانش مجبور کرده‌اند، تقیه می‌کند. پس این مشکل بزرگ که احکام ضایع گردیده و حدود تعطیل شده و صلاح امت نابود شده، به ستمکاران برمی‌گردد و نه امام و مؤمنان؛ البته در مسائل شرعی باید به عالمان شیعه رجوع کرد که احکام شرعی از سوی سایر امامان نزد آنان به امانت گذارده شده است و اگر مسئله‌ای بود که حکم صریحی از آن در بین نبود، حکمش به وسیله عقل معلوم می‌شود، زیرا اگر خداوند نظر خاصی در چنین مسائلی داشت، باید طریق وصول به آن را آسان می‌ساخت... همه این موارد در صورت فقدان امام مرشد و راهبر است و اگر امام حاضر بود باید به او رجوع کرد و طبق نظر او عمل نمود. حتی اهل سنت نیز در مواردی اجتهاد را جایز می‌دانند که نصی در مورد آن از رسول خدا نباشد و در صورت حضور پیامبر هیچ اعمال نظر و اجتهادی را جایز نمی‌شمارند و اگر توهم شود که بنابراین همه عبادت‌ها در زمان غیبت امام کامل است پس نیازی به او نیست باید گفت: بنابراین توهم دیگر نه فقیری نیاز به مال دارد و نه مریضی نیاز به دارو و نه جاهلی احتیاج به

عالم و نه سرگردانی نیاز به راهنما و اگر این نظر درست باشد باید مسلمانان معتقد باشند که مردم در زمان غیبت پیامبر - که برای هجرت به غار پناه برد - از او بی نیاز بود و هم چنین موقعی که رسول خدا در شعب ابی طالب در محاصره بودند. یا قوم موسی در موقع ملاقات موسی با خدا در طور، از او بی نیاز بودند یا اصحاب یونس علیه السلام موقعی که غضبناک از قوم خود دوری گزید و ماهی بزرگ او را بلعید از او بی نیاز بودند که هیچ مسلمان و غیر مسلمان چنین حرفی را قبول ندارد و بطلان این توهم به خوبی آشکار است».

شیخ بزرگوار مفید در رساله چهارم<sup>۱</sup> در مورد غیبت می گوید: «مهدی (عج) که خداوند به وسیله او حق را ظاهر و به شمشیر او گمراهی را نابود خواهد کرد، قیام نمی کند مگر با وجود یارانی که به کمک او بشتابند و تاکنون چنین یارانی برای او فراهم نشده است و شیعیان نیز آمادگی جهاد ندارند. بنابراین تقیه بر او واجب شده، هم چنان که بر پدران معصومش واجب بود. زیرا ظهور بدون یار و یاور خود را به هلاکت انداختن است و اگر دشمنان او را ببینند تمام سعی خود را در ضرر رساندن به او و بیچارگی شیعه و هدر رفتن خونشان به کار خواهند بست که خود این بزرگترین فساد در دین و دنیا است».

شیخ صدوق - رضوان الله تعالی علیه - می گوید: «امام مهدی (عج) روز جمعه به دنیا آمد و مادرش ریحانه که به او نرجس یا صقیل یا سوسن نیز می گویند، تاریخ تولدش هشتم شعبان سال ۲۵۶ است. وکیل او عثمان بن



سعید بود که موقع مرگ به فرزندش ابوجعفر محمد بن عثمان و ابوجعفر به ابوالقاسم حسین بن روح و او به ابوالحسن علی بن محمد سمري - رضی الله عنهم - وصیت نمود. در اواخر عمر سمري او چنین وصیت کرد: «و خداوند را امری است که بدان خواهد رسید». سپس غیبت کامل بعد از وفات سمري شروع شد.<sup>۱</sup>

شیخ صدوق هم چنین می گوید: «از ابو محمد حسن بن محمد مکتب نقل است که در سال وفات و تنها چند روز قبل از مرگ شیخ علی بن محمد سمري خدمتش رسیدم. توقیعی از امام را نشان داد و من از روی آن نسخه برداشتم<sup>۲</sup> و همه از نزد سمري خارج شدیم. شش روز بعد به دیدنش رفتیم. در بستر بیماری بود. به او گفتند: چه کسی وصی بعد از توست؟ «لله امرٌ هو بالغه» و فوت نمود - خداوند از او راضی باشد - این آخرین کلامی است که از او شنیدیم.<sup>۳</sup> شیخ طوسی و دیگران نیز نظیر این مطلب را نقل کرده اند.

شیخ صدوق - که مرقدش عطرافشان باد - در مقدمه کتاب کمال الدین می نویسد: «آنچه مرا به تألیف این کتاب واداشت این بود که پس از زیارت علی ابن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور عده زیادی از شیعیان را در حیرت از امر غیبت دیدم و شبهاتی نیز در مورد قائم علیه السلام مطرح بود و به جای تسلیم و قبول آن به نظریات گوناگون و قیاس گرفتار بودند. من در ارشاد آنان به

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۲.

۲. متن نامه مذکور در صفحه چهار ذکر شد.

۳. شیخ صدوق، همان، ص ۵۱۶.

سوی حق و حقیقت به وسیله روایات غیبت که از نبی اکرم و ائمه علیهم السلام وارد شده، نهایت سعی ام را کردم».

شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی از بزرگان قرن چهارم و شاگرد مخصوص ثقة الاسلام کلینی صاحب کتاب کافی، در کتاب غیبت می گوید: «روایت های فراوانی در مورد غیبت امام نقل شده که در آنها امامان معصوم به شیعیان توصیه کرده اند که از حق برنگردند و ثابت قدم بمانند و دست خوش تحویل و تحول نگردند و منتظر وعده هایی که داده شده (در مورد ظهور) بمانند، که آنها در مورد ندیدن امام زمانشان در زمان غیبت معذورند... برخی که از این روایت های فراوان اطلاعی ندارند، به دنبال امام می گردند تا مکان او را بیابند و منکر غیبت او می شوند، زیرا از دانش بی بهره اند؛ اما اهل معرفت بدان چه امر شده اند یقین دارند و امثال امر می کنند و صبر می کنند و می دانند که رضایت خدا و تصدیق اولیای الهی و امثال او امر و قبول نواهی آنان در چه جایگاهی قرار دارد و مخالفان او امر آنان از عذابی دردناک هراسان اند.

... در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: «چه می کنید اگر نه امام هدایت را دیدید و نه نشانی او را؟» که این دلالت دارد بر جریان نواب و سفرای امام که بین آن حضرت و شیعیان واسطه بودند و بعد از مدتی از دنیا رفتند؛ چه سفیر امام در زمان غیبت بین او و شیعیان مانند عَلم و نشانه می ماند که با رفتن نشانه ها مصیبت بر مردمان به نهایت می رسد.<sup>۱</sup>

سپس نعمانی در فصل بعدی کتابش چند حدیث در مورد غیبت امام قائم (عج) بیان می‌کند، نظیر این حدیث از امام باقر علیه السلام: «صاحب این امر (امام زمان) دو غیبت دارد» و یا: «تا موقعی که برعهده امام بیعتی باشد قیام نخواهد کرد».

هم‌چنین از ابوبصیر نقل شده است: به امام صادق علیه السلام گفتم که امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «قائم آل محمد دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر است». امام صادق علیه السلام فرمود: «درست است و ظهور محقق نمی‌شود مگر شمشیرهای بنی فلان متفرق گردند و سفیانی ظاهر شود و بلا شدت یابد و مرگ و کشتار همه گیر شود و مردم به حرم خدا و رسولش پناه برند»<sup>۱</sup> و از مفضل بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت شده که می‌فرمود: «صاحب این امر (امام زمان) دو غیبت دارد: در یکی به خانواده‌اش سر می‌زند و در دیگری (کار بدان جا می‌رسد) که گفته می‌شود هلاک شد».

سپس شیخ نعمانی می‌گوید: احادیث غیبت قائم علیه السلام نزد ما کاملاً صحیح‌اند و خداوند کلام ائمه و برهان بر صدق آنان را روشن گردانیده است. پس غیبت اول، غیبتی بود که سفیرانی بین امام و مردم منصوب می‌شدند که به وسیله آنان مسائل مشکل علمی و عملی حل می‌شد و هر سؤالی که از مشکلات و معضلات بود پاسخ داده می‌شد. این غیبت صغری بود که سپری شد. اما در غیبت دوم (کبری)، دیگر سفیران و نمایندگان بین امام و مردم نیستند و موقع امتحان و غربال‌گری و جداسازی مدعیان این

امر است، همان طور که خداوند فرموده است: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾ و ما در آن زمان هستیم.

هم چنین در باب چهارده در مورد علامات قبل از قیام، از امام صادق علیه السلام روایت شده: «قائم قیام نخواهد کرد مگر این که دوازده نفر همگی مدعی رؤیتش شوند، تا تکذیبشان فرماید».

شیخ امین الاسلام طبرسی رحمته الله در کتاب اعلام الوری در ذکر دلایل امامت امام دوازدهم بعد از بیان روایت ابوبصیر که در مورد اخبار دو غیبت صغری و کبری بود، می گوید: «بنگرید چگونه برای صاحب الامر بنا بر روایات دو غیبت حاصل شد که در غیبت صغری نواب حضرت موجود بودند و ابواب آن حضرت را همه می شناختند و معتقدان به امامت امام حسن بن علی علیه السلام اختلافی در این مطلب ندارند، مانند ابوهاشم داود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید (عمری) و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر اهوازی و احمد بن اسحاق و ابو محمد الوجدانی و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم... و مدت غیبت صغری ۷۴ سال بوده است و ابو عمرو عثمان بن سعید نماینده و مورد اعتماد امام یازدهم و پدرش نیز بوده است که بعد از آنان نیز عهده دار مسئولیت شد و معجزاتی نیز به دستش آشکار گشت. بعد از او فرزندش ابو محمد با وصیت صریح ابو عمرو جانشین او شد و مطابق روش پدرش رفتار کرد، تا این که در آخر جمادی الثانی سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ ه. ق از دنیا رفت و ابو القاسم حسین بن روح نوبختی با تصریح او به نیابت رسید تا در

شعبان سال ۳۲۶ هـ. ق از دنیا رفت و ابوالحسن علی بن محمد سمری با تصریح ابوالقاسم به نیابت خاص امام نایل شد و او هم در نیمه شعبان سال ۲۸ هـ. ق رحلت نمود».

ایشان در باب پنجم در مورد حل شبهات غیبت امام علیه السلام می نویسد: «اگر گفته شود که در صورت غیبت امام، چگونه حقیقت را درک کنیم؟ و اگر نتوان به حقیقت رسید مردم در حیرت و گمراهی خواهند بود و اگر به واسطه روایات می توان حقیقت را دریافت، دیگر به امام چه نیازی است و این با عقیده خودتان (یعنی شیعه) مغایرت دارد.

چنین باید جواب داد: ما دو گونه حقیقت داریم: عقلی و نقلی. حقایق عقلی بدون وجود امام نیز قابل دستیابی اند. مسائل نقلی نیز اگرچه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام روایات عدیده‌ای به دست ما رسید و برایمان مسائل زیادی روشن شده است، اما باز نیازمند امام هستیم، زیرا احتجاج به وجود امام در همه زمان‌ها مستمر است و وجود او برای ما لطفی الهی است، زیرا انصاف و دادگری و دوری از ظلم ظالمان را هیچ چیز جایگزین نیست».

هم‌چنین خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد در مقصد پنجم در مورد امامت می گوید: «مسئله اول این است که تعیین امام بر خداوند تعالی واجب است... و انحصار لطف در او (امام) بر همه متفکران معلوم است و وجود امام نیز لطف است و تصرفش در امور نیز لطف دیگری است و نبودش از ماست»<sup>۱</sup>. علامه حلی در شرح این عبارت

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۲.

می‌گوید: «لطف امامت به واسطه چند چیز که بر خداوند واجب است تمام می‌گردد، از جمله آنان، خلقت امام و دادن امکان تصرف و علم به او و تعیین او به اسم و نسبش است و این را خداوند انجام داده است و برخی امور بر شخص امام واجب است، مثل تحمل منصب امامت و قبول آن که این نیز از جانب امام صورت می‌پذیرد و برخی امور بر شخص امام واجب است، مثل تحمل منصب امامت و قبول آن که این نیز از جانب امام صورت می‌پذیرد و برخی امور بر عموم مردم واجب است، مثل یاری کردن او و فرمان‌پذیری او امرش که مردم چنین نکردند. پس خود مردم از لطف خداوند جلوگیری کردند نه خدا و امامش»<sup>۱</sup>.

مرحوم فیض کاشانی<sup>۲</sup> در کتاب علم الیقین می‌گوید: «غیبت و حکومت حضرتش حتی قبل از تولد قطعی بوده است و او صاحب شمشیر، از امامان هدایت علیه السلام و قیام‌کننده به حق است که دولت اهل ایمان از او انتظار می‌رود و قبل از قیامش دو غیبت دارد؛ یکی طولانی‌تر از دیگری است که روایات بر آن شهادت می‌دهند. غیبت صغری از وقت ولادت تا انقطاع سفارت بین آن حضرت و شیعیان است و غیبت کبری بعد از غیبت صغری است که حضرت در انتهای آن قیام به شمشیر می‌نماید».

سید عبدالله شبر نیز در کتاب حق الیقین فی معرفة اصول الدین در مورد

۱. علامه حلی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۳.

۲. شیخ محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی صاحب تألیفات زیادی مانند کتاب الوافی و مفاتیح الشرایع و... است. او شیخ اجازه بسیاری از علمای امامیه و از بزرگان قرن یازدهم است.



احوال امام غائب علیه السلام همین مطالب را عیناً از طبرسی در کتاب احتجاج، نقل می‌کند.

یکی از نکاتی که وضوح قطع شدن ارتباط و نیابت بلاواسطه از امام زمان را می‌رساند، این است که علمای شیعه از یک سو بر ضرورت وجود امام معصوم برای هدایت مردم و اداره امور و اقامه عدل و قسط تأکید می‌ورزیدند و از سویی ملتزم به غیبت و جدایی امام می‌شدند که البته علمای شیعه مجالی برای توهم تناقض نمی‌گذارند و جواب‌گوی شبهات بودند که برخی از آن جواب‌ها گذشت، و این که محروم شدن از حضور امام معصوم و تصرفات و تدبیر امام، به خود مردم برمی‌گردد و این که هر گاه یاران امام به تعداد لازم برسند فرج او از جانب خداوند خواهد رسید. لذا در مباحثات علمی بین علمای شیعه و سنی به تألیفاتی از علمای امامیه برمی‌خوریم با عنوان «غیبت» یا مباحثی در مورد حیات امام، که همه برای ما روشن می‌سازد که قطع ارتباط با امام از نظر نیابت خاص، از ضروریات مذهب شیعه به شمار می‌رفته که حتی علمای اهل سنت نیز این را می‌دانسته‌اند. در همین جا برخی از سخنان آنان را برای نمونه می‌آوریم:

شهرستانی<sup>۱</sup> در کتاب ملل و نحل می‌گوید: «بسیار عجیب است که شیعه معتقد است: غیبت بیش از ۲۵۰ و چند سال طول کشیده است (در آن زمان) و معتقد است که صاحب ما (امام زمان) گفته است: اگر قائم خروج

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸ هـ. ق که از نظر فقهی، شافعی مذهب و از نظر عقاید اشعری مسلک بوده است.

کرد و بیش از چهل سال داشت او صاحب (امام) شما نیست، و نمی دانم که چگونه است که ۲۵۰ و چند سال بر او چهل سال بگذرد و آن‌ها در مورد مدت زمان غیبت چگونه فکر می‌کنند؟ شیعیان می‌گویند: مگر خضر و الیاس علیهم‌السلام از هزاران سال قبل زنده نیستند و احتیاجی هم به آب و غذا ندارند؟ چرا برای یکی از اهل بیت چنین چیزی ممکن نباشد؟... می‌گوییم که خضر تکلیفی در مورد اصلاح جامعه ندارد، اما امام شما مکلف به هدایت و اقامه عدل و اصلاح جامعه است و مردم باید به او اقتدا کنند و از سنت‌های او پیروی نمایند و امامی که دیده نمی‌شود، چگونه می‌توان از او پیروی نمود.<sup>۱</sup>

البته تحریف عقاید شیعه توسط شهرستانی مخفی نیست، زیرا عقیده شیعه در مورد امام زمان، که از امامان معصوم گرفته شده است، این است که امام هنگام ظهور، اگرچه در سنین کهولت است، اما ظاهری جوان دارد به طوری که هر کس او را ببیند گمان می‌کند بیش از چهل سال ندارد و گذشت شب و روز بر او اثری نگذاشته و این دور از قدرت خداوند نیست.

چگونگی سود بردن از وجود آن حضرت در دوران غیبت نیز در برخی روایات بیان شده است؛ مثلاً گفته شده حضرت مانند خورشید پنهان پشت ابر است و یا این که معصوم علیه‌السلام امان اهل زمین است، همان‌گونه که ستارگان امان اهل آسمانند و نزول باران و برکات آسمانی و رحمت خداوندی و

۱. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵۳.

خروج برکات زمین به سبب وجود امام است و این که اگر امام نباشد، زمین اهلش را می بلعد و خداوند هیچ گاه عبادت نمی شود.

همچنین قندوزی حنفی به نقل از کتاب محجة در مورد آیاتی که در مورد امام زمان نازل شده، مانند: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>۱</sup> از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «این آیه درباره ما نازل شده است و خداوند تا روز قیامت امامت را در نسل حسین قرار داده و قائم از ماست که دو غیبت دارد؛ یکی طولانی تر از دیگری است و تنها کسانی بر امامت او باقی می مانند که دارای یقین و معرفتی صحیح باشند»<sup>۲</sup>. تمام آنچه آورده شده، تنها گوشه ای از کلمات علمای گران قدر امامیه و غیر امامیه است و ما برای طولانی نشدن نوشتار به همین مقدار اکتفا می کنیم. پس آنچه گفتیم خود دال بر این است که قطع شدن نیابت خاصه امام زمان از ضروریات مذهب است.

## ۲. بیان چند دلیل

در این بخش گوشه ای از دلایل قطع شدن نیابت خاص امام در دوران غیبت کبری را می آوریم.

علمای گران قدر شیعه چه آن دسته که هم عصر با امامان متأخر (مثل امام حسن عسکری و امام زمان علیه السلام) و نواب اربعه بوده اند، مثل کلینی و

۱. زخرف، آیه ۲۸.

۲. قندوزی، ینایح الموده، ص ۴۲۷.

علی بن بابویه و سعد بن عبدالله اشعری و نوبختی و... و چه طبقه اول پس از پایان غیبت صغری، مانند صدوق و ابن قولویه و نعمانی و محمد بن حسن خزار، و بعد از آنها مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و کراجکی، و همه طبقات پس از آنها، چه در کتاب‌های کلامی و چه کتاب‌های روایی، در مورد انقطاع نیابت خاص امام احادیث زیادی از رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نقل نموده‌اند که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

### دلیل اول

یکی از ادله، نامه مبارک آن حضرت است که نایب چهارم علی بن محمد سمري شش روز قبل از مرگش آن را دریافت کرد.<sup>۱</sup> راوی می‌گوید: ما این نامه را نسخه‌برداری کردیم و از نزد نایب چهارم خارج شدیم. روز ششم دوباره نزد او برگشتیم، هنوز در سلامت کامل به سر می‌برد. به او گفتند: چه کسی وصی تو خواهد شد؟ فرمود: خداوند را امری است که بدان خواهد رسید. این آخرین چیزی بود که از او شنیده شد.

این نامه مبارک از سوی شیخ صدوق در کمال الدین<sup>۲</sup> و شیخ طوسی در کتاب الغیبة<sup>۳</sup> و نعمانی در کتاب الغیبة<sup>۴</sup> و طبرسی در احتجاج<sup>۵</sup>

۱. ترجمه نامه مذکور در صفحه چهار آمده است.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۵.

۴. نعمانی، الغیبة، ص ۷۵.

۵. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸ و اعلام الوری، ص ۴۴۵.

و راوندی در خرایج<sup>۱</sup> نقل شده است. شیخ طوسی این روایت را از اساتیدش از شیخ صدوق و او از ابو محمد حسین بن احمد مکتب نقل می‌کند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبة پنج روایت، به پنج طریق مختلف، در مورد انقطاع نیابت خاص امام زمان (عج) نقل می‌کند. دو نکته در این نامه شریف دلالت بر انقطاع نیابت خاصه دارد.

#### نکته اول

در این نامه، امام زمان (عج) می‌فرماید: «فَاجْمَعُ أَمْرَكَ، وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ، فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ»؛ یعنی امام، نایب چهارم را از این که پس از خود کسی را به عنوان وصی و جانشین معرفی کند، منع می‌نمایند و جمله: «فقد وقعت الغیبة التامه» بدین معناست که در دوران فترت نبوت اربعه (غیبت صغری) غیبت کامل امام رخ نداده است، زیرا نواب اربعه حلقه وصل میان آن حضرت و شیعیان بوده‌اند. پس در دوران غیبت کامل (غیبت کبری) که پس از غیبت صغری رخ می‌دهد، دیگر مقام نیابت خاصه امام تمام می‌شود و این دوران آن قدر طول خواهد کشید تا این که ندای آسمانی و خروج سفیانی اتفاق افتد.

۱. راوندی، الخرائج و الجرایح، ج ۳، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

## نکته دوم

امام در قسمت دیگر این نامه می‌فرمایند: «وَسَيَأْتِي مِّنْ شِيعَتِي مَن يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ، أَلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُّفْتَرٍ» که ظاهراً مراد از ادعای مشاهده، همانا سفارت و نیابت است و قرینه این مطلب، صدور نامه توسط نایب چهارم امام است که امام به او فرمان می‌دهند در مسئله نیابت دیگر به کسی وصیت منماید، خصوصاً که چنین ادعایی منجر به ادعای وساطت بین امام و مردم می‌گردد.

در این توقیع شریف که شیعه بر آن اجماع دارند، تصریح شده است که انقطاع نیابت مخصوص امام تا زمانی امتداد می‌یابد که ندایی آسمانی توسط جبرئیل - که از علامت‌های حتمی سال ظهور امام است - صادر شود که چنین خواهد بود:

أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ فِي آخِرِ النَّهَارِ: أَلَا

إِنَّ الْحَقَّ فِي عَثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ؛<sup>۱</sup>

بدانید که حق با علی و پیروان اوست، سپس ابلیس در آخر روز فریاد

می‌زند که حق با عثمان و پیروان اوست که در این هنگام گمراهان به

شک می‌افتند.

برخی روایات زمان ندای آسمانی را ماه رمضان و برخی دیگر، ماه

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵ و علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰.



رجب<sup>۱</sup> برشمرده‌اند و ممکن است که چندین ندای آسمانی به مضامین مختلف رخ دهد.

پس این توفیق شریف هرگونه نیابت خاص و سفارت امام را تا زمان شنیده شدن ندای آسمانی در سال ظهور نفی می‌نماید و این که هر کس قبل از این ندا ادعای نمایندگی و ارتباط با امام زمان (عج) داشته باشد، دروغ‌گو است، هر کسی و به هر اسم و عنوانی که باشد یا ادعا کند که از یمن یا خراسان یا جای دیگری قیام خواهد نمود.

ملاک دوم بعد از ندای آسمانی، شورش سفیانی است و منظور از آن، تنها وجودش نیست بلکه مراد تأسیس حکومت به دست او در شام و جنگ‌های متعدد برای توسعه آن است.

## دلیل دوم

دلیل دوم روایات بسیاری است که صدوق در کتاب کمال الدین، شیخ طوسی در کتاب الغیبة، نعمانی در کتاب الغیبة و کلینی در کافی آورده‌اند که مفاد همه آن‌ها وقوع دو غیبت برای امام علیه السلام است. این روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام نقل شده است.

مثلاً شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «صاحب این امر (امام زمان) دو غیبت دارد؛ یکی کوتاه و دیگری طولانی است».<sup>۲</sup>  
و یا نعمانی در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۱۸۱، ح ۲۸.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۶۲، ح ۱۲۳.

«صاحب این امر دو غیبت دارد؛ یکی از آن‌ها طولانی است، تا این که برخی می‌گویند او مرده است و برخی می‌گویند کشته شده و برخی می‌گویند رفته است و تنها عده کمی از شیعیان بر اعتقاد به او باقی می‌مانند و هیچ کس از مکان او آگاه نیست، نه دوست و نه دشمن مگر کسانی که عهده‌دار کارهای اویند»<sup>۱</sup>.

نعمانی در مورد این گونه روایات می‌گوید: «این گونه احادیث که در مورد دو غیبت امام زمان (عج) هستند نزد ما صحیح‌اند که خداوند کلام ائمه و برهان آن‌ها را روشن ساخت. غیبت اول که در آن نواب اربعه میان امام و مردم به صورت کاملاً مشخص و معین وجود داشتند و به دست آن‌ها مشکلات علمی حل می‌گشت و هرگونه سؤالی که شیعیان داشتند پاسخ داده می‌شد، این غیبت کوتاه مدت بود و به سر رسید. اما در غیبت دوم، دیگر هیچ‌گونه نماینده و سفیری از جانب امام وجود ندارد و این اراده خداست و به جهت امتحان، غربال و تصفیه مردم می‌باشد که خداوند -عزوجل- می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ ﴾<sup>۲</sup>

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه سازد.

۱. نعمانی، همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۲، ح ۵.

۲. آل عمران، آیه ۱۷۹.

و آن زمان اکنون فرا رسیده است و خداوند ما را از ثابتان بر حق و از کسانی که از غربال فتنه خارج نشوند قرار دهد و این معنای همان کلام ائمه است که فرمودند: «برای او دو غیبت است. ما در غیبت دوم هستیم و از خداوند خواهانیم که فرج اولیایش را نزدیک فرماید».<sup>۱</sup>

و روشن شد که دو غیبت امام، اشاره به تفاوت غیبت صغری از کبری دارد و اختلاف این دو غیبت به جهت وجود نواب خاص امام در غیبت صغری و فقدان ایشان در غیبت کبری است.

عبدالله بن سنان می گوید: من و پدرم نزد امام صادق علیه السلام رسیدیم، حضرت فرمود: «چه می کنید اگر نه امام هدایت را و نه نشان او را ببینید؟ که از آن مهلکه نجات نخواهد یافت مگر کسی که مانند غریق دعا کند (دعای خالص). پدرم گفت: به خدا قسم، این بلای الهی است، فدایت شوم چه کنیم؟! فرمود: «اگر چنین شد - که برای شما اتفاق نخواهد افتاد - به آنچه در دست دارید (روایات) چنگ زنید تا امر بر شما روشن گردد».<sup>۲</sup>

نعمانی در توضیح این روایت می گوید: «این روایت بر آنچه اتفاق افتاده، خبر می دهد؛ یعنی این که نایبان امام علیه السلام میان آن حضرت و شیعیان واسطه بوده اند اما از میان رفتند، زیرا نایب و سفیر در حال غیبت امام مانند علامت و نشان است و با رفتن این نشانه ها و علامت ها گرفتاری مردم به اوج خود می رسد و تا زمان ظهور صاحب حق (عج) امتداد می یابد و همان

۱. نعمانی، همان، ص ۱۷۳ و ۱۷۴، ح ۹.

۲. همان، ص ۱۵۹، ح ۴.

حیرت و سرگردانی که اولیای الهی پیش‌بینی کرده بودند رخ داده است و غیبت دوم (کبری) واقع شده است».

### دلیل سوم

روایات زیادی که شیعیان را به انتظار، صبر، قوت دل، و عدم لغزش و میل به سوی مدعیان دروغین و اقامه حق و عدالت فرا می‌خواند و هم‌چنین روایاتی که در مورد امتحان و سنجش خلوص شیعیان آمده است، همه دلالت بر انقطاع نیابت ولی خدا دارد؛ مانند روایتی که نعمانی در کتاب الغیبة از عبدالرحمن بن کثیر نقل می‌کنند: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که مهزم اسدی نیز آن‌جا بود. گفتم: فدایت شوم آن وعده‌ای که به ما داده‌اید (ظهور حق) کی رخ خواهد داد که زمان طولانی شد؟ فرمود: «ای مهزم، خیال پردازان دروغ گویند و عجولان هلاک شوند و تسلیم‌ها نجات یابند و همه به سوی ما خواهند گشت».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «هلکت المحاضیر؛ محاضیر هلاک می‌شوند». سؤال شد محاضیر چه کسانی‌اند؟ فرمود: «کسانی که عجله می‌کنند اما کسانی که اقرار (به امر) دارند (و عجله نمی‌کنند) نجات می‌یابند».<sup>۲</sup>

بنابراین کسانی که در مورد ظهور امام علیه السلام عجله دارند در هلاکت و

۱. نعمانی، همان، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۱۹۶.

ضلالت گرفتار خواهند شد، چنان‌که کسانی که با خیال‌پردازی برای ظهور امام، زمان معین می‌کنند، در هلاکت‌اند و تمامی این حیرت و سرگردانی تنها به سبب انقطاع و فقدان ارتباط با امام است. مفاد روایات امتحان و تمحیص (خلوص سنجی) نیز در مورد گرفتاری شدید شیعیان در دوران غیبت است که به دلیل قطع ارتباط با آن حضرت رخ می‌دهد. در نتیجه شک و شبهه زیاد می‌شود و بدان‌جا می‌رسد که بیشتر معتقدان به امامت آن حضرت، از اعتقاد خود دست می‌کشند.

نعمانی در روایتی از ابوبصیر نقل می‌کند، امام باقر علیه السلام فرمود: «شیعیان ما بسیار کمیاب‌اند، مانند خرمنی از گندم که موریانه قسمتی از آن را می‌خورد و پاک می‌کند، سپس قسمتی دیگر را می‌خورد و پاک می‌کند، و در نهایت مقدار کمی باقی می‌ماند که هیچ ضرری نمی‌بیند. شیعیان ما نیز جدا می‌گردند و خالص می‌شوند تا در نهایت عده کمی باقی خواهند ماند که هیچ فتنه‌ای بدیشان ضرری نمی‌رساند».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری منصور صیقل می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام رسیدیم، عده‌ای دیگر نیز آن‌جا بودند. میان جمعیت بحثی رخ داد. امام به ما التفات فرمود و گفت: «در مورد چه چیزی بحث می‌کنید؟ آگاه باشید که امتحان می‌شوید و جدا می‌گردید و غربالتان می‌کنند و ناامید خواهید شد، و شقی به شقاوت گرفتار خواهد شد و سعید سعادت‌مند می‌شود».<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۱۱.

۲. همان، ص ۲۰۸.

از این روایت می‌توان چنین برداشت کرد که در ورای هر مدعی دروغینی خفت و ذلتی است که نتیجه کمی صبر و ضعف در ثبات در فتنه‌ها و کم‌بصیرتی است.

### دلیل چهارم

شیعه همگی بر این عقیده‌اند که انقطاع نیابت خاصه امام زمان (عج) از ضروریات مذهب است تا بدان‌جا که علمای شیعه مدعیان دروغین نیابت امام را لعن و طرد نموده‌اند که این اعتقاد راسخ نتیجه توقیعاتی است که از ناحیه مقدسه در مورد برخی مدعیان دروغین نقل شده است.

مثلاً شیخ سعد بن عبدالله اشعری قمی که معاصر امام حسن عسکری و شیخ الطائفه زمان خودش بوده است در مورد لزوم اعتقاد به غیبت امام علیه السلام و قطع ارتباط با آن حضرت می‌گوید: «این مذهب شیعه امامیه و طریق روشن آنهاست و اجماع همه علما از زمان وفات امام حسن عسکری تاکنون بر این استقرار یافته است».<sup>۱</sup> نوبختی متکلم بزرگ شیعه نیز کلامی به همین مضمون دارد.<sup>۲</sup>

هم‌چنین محمد بن قولویه<sup>۳</sup> می‌گوید: «به اعتقاد ما هر کسی پس از

۱. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۱۲۵.

۲. فرق الشیعه، ص ۱۰۹.

۳. مؤلف کتاب کامل زیارات و استاد شیخ مفید که در عصر خودش زعیم شیعه بوده و معاصر شیخ صدوق بوده است.

سمری (نایب چهارم) ادعای نیابت کند کافری تباه‌کار و گمراهی گمراه‌کننده است»<sup>۱</sup>.

نظیر این تعبیرها در کلمات بسیاری از علما یافت می‌شود<sup>۲</sup> و این کثرت به اندازه‌ای است که شیعه در بین علمای اهل سنت، به این اعتقاد، مشهور است. بر همین مبنا ایشان به شیعه اشکال می‌کنند که اگر امام زمان (عج) ارتباطی با شیعه ندارد لاجرم از میان رفته و فوت کرده است و این در اکثر کتاب‌های ملل و مذاهب اهل سنت موجود می‌باشد.

لذا این مطلب به عنوان یک اعتقاد ضروری در میان شیعه امامیه در طول قرون متمادی رخ نموده است و روش شیعه در طرد منحرفان و مدعیان سفارت و نیابت امام، گردیده است.

بنابراین مقتضای ادله گذشته بطلان هر گونه ادعای نیابت خاصه و سفارت و هر گونه نمایندگی رسمی از سوی امام تا زمانی است که ندای آسمانی شنیده شود و حکومت سفیانی بر شام برقرار شود؛ اما از سوی دیگر در مورد برخی اشخاص که در سال ظهور امام نقش ایفا می‌کنند توهم نیابتشان از سوی امام می‌رود که به زودی به بررسی آن خواهیم پرداخت.

### ۳. بررسی قضیه ارتباط شیخ مفید

با توجه به مطلب گذشته ممکن است این سؤال مطرح شود که نامه

---

۱. به نقل از: شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۱۳.

۲. مانند شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۳-۴۲۴ و نعمانی در الغیبة، ص ۱۵۸-۱۶۱ و شیخ مفید در الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۰.



حضرت حجت علیه السلام به شیخ مفید چه توجیهی دارد؟ و یا تشریفاتی که عده‌ای از بزرگان فقاہت و علم داشته‌اند و به ملاقات وجود مقدس امام زمان علیه السلام رسیده‌اند یا حتی برخی از آنان دعاهایی نیز نقل کرده‌اند که در کتب شیعه موجود است، آیا منافی انقطاع نیابت خاص امام علیه السلام نیست؟ زیرا علمای بزرگوار شیعه همگی اتفاق نظر دارند که نیابت امام قطع شده و هر کسی قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی ادعای مشاهده نماید دروغ‌گوست، که در توقیع امام به نایب چهارم نیز آمده است.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت ورزید تفاوت میان سفیر و نماینده دائمی و نماینده موقتی نامه‌رسان است. در ارتباطات بین‌المللی، سفیر کسی است که دارای جایگاهی ثابت و همیشگی است که نمایندگی یک دولت را برعهده دارد؛ اما نامه‌رسان و فرستاده تنها نامه مخصوص را می‌رساند و مقام معین یا نمایندگی دائمی را ندارد.

از این‌جاست که تفاوت میان سفیر و نایب، و مکاتبه‌ای که به دست شیخ مفید انجام شد روشن می‌گردد. آری، سفیر امام همان نواب اربعه در زمان غیبت صغری بودند که امام به عنوان حلقه اتصال میان خود و شیعیان آن‌ها را نصب فرمود و تمامی کارهای کوچک و بزرگ از جانب امام زمان علیه السلام به وسیله آن بزرگواران انجام می‌شد و دلایل و براهینی نیز بر این نیابت خاصه داشتند و علاوه بر این نیابت خود را نیز به بزرگان طایفه امامیه اعلام می‌نمودند. پس این مطلب ارتباطی با مکاتبه شیخ مفید ندارد.

و چه بسیار مکاتباتی که مردم در مورد مسائل شرعی به وسیله این نواب در زمان غیبت صغری داشتند. مانند عبدالله حمیری و در عین حال

هیچ ادعای سفارت و یا نیابتی نیز نداشتند و بسیاری از فقها در زمان غیبت صغری از طریق نواب اربعه مسائیشان را از امام می پرسیدند، مثل محمد بن صالح و اسحاق بن یعقوب و حسن بن فضل یمانی و علی بن محمد شمشاطی و رجاء مصری و محمد بن هارون و ابوالقاسم بن ابی جلیس و هارون بن موسی بن فرات و محمد بن محمد بصری و محمد بن یزداد و محمد بن کشمرد و علی بن محمد اسحق اشعری و ابراهیم بن محمد بن فرج<sup>۱</sup> و بسیاری دیگر که هیچ کدام نیز وکیل و نایب امام نبوده اند.

علاوه بر این که شیخ مفید نامه ای به امام نوشت که پاسخ دریافت کند بلکه امام زمان علیه السلام برای او نامه فرستادند؛ لذا چگونه می توان توهم کرد که شیخ مفید ادعای نیابت کرده باشد در حالی که او در رسائل *خمسه فی الغیبة انقطاع سفارت و نیابت امام را پس از مرگ نایب چهارم اعلام می نماید و در کتاب ارشاد در فصلی که در مورد امام دوازدهم (عج) گشوده از جعفر بن محمد بن قولویه نقل می کند: «در نزد ما هر کسی بعد از سمری (نایب چهارم) ادعای نیابت کند کافر و گمراه کننده است»*<sup>۲</sup>. البته شیخ مفید مانند سایر فقیهان عادل، منصب نیابت عام که همانا مرجعیت باشد را دارا بوده است. از سوی دیگر نسبت دادن این نامه به ناحیه مقدسه بسیار مشکل است. تنها طبرسی در کتاب *احتجاج*<sup>۳</sup> آن را بیان کرده است و سند و

۱. تمامی این اشخاص در کتاب *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۴۸۳-۴۹۴ نام برده شده اند.

۲. به نقل از: شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۲۵۵.

۳. گفتنی است دو نامه منسوب به امام زمان (عج) خطاب به شیخ مفید در کتاب *احتجاج*، ج ۲، ص ۴۹۷-۴۹۹ موجود است.

نسبت آن را به شیخ مفید نیاورده است. شیخ طوسی نیز که شاگرد بلاواسطه و از نزدیکان شیخ مفید بوده و در کتاب رجال و الفهرست در بیان حالات شیخ مفید او را به بالاترین مدح‌ها و ثناها ستوده است، هیچ یادی از این نامه نکرده است و اگر چنین نامه‌ای بود مناسب بود آن را بیان کند. هم‌چنین در سایر کتاب‌های شیخ مفید، این قضیه بیان نشده است.

هم‌چنین نجاشی شاگرد شیخ مفید در حالی که بسیار از او تعریف و تمجید کرده، اما هیچ یادی از این واقعه در کتاب رجال نکرده است. سید مرتضی نیز که در هر جایی از کتاب‌هایش که نام استادش شیخ مفید آمده، او را مدح و ستایش کرده است، این قضیه را بیان نکرده است. هم‌چنین ابن ادریس در مستطرفات سرایر و علامه حلی در کتاب رجال خود چنین چیزی را نقل نکرده‌اند با این‌که علامه حلی از بزرگان علمای شیعه در قرن هفتم بود و بعد از شیخ طبرسی که در قرن ششم بوده، می‌زیسته است. در کتاب رجال ابن داود حلی - معاصر علامه حلی - و کراجکی - معاصر شیخ مفید - و شاگرد او نیز این قضیه نیامده است.

تنها ابن شهر آشوب در معالم العلماء گفته است: «لقب شیخ مفید، از جانب امام زمان (صلوات الله علیه) می‌باشد و سبب آن در کتاب مناقب آل ابی طالب آمده است»<sup>۱</sup> که البته علت آن در کتاب مناقب نیامده است و تصحیح‌کننده این کتاب در ابتدای آن نوشته است: «آنچه از مناقب موجود است در احوال امامان تا زمان امام حسن عسکری است و احوالات امام

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۲۵.

زمان را در آن نیافتیم و هیچ کدام از محدثان مانند علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و دیگران چنین چیزی از او نقل نکرده‌اند و گمان می‌رود که ابن شهر آشوب موفق به نوشتن احوالات امام زمان نشده است. تنها در کتاب معالم العلماء در زندگی نامه شیخ مفید گفته است: «امام زمان او را ملقب به شیخ مفید کرده‌اند» که ظاهراً این مطلب را در احوالات امام زمان علیه السلام آورده اما از کتاب ساقط شده است.

به هر حال ابن شهر آشوب شاگرد طبرسی بوده است و به احتمال قوی قضیه نامه امام زمان علیه السلام به شیخ مفید را نیز از طبرسی نقل کرده است. هم‌چنین توقیعات امام به شیخ مفید که در کتاب نهج العلوم یحیی بن بطریق حلّی صاحب کتاب العمدة، متوفای ۷۰۰ هجری، نقل شده نیز یا از ابن شهر آشوب و یا از طبرسی نقل کرده است. شاهد دیگر این که ابن ادریس در مستطرفات سرائر از کتاب عیون و محاسن شیخ مفید نقل می‌کند که علی بن عیسی رمانی پس از پاسخ‌گویی شیخ مفید در ابتدای حیات علمی‌اش به برخی شبهات او را بدین لقب ملقب نمود، نه این که در آخر عمر (چنانچه از تاریخ توقیع منتسب به امام زمان علیه السلام برمی‌آید) بدو چنین لقبی داده باشند. البته ابن شهر آشوب اصرار دارد که این لقب بر زبان امام زمان علیه السلام جاری شده و مدحی برای شیخ مفید است.

لازم است اشاره شود که طبرسی نمی‌توانسته بی‌واسطه از شیخ مفید نقل کند و باید واسطه‌ای در بین باشد که طبرسی آن را ناگفته رها کرده است. البته در ابتدای کتاب احتجاج آمده است. «بیشتر روایاتی که آورده شد بدون سند هستند، زیرا اجماعی‌اند و یا طبق آن، ادله عقلی

وجود دارد و یا آن قدر بین مخالف و موافق مشهور است که دیگر نیازی به سند نیست».

گفتنی است در مورد توقیع منتسب به شیخ مفید هیچ کدام از این سه دلیل وجود ندارد. اولاً اجماع نظری در مورد آن وجود ندارد، زیرا چنانچه بیان شد در هیچ کدام از کتاب‌های زندگی‌نامه علما و رجال که قبل از طبرسی تألیف شده، اثری از آن نیست و روشن است که حتی شهرتی نیز در این مورد وجود نداشته است<sup>۱</sup> و هیچ دلیل عقلی نیز بر وقوع آن نیست. البته به طور قطع نزد طبرسی یکی از این ادله بوده است اما برای ما چنین چیزی ثابت نیست.

مرحوم آیه‌الله خوئی در این مورد می‌نویسد: «حتی اگر برای شیخ مفید قرآینی وجود داشته است که این توقیع از ناحیه مقدسه صادر شده باشد، ما چنین جزمی نداریم».<sup>۲</sup> زیرا شیخ مفید نه نایب خاص امام بوده و نه باب او، لذا نمی‌توان به آنچه او جزم کرده است یقین داشت، زیرا چه بسا اگر به آن قرآین پی می‌بردیم برای ما چنین جزمی حاصل نمی‌شد؛ به خلاف نایب و نماینده خاص امام که لازمه نیابتش، حجیت قولش در مورد آنچه از امام نقل می‌کند است و احتمال خطا و غفلت نیز در مورد آن نمی‌رود. امام عسکری علیه السلام در نصب جناب عمری و پسرش چنین می‌فرماید: «عمری و فرزندش ثقه هستند. پس هرچه از من به تو نقل کردند در واقع از من بوده

۱. در کتاب لؤلؤ البحرين، ص ۳۶۷ از ابن بطریق حلی در رساله نهج البلاغه نقل شده که شیعیان تمامی توقیعات را نقل کرده و آن را قبول دارند.

۲. سید ابوالقاسم خوئی (آیه‌الله)، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۰۹.

است و هرچه گفتند از من گفته‌اند»، هرچه عثمان (نائب اول) می‌گوید، از او پذیرید و او امرش را فرمانبرداری و کلامش را قبول کنید که او جانشین امام شماست»<sup>۱</sup>.

تشریف عده‌ای از علما، فقها و اتقیای بزرگوار به دیدار امام زمان علیه السلام و سعادت درک محضر شریفش نیز به معنای نیابت و یا سفارت از سوی آن حضرت نیست، بلکه نتیجه پاکی آنان از گناهان و هواهای شیطانی و حیوانی است. حتی در برخی روایات آمده است که مانع میان ما و ائمه علیهم السلام گناهان و اعمال زشت ماست.<sup>۲</sup> شیخ صدوق در کمال الدین تشریف عده زیادی را در زمان غیبت صغری نقل می‌کند با آن‌که آنان ادعای نیابت و سفارت نیز نکرده‌اند.

البته در این جا نامه حضرت به نایب چهارم، جناب سمري، مطرح می‌شود که حضرت در آن می‌فرماید: «هر کسی قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده نمود دروغ‌گو و افترازننده است».

گفتنی است این نامه مبارک امام علیه السلام بنا بر فهم علمای بزرگ، همانا ادعای نیابت خاصه امام است و شاهد مطلب نیز صدور آن در هنگام وفات جناب سمري است که امام علیه السلام در آن مؤمنان را به وفات سمري تسلیت می‌دهند و اعلام می‌کنند که شش روز بیشتر به وفات او نمانده و به سمري امر می‌فرماید که جانشین معین نکند، زیرا غیبت کامل (کبری) شروع شده

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۱۶.

۲. دلائل الامامة، ص ۲۹۷.

است و دیگر ظهوری نیست، تا این که خدا اذن دهد. پس همه این‌ها قرینه‌ای است که تویق مذکور در مورد تکذیب ادعای نیابت و سفارت بعد از جناب سمری است.<sup>۱</sup>

در واقع امام زمان علیه السلام در آخرین تویق، خبر از آینده می‌دهند که عده‌ای دروغ‌گو، ادعاهایی خواهند کرد. و در طول زمان تا به امروز صدق این خبر آشکار شده است و یکی از معجزات آن حضرت می‌باشد.

#### ۴. جایگاه ابدال و اوتاد و انقطاع نیابت خاصه

با توجه به انقطاع نیابت خاصه امام زمان علیه السلام سؤالی دیگری مطرح می‌شود و آن این که ابدال و اوتاد از جایگاه والایی نزد امام زمان علیه السلام برخوردارند و چه بسا عده‌ای از آن‌ها با حضرت مرتبط بوده‌اند، حال این مسئله با قطع شدن نیابت آن امام بزرگوار چگونه سازش دارد؟

#### ابدال و اوتاد چه کسانی هستند؟

در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت می‌فرماید: «بر تو باد که شب دوشنبه نزدیکی نمایی که اگر بدین سبب صاحب فرزند گردی، حافظ قرآن و راضی به آنچه خداوند قسمت فرموده، می‌شود... و اگر شب جمعه بعد از عشا با همسرت نزدیکی نمایی امید می‌رود که فرزندی از ابدال گردد، اگر خداوند بخواهد».<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۴۲.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۱۵ و شیخ طبرسی، احتجاج، ص ۲۱۱.



در روایتی دیگر خالد بن هیشم فارسی از امام رضا علیه السلام سؤال می‌کند: «مردم گمان می‌کنند که همواره در زمین ابدالی وجود دارند، این ابدال چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: درست است، ابدال همان اوصیایی هستند که خداوند آن‌ها را به جای انبیا قرار داده است، زیرا محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیا است (بعد از او دیگر پیامبری نیست).»<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی در توضیح قسمتی از دعای ام‌داود که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَالسُّعَدَاءِ وَالشُّهَدَاءِ وَأُمَّةِ الْهُدَى. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ وَالسِّيَاحِ وَالْعِبَادِ الْمَخْلُصِينَ، وَالزَّهَّادِ وَأَهْلِ الْجِدِّ وَالْاجْتِهَادِ» می‌فرماید: این دعا دلالت می‌کند که ابدال غیر از ائمه هستند؛ البته صراحت ندارد و می‌توان آن را حمل بر تأکید نمود و احتمال می‌رود که مراد، اصحاب مخصوص ائمه باشد، و ظاهر روایت با دروغ‌های صوفیان اهل سنت منافات دارد و این بر کسانی که در کلمات ائمه علیهم السلام تحقیق نمایند، روشن است.<sup>۲</sup>

در روایتی دیگر کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده<sup>۳</sup> فرزندانم و تو ای علی جان، اوتاد - یعنی میخ‌های زمین - هستیم و به سبب وجود ما خداوند زمین را از فرو بردن اهلیش

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۹.

۳. در کتاب الغیة شیخ طوسی، ص ۹۲ «من و یازده فرزندانم» آمده است. البته نسخه کافی را می‌توان چنین توجیه کرد که مراد از دوازده فرزند، حضرت فاطمه و یازده فرزند اوست یا این‌که عطف خاص بر عام است، زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام ریب پیامبر است.

نگه داشته است. موقعی که دوازدهمی برود، زمین اهلس را فرو خواهد برد.<sup>۱</sup>

این روایت با مضمون روایت قبلی موافق است. البته این روایت با روایاتی که دلالت دارند اوتاد و ابدال کسانی غیر از ائمه هدی علیهم السلام هستند، منافاتی ندارد، زیرا احتمال می‌رود که اوتاد و ابدال یک معنای عامی داشته باشد که مراتب و درجات مختلفی دارد و در مرتبه اول آن، ائمه قرار گرفته‌اند که خصوصیات منحصر به فردی دارند، و سایر مصادیق آن معنای عام، از آثار و شأنیت کمتری برخوردارند.

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار در ذیل عنوان «قطب» می‌نویسد:<sup>۲</sup>

«بدان که شیخ کفعمی در حاشیه کتاب مصباح آورده است که چنین گفته شده: زمین از یک قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و ۳۶۰ صالح خالی نمی‌ماند و قطب همانا امام مهدی (صلوات الله علیه) است و حداقل چهار اوتاد باید باشند، برخی اوقات نیز بیش از چهار نفرند و ابدال نیز برخی اوقات بیش از چهل نفر و نجبا بیش از هفتاد نفر و صالحان بیش از ۳۶۰ نفر می‌باشند و احتمال قوی می‌رود که خضر و الیاس علیهم السلام از اوتادی باشند که همواره همراه قطب عالم امکان هستند. اوتاد کسانی هستند که یک چشم برهم زدن از پروردگارشان غافل نمی‌گردند و

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۲. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۱۴.

گرفتار لغزش نمی شوند، البته معصوم نیستند که عصمت شرط قطب عالم است و ابدال مقامی پایین تر دارند که گاهی از روی غفلت لغزشی دارند که بلافاصله جبران می کنند، اما هیچ گناه عمدی مرتکب نمی شوند. نُجبا در رتبه پس از ابدال قرار گرفته اند و صالحان (که بعد از نجبایند) انسان هایی باتقوایند که به عدالت، وصف می شوند. ایشان گناهان کوچکی مرتکب می شوند، اما به وسیله استغفار و پشیمانی آن را جبران می کنند. خداوند تعالی می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾. ۲۰۱

و هرگاه یکی از این اشخاص از دنیا می روند شخصی دیگر از مرتبه پایین تر جایگزین او می گردد و اگر یکی از صالحان بمیرد از سایر مردم جانشین او می شود.

بندگان خدا! بدانید که محبوب ترین بندگان خدا نزد او کسی است که خداوند او را بر هوای نفسش کمک کند، پس حزن و اندوه را درک نماید... او در راه خدا، خود را خالص می کند و خدا نیز او را خالص می گرداند. چنین کسی از گنج های باارزش دین و اوتاد زمین است.<sup>۳</sup>

مرحوم بحرانی در شرح این قسمت گوید: «لفظ اوتاد یک نوع استعاره

۱. اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. سید حیدر آملی، نص النصوص، ص ۱۵۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

در کلام است و وجه مشابهت این است که همان طور که وتد (میخ) چیزی را که بدان تکیه کرده نگه می‌دارد، عارف نیز نظام زمین و این عالم را حفظ می‌کند.<sup>۱</sup>

چنانچه بیان شد این مقامات تشکیکی‌اند و دارای درجات مختلف هستند و نتیجه پرهیزگاری ابدال، آثار تکوینی گوناگونی است؛ البته ابدال، امام معصوم نمی‌باشند اما دارای جایگاهی شرعی و دینی‌اند.  
در ذیل آیه ۸۲ سوره کهف:

﴿ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ﴾

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «فرزندان به دلیل صالح بودن پدرانشان حفظ می‌شوند، چنان‌که خداوند آن دو پسر بیچه را که پدر و مادرشان صالح بودند حفظ نمود». <sup>۲</sup> در روایت دیگری آمده است: «خداوند فرزندان شخص با ایمان را تا هزار سال حفظ می‌کند، همان‌طور که آن دو پسر بیچه با پدرشان هفتصد سال فاصله داشتند (یعنی جد اعلای آن دو بیچه یتیم، مؤمن بوده است)». <sup>۳</sup>

در روایت سومی آمده است: «خداوند به سبب یک مرد باایمان، فرزندان و نوه‌هایش را رستگار می‌نماید و حتی اطرافیان و اطرافیان آن‌ها

۱. همان.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۸.

۳. همان.

نیز به کرامت خدا در حفظ اویند». بعد امام به آن دو بچه در سوره کهف اشاره فرمودند:

﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾؛

آیا ندیدی که خداوند به وسیله حفظ آن دو از صالح بودن والدین آنها تشکر و جبران کرد.

در روایت چهارمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «خداوند بعد از مرگ بنده صالحش، جانشین او در خاندان و اموال او می شود، اگرچه خاندان او بدکردار باشند. سپس حضرت همین آیه را قرائت فرمود».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: «روزگار بر هفت نفر سخت گذشت که به برکت آن ها رزق و روزی، نصر و پیروزی، و باران می آمد: سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عمار و حدیفه. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: من پیشوای آنان هستم و هم ایشان بودند که بر فاطمه علیها السلام نماز خواندند».<sup>۲</sup>

روایتی دیگر بنابر همین تفسیر وارد شده است، مانند روایتی که مرحوم مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: «تقوا سه درجه دارد: تقوا برای خداوند و از او، که ترک حلال است، چه رسد به شبهات و این درجه از تقوا مربوط به عده کمی از خواص است. دیگری تقوا از خداوند که ترک شبهات است، چه رسد به محرمات و این درجه

۱. همان، ص ۳۳۷-۳۳۹.

۲. رجال کشی، ح ۱۳.

مربوط به خواص است و (سوم)، تقوا از ترس آتش جهنم و عقاب آن، که ترک محرمات است و این درجه مربوط به عموم مردم است.<sup>۱</sup>

تقوا و پرهیزکاری مانند آبی است که در رودی جاری است و این سه درجه از تقوا مثل درختانی است که اطراف این رود در رنگ‌ها و نوع‌های مختلف رویده‌اند و هر درختی به اندازه جوهره و لطافت و طعم میوه‌اش، از آب رود بهره می‌جوید و مردم نیز به اندازه قابلیتشان می‌توانند از آن درختان استفاده کنند که خداوند می‌فرماید: ﴿صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ﴾.<sup>۲</sup>

بنابراین پرهیزکاری در طاعات، مانند آب برای درخت است و ایمان هر کس مانند طبیعت و رنگ و طعم میوه آن درخت است. پس هر کس در بالاترین درجه ایمان و پاک‌ترین جوهر روحی باشد با تقواتر است و هر کس با تقواتر باشد عبادتش خالص‌تر و پاک‌تر خواهد بود و هر کس چنین باشد به خداوند نزدیک‌تر است. اما هر عبادتی که بر اساس تقوا نباشد، به تعبیر قرآن کریم: ﴿هَبَاءٌ مِّنْثُورًا﴾؛ غبار پراکنده است.

در کتاب تحف العقول آمده است: «شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید فرمود: کیستی؟ گفت: یکی از دوستانان و موالیان شما. امام فرمود: خداوند بنده‌ای را دوست دارد که خدا را متولی امورش بداند و چنین کسی داخل بهشت می‌شود. سپس فرمود: تو از کدام یک از اقسام دوستانان ما

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۹۵.

۲. رعد، آیه ۴.

هستی؟ آن مرد ساکت شد. سدید به امام گفت: مگر شما چند دسته دوستدار دارید ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: سه دسته، عده‌ای ما را در ظاهر دوست دارند نه در باطن؛ و عده‌ای در باطن دوستدار ما هستند، اما در ظاهر ما را دوست ندارند؛ و عده‌ای نیز ما را هم در ظاهر و هم در باطن دوست دارند که بهترین اقسام می‌باشند و از آب گوارا نوشیده‌اند و تأویل کتاب خدا را و فصل الخطاب آن را و علت همه علت‌ها را می‌دانند که اینان بهترین روش را دارند و فقر و تنگدستی و انواع بلا به سرعت به سوی آنها می‌رود و سختی آنها را در بر می‌گیرد. عده‌ای از ایشان را سر می‌برند و عده‌ای از آنها را مجروح می‌کنند؛ لذا در سرزمین‌های مختلف پراکنده‌اند که خداوند به وسیله آنان بیماران را شفا می‌دهد و فقیران را غنی می‌کند و شما به سبب آنان پیروز می‌شوید و باران بر شما می‌بارد و روزی شما می‌آید. البته عده بسیار کمی هستند اما جایگاهی بلند دارند.<sup>۱</sup>

شیخ کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند به برکت شخص باایمان از روستایی دفع بلا و نابودی می‌کند و اگر در روستایی هفت مؤمن باشد به عذاب گرفتار نمی‌شوند».<sup>۲</sup>

در روایت دیگری آمده است: شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «می‌ترسیم که از زمره مؤمنان نباشیم. امام پرسیدند: برای چه؟ گفت: زیرا درهم و دینار را بر برادر مؤمنی که به امیرالمؤمنین ایمان دارد ترجیح

---

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۲۵.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۷.



می‌دهیم. فرمود: نه! همه شما از مؤمنان هستید، اما ایمانتان تا زمان ظهور قائم ما (عج) کامل نمی‌گردد، بلکه در آن زمان ایمانتان کامل خواهد شد و اگر عده‌ای که مؤمن کامل هستند، در هر زمانی نباشد، خداوند ما را از این دنیا می‌برد و دیگر زمین و آسمان را نمی‌شناختید و قسم به آن‌که جانم در دست اوست که در زمین و اطراف آن مؤمنانی هستند که مقدرات دنیا در دست آن‌هاست و آن‌را محافظت می‌نمایند».

سپس امام صادق صفات مؤمنان واقعی را همانند خطبه همام که در مورد متقیان است برمی‌شمارد و می‌فرماید: «چقدر به هم‌نشینی و گفت‌وگو با آنان مشتاقیم و از دوری آنان ناراحت! به جست‌وجوی آنان پردازید و اگر آن‌ها را یافتید از نورشان بهره‌جویید و هدایت شوید که در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌شوید. آنان نایاب‌تر از کبریت احمر هستند که سکوت (تفکر) طولانی، مخفی داشتن اسرار، نماز، زکات، حج، روزه و مواسات با برادران در خوشی و ناخوشی زینت آنان است»<sup>۱</sup>.

از این روایات روشن می‌شود که ابدال و اوتاد دارای درجه رفیعی از ایمان هستند و خداوند متعال به برکت ایشان انواع خیر و خوبی برای اهل زمین نازل می‌کند. ایشان محبوب‌ترین مؤمنان نزد معصومین علیهم‌السلام و دارای منزلتی والا نزد ایشان هستند. ایشان الگوهای زنده برای سایر مؤمنان هستند. البته باید توجه داشت میان الگوی بندگی و ورع و تقوا و از سوی دیگر منصب داشتن و واسطه امام بودن تفاوت است.

بی‌گمان راه رسیدن چنین مقاماتی که ابدال و اوتاد دارا هستند برای هر کس که با نفس خویش مبارزه کند باز است. مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما از نفاق و دورویی می‌ترسیم. حضرت فرمود: برای چه از آن می‌ترسید؟ گفتند: زمانی که نزد شما هستیم ما را تذکر می‌دهی و به رغبتمان وامی‌داری و دنیا را فراموش می‌کنیم و در آن زهد می‌ورزیم مثل این که عالم آخرت و بهشت و جهنم را به چشم می‌بینیم؛ اما وقتی از شما دور می‌شویم و داخل منازل خودمان می‌شویم و بوی فرزندان به ما می‌رسد و اهل و عیال را می‌بینیم از آن حالت رویگردان می‌شویم و انگار چنین حالات معنوی را درک نکرده‌ایم. آیا نمی‌ترسی که این‌ها علائم نفاق و دوری ما باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، این‌ها همه گام‌های شیطانی است که شما را به دنیا راغب می‌کند و به خدا قسم، اگر آن حالات معنوی استمرار داشت با فرشتگان مصافحه می‌کردید و بر آب راه می‌رفتید».<sup>۱</sup>

پس تمامی این اوصاف با مقام نیابت و سفارت که به اختیار و اراده امام معصوم علیه السلام می‌باشد متفاوت است. شاهد بر این مطلب کلام امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ابدال و کاملین از کبریت احمر نایاب‌ترند»<sup>۲</sup>، یعنی دور از دسترس‌اند؛ لذا چگونه می‌توان به آن‌ها دست یافت در حالی که مخفی‌اند و این مخفی بودن به این منظور است که خلوص نیتشان از بین نرود و به

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲. همان، ص ۲۴۲.

خود مغرور نشوند و گرفتار مفسد شهرت نگردند. همه این‌ها شاهد بر این است که این مقامات با مقام نیابت و سفارت تفاوت دارند؛ زیرا نایب خاص امام همیشه باید در دسترس مردم و از سوی مردم شناخته شده باشد.

## فصل دوم

### حکایت‌هایی از نواب اربعه

#### حکایت اول

شیخ طوسی نقل می‌کند که شیخ حسین بن روح علیه السلام کتاب تأدیب را به قم (مرکز محدثان) فرستاد و به عده‌ای از فقیهان قم نامه نوشت: «این کتاب را مطالعه کنید و در مورد آن نظر خود را بگویید. ایشان در جواب نوشتند: تمامی آن صحیح است مگر یک مورد که درباره زکات فطره آمده که نصف صاع از طعام باید پرداخت شود، در حالی که به نظر ما باید یک صاع طعام مانند جو پرداخت شود»<sup>۱</sup>.

#### حکایت دوم

هم‌چنین شیخ طوسی از ابونصر هبة الله، نوه نایب دوم امام زمان (عج)،

---

۱. شیخ طوسی، الفیة، ص ۲۴۰.

از ام‌کلثوم دختر نایب سوم نقل می‌کند که می‌گفت: «جناب ابوالقاسم حسین بن روح سال‌های زیادی نماینده امام حسن عسکری علیه السلام بود و بر املاک آن حضرت نظارت می‌کرد و اسرار آن حضرت را به رؤسای شیعه منتقل می‌نمود و از یاران خاص امام بود، تا آن حد که امام مسائل خانوادگی خود را نیز به دلیل انس و نزدیکی که او با امام علیه السلام داشت به او می‌گفتند... و غیر از اموالی که از سوی وزیران و رؤسای شیعه مثل آل فرات به دلیل موقعیت اجتماعی اش به او می‌رسید، هر ماه سی دینار نیز برای هزینه‌های شخصی امام می‌فرستاد؛ لذا به جایگاهی بلند نزد شیعیان رسید؛ زیرا نزدیکی پدرم به امام و امانت و وثاقتش نزد امام و فضیلت و دینش را همه می‌دانستند و زمینه آماده گشت تا وصایت و نیابت امام (حضرت مهدی (عج)) کتباً به او رسید... بنابراین هیچ کس در وصایت او شک نکرد مگر کسی که او را نمی‌شناخت و هیچ شیعه‌ای در نیابت او تردید نداشت و من این را از چندین نفر از آل نوبخت<sup>۱</sup> مانند ابوالحسن بن کبریاء و... شنیده‌ام»<sup>۲</sup>.

## حکایت سوم

شیخ طوسی از برادر شیخ صدوق که هر دو برادر، به دعای امام

۱. آل نوبخت، خاندان جلیل‌القدری بودند که نایب سوم امام زمان یعنی ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی در آن رشد نمود و از این خاندان دانشمندان زیادی در رشته‌های مختلف علمی به خصوص در علم کلام بیرون آمده‌اند. این خاندان، سالیان متمادی ریاست کلام، ستاره‌شناسی و... را میان شیعیان برعهده داشت.

۲. شیخ طوسی، همان، ص ۲۲۷.

عسکری علیه السلام به دنیا آمدند و پدرشان وکیل آن امام بود، نقل می‌کند که جماعتی از اهالی قم مانند عمران صفار و دیگران نقل کردند که در سال وفات پدرم علی بن بابویه در بغداد بودیم. علی بن محمد سمري نائب چهارم امام زمان در مورد او سؤال کرد. گفتیم: کتابی روایی نوشته است. حتی روزی که به سوی بغداد می‌آمدیم از او (محمد سمري) سؤالی پرسیدیم و جواب داد<sup>۱</sup> و فرمود: خداوند به شما در مورد علی بن بابویه اجر دهد که الآن از دنیا رفت. جماعت قمی‌ها تاریخ ساعت و روز و ماه را یادداشت کردند. پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که علی بن بابویه در همان تاریخی که شیخ ابوالحسن سمري فرموده بود از دنیا رفته است.<sup>۲</sup>

همین کرامت را نیز شیخ صدوق (فرزند علی بن بابویه) از عده‌ای دیگر نقل کرده است.<sup>۳</sup>

### حکایت چهارم

شیخ صدوق از ابوعلی بغدادی نقل می‌کند: «در بخارا بودم. شخصی به نام معروف بن جاوشبر ده کیسه طلا به من داد تا به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (نائب امام زمان) برسانم. در بین راه در شهر آمل یکی از آن کیسه‌ها گم شد و من متوجه نشدم، تا این‌که به بغداد رسیدم. آن‌جا

۱. مراد این است که با همه کهنوت سن هنوز مشغول کار علمی است.

۲. شیخ طوسی، الغیة، ص ۲۴۳.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۸.

متوجه شدم یک کیسه طلا گم شده است. هم وزن آن، کیسه‌ای تهیه کردم و نزد جناب حسین بن روح رفتم و کیسه‌های طلا را جلوی او گذاردم. فرمود: آن کیسه‌ای که خریدی بردار که به دست ما رسیده است. سپس همان کیسه را نشان داد که در آمل گم شده بود. نگاه کردم دیدم دقیقاً همان است.<sup>۱</sup>

### حکایت پنجم

ابوعلی بغدادی می‌گوید: همان سال در بغداد زنی در مورد وکیل مولایمان سؤال کرد؟ برخی از قمی‌ها جناب حسین بن روح را معرفی کرده بودند. نزد جناب حسین بن روح بودم که آن زن وارد شد و به او گفت: ای شیخ، چه چیزی در دست من است؟ فرمود: هرچه همراهت است در دجله بینداز و بیا تا بگویم چه بوده است. می‌گوید: زن رفت و آن را در رود دجله انداخت و برگشت، جناب حسین بن روح به کنیزش فرمود: آن کیسه را بیاور و بعد رو به زن کرد و فرمود: این همان کیسه است که در دجله انداختی، بگو: چه چیزهایی درون آن بود؟ زن گفت: شما بفرمایید. فرمود: در این کیسه یک جفت دستبند طلا و حلقه بزرگ جواهرنشان و دو حلقه کوچک و دو انگشتر یکی فیروزه و دیگری عقیق می‌باشد. بعد کیسه را باز کرد و دقیقاً همان چیزها درون کیسه بود. بسیار خوشحال شدیم که به حقیقت رسیده بودیم.



## حکایت ششم

شیخ طوسی از ابوالحسن دلال قمی نقل می‌کند: «روزی خدمت جناب محمد بن عثمان نایب دوم علیه السلام رسیدم. چوبی در دستش دیدم که برخی آیات قرآن و اسامی ائمه را بر حواشی آن می‌نویسد. گفتم: آقای من این تخته چوب چیست؟ فرمود: برای قبرم آماده کردم تا در آن قرار داده شود و من در هر روز یک جزء قرآن درون آن می‌خوانم. تاریخ و روز و ماه و سال را نیز نوشته بود که من یادداشت کردم. بعد از مدتی در همان تاریخ فوت کرد و در همان مکان دفن شد»<sup>۱</sup>.

شیخ طوسی بعد از بیان این قضایا می‌گوید: این قضایای اندکی است از آنچه در مورد نواب اربعه در غیبت صغری (۲۳۹-۲۶۰ ه.ق) رخ داده است... و از نایب دوم امام دلایل واضح و معجزاتی رخ داد که بصیرت شیعه را در این امر زیاد کرد و آن قضایا در نزد شیعیان مشهور است.<sup>۲</sup>

طبرسی می‌گوید: نواب اربعه به تصریح صاحب الامر (عج) و نصب نایب قبلی امور را بر عهده می‌گرفتند و شیعیان تنها پس از مشاهده معجزاتی از هر کدام که دلالت بر راست‌گویی و صحت بابت آن‌ها داشت، گفتارشان را می‌پذیرفتند.<sup>۳</sup>

گفتنی است نایب اول، وکیل خاص امام هادی علیه السلام و سپس امام

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. طبرسی، احتجاج، ص ۲۹۷.

عسکری علیه السلام بوده است که بعد به نیابت امام زمان علیه السلام نیز مفتخر می‌گردد و نایب دوم نیز چنان‌که گذشت روایتی صریح در مورد نیابتش از امام عسکری وجود دارد؛ بنابراین روشن شد که اثبات نیابت نواب اربعه چگونه بوده و ابتدا و انتهای آن نزد شیعیان و بزرگان شیعه به چه کیفیتی بوده است.

### نیابت عامه در دوران غیبت کبری

دانستید که قطع ارتباط با امام و نیابت خاصه از ضروریات شیعه است و این بدین معنا نیست که مؤمنان به حال خود رها شده باشند، بلکه ائمه اطهار و خصوصاً امام زمان (عج) نواب عامی را نصب نموده‌اند که در هر حادثه‌ای مردم به ایشان رجوع کنند، چه در یادگیری احکام شرعی و چه در مسایل قضایی و استیفای حقوق و حاجت‌های دینی شیعیان، که همانا فقهای جامع شرایط، مثل علم به احکام شرعی از کتاب و سنت و عدالت و تقوا و... این منصب را دارا هستند.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هر کس از شما (شیعیان) که احادیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر نماید و احکام ما را بشناسد به حکم او رضایت دهید که من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر به حکم ما حکمی نمود و از او قبول نکردید، بدانید که هر کس حکم او را کوچک بشمرد حکم خدا را ناچیز انگاشته است و از ما قبول نکرده

است و کسی که ما را قبول نکند، مثل این است که خدا را رد کرده است و چنین شخصی تا حد شرک به خدا خطا کار است.<sup>۱</sup>

و در جایی دیگر می فرماید: «بین خودتان کسی را حاکم قرار دهید که حلال و حرام ما را بشناسد که من او را بر شما قاضی قرار دادم و وای بر شما که در گرفتاری هایتان به حاکم جور مراجعه کنید.»<sup>۲</sup>

شیخ صدوق نیز نقل می کند: «از محمد بن عثمان (نائب دوم) پرسیده شد گاهی نامه هایی می رسد که مسائل آن مشکل است. توقیعی به خط مولایمان صاحب الزمان (عج) آمد: ... در حوادثی که رخ می دهد به راویان احادیث ما مراجعه کنید که ایشان حجت من بر شمایند و من حجت خدا هستم و محمد بن عثمان که خدا از او و پدرش راضی باشد، مورد اعتماد من هستند و آنچه او می نویسد، نوشته من است.» در روایت دیگری امام زمان (عج) می فرماید: «هر فقیهی که نفس خود را (از گناه) نگه می دارد و حافظ دین و مخالف هوای نفس و مطیع اوامر مولایش است، عموم مردم باید از او تقلید کنند که البته برخی از فقیهان شیعه چنین اند نه همه ایشان، و اگر یکی از ایشان مرتکب زشتی و گناه شد مانند علمای عامه هیچ چیزی از او قبول نکنید (از او پیروی نکنید).»<sup>۳</sup>

هم چنین امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حاملان این دین

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۷ و ج ۷، ص ۴۱۲ و صحیح صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵ و

تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۰۱ و طبرسی و احتجاج، ص ۱۹۴.

۲. شیخ صدوق، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۰۳.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۴ و شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴.

در هر قرنی عده‌ای از اهل عدالت‌اند که جلوی تأویلات گمراهان و تحریف‌های غلوکنندگان و جاهلان را می‌گیرند.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری احمد بن ماهویه می‌گوید: «نامه‌ای به ابوالحسن سوم (امام هادی علیه السلام) نوشتم و سؤال کردم: از چه کسی مسائل دینم را یاد بگیرم؟ برادر او نیز همین سؤال را پرسید. امام به هر دو چنین جواب دادند: مرادتان را فهمیدم هر کسی که در محبت ما سابقه داشته باشد و یا سالک امر ما باشد شما را در دین بی‌نیاز می‌کند، ان شاء الله تعالی.»<sup>۲</sup>

در جایی دیگر ابوبصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: «کسی که این امر (رجوع به فقها) را نپذیرد آیا شما را نپذیرفته است؟ فرمود: ای ابوبصیر، بلکه کسی که این امر را نپذیرد مانند این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرفته باشد.»<sup>۳</sup> هم‌چنان که بیان احکام شرعی طبق آیه «نفر»<sup>۴</sup> از ابتدای اسلام واجب بوده است.

بنابراین آیه بر آگاهان و فقیهان دین، انذار واجب است و بر عموم مردم نیز قبول سخنان آنان در بیان احکام شرعی واجب است؛ لذا همیشه عده‌ای خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان، خدمت ائمه طاهرین علیهم السلام می‌رسیدند

۱. رجال کشی، ح ۵.

۲. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۱.

۳. سند این روایت، همه از بزرگان و فقهای شیعه می‌باشند و جایگاه ابوبصیر نیز در وثاقت و فقاقت بر همگان روشن است. او یکی از چهار فقیهی است که امام صادق علیه السلام در مورد آنان می‌فرماید: «چهار نجیب که امین خداوند بر حلال و حرام اویند. اگر این چهار نفر نبودند، آثار نبوت قطع و مندرس می‌گردید.»

۴. توبه، آیه ۱۲۲.

تا واجبات و مستحبات و آداب و ارکان عقیده و ایمان را فرا بگیرند، چه برای همه مردم ممکن نبود که به طور مستقیم خدمت رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام برسند؛ لذا این شیوه عقلایی برای فراگیری و انتقال مفاهیم دینی، توسط اسلام ترغیب شد.

نجاشی در کتاب رجال خود از امام باقر علیهما السلام نقل می‌کند که آن حضرت به ابان بن تغلب که یکی از شاگردان امام بود فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده. من دوست دارم که در شیعیان مثل تو دیده شوند»<sup>۱</sup> و عبدالعزیز مهتدی از امام رضا علیهما السلام سؤال کرد: «من نمی‌توانم همواره خدمت برسم تا مسائل دینی را از شما سؤال کنم، آیا یونس بن عبدالرحمن (یکی از فقهای شیعه) ثقه است تا مسائل دینی را از او اخذ نمایم؟ فرمود: بله»<sup>۲</sup>.

سیب همدانی نیز چنین سؤالی از امام رضا علیهما السلام می‌کند: «من از شما دور هستم و نمی‌توانم خدمت شما برسم از چه کسی مسایل دینی را یاد بگیرم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قمی که در دین و دنیا مورد اعتماد ماست»<sup>۳</sup>.

عبدالرحمن ابی یعفر نیز از امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که به امام گفتم: من نمی‌توانم همیشه شما را ملاقات کنم و نیز در منطقه ما کسی نیست که از او سؤال کنم (پس وظیفه چیست؟). فرمود: «چرا از محمد بن مسلم

۱. رجال نجاشی، ص ۱۰.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ح ۲۷ و ۳۳.

۳. همان.

ثقفی سؤال نمی‌کنی که او از پدرم (امام باقر علیه السلام) روایت شنیده و در نزد او وجیه بوده است»<sup>۱</sup>.

در جای دیگر شعیب عرقوفی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: «در بسیاری موارد نیاز پیدا می‌کنم در مورد برخی مسائل سؤال کنم. از چه کسی بپرسم؟ فرمود: بر تو باد اسدی یعنی ابوبصیر»<sup>۲</sup>.

روایت‌های فراوانی در مورد ارجاع مردم به اصحاب امامان علیهم السلام وجود دارد که از آن‌ها اهتمام امامان به شناخت عمیق دین و حفظ روایات و فضیلت آن را در می‌یابیم.

شیخ صدوق از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «خداوند جانشینان مرا مشمول رحمت خود فرما. گفته شد: ای رسول خدا، جانشینانت چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا برای دیگران نقل می‌نمایند»<sup>۳</sup>.

هم‌چنین کثی از جمیل بن دراج نقل می‌کند: «شنیدم اباعبدالله (امام صادق علیه السلام) می‌فرماید: بشارت باد مختبین را به بهشت که برید بن معاویه عجلی و ابوبصیر و محمد بن مسلم و زراره باشند؛ چهار بزرگواری که امین خداوند هستند بر حلال و حرام او و اگر اینان نبودند آثار نبوت مندرس و قطع می‌شد»<sup>۴</sup>.

۱. همان.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷.

۴. رجال کثی، ج ۲، ص ۳۹۸.



و ابوبصیر در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «اگر زراره و امثالش نبودند احادیث پدرم از بین می‌رفت». <sup>۱</sup> یا «محبوب‌ترین اشخاص نزد من چه در بین زندگان و چه مردگان چهار نفرند، برید بن معاویه عجللی، زراره، محمد بن مسلم و احول» <sup>۲</sup> که این چهار بزرگوار، فقیه‌ترین اصحاب امام صادق و امام باقر علیهما السلام هستند و از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هیچ کس به اندازه زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید یاد ما و احادیث پدرم را زنده نکردند و اگر اینان نبودند هیچ کس چیزی از دین نمی‌فهمید و آن‌ها حافظان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خدا و پیش‌تازی به سوی ما در دنیا و آخرت‌اند» <sup>۳</sup> و جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: آن حضرت عده‌ای را یاد کرد و فرمود: «پدرم در حرام و حلال خدا بر آن‌ها اعتماد کرد و آن‌ها صندوق و خزینه علم او بودند و امروز نیز سرنگه‌دار من هستند. اگر خداوند اراده فرماید که بر اهل زمین بلایی نازل کند به سبب آن‌ها صرف نظر می‌فرماید. آنان ستاره‌های شیعیان من هستند، چه زنده باشند و چه نباشند. آنان یاد پدرم را زنده کردند و خداوند به وسیله ایشان هر بدعتی را رسوا کرد... سپس گریست. گفتم: مرادتان چه کسانی است؟ فرمود: کسانی که رحمت خداوند شامل آن‌هاست، چه زنده باشند و چه مرده: برید عجللی، ابوبصیر، زراره و محمد بن مسلم». <sup>۴</sup>

۱. همان، ج ۱، ص ۳۴۵.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۴۴.

۴. همان.

احادیث بسیار زیادی در این مورد وجود دارد که مجال بیان همه آنها نیست. اما نکته این همه تأکید و سفارش این است که فقها استوانه‌های اسلام‌اند که به وسیله آنان بدعت‌های باطل و ادعاهای دروغین دفع می‌گردد. شاید بدین جهت است که امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «موقعی که مؤمنی از دنیا برود فرشتگان و محل‌های عبادت او و درهای آسمان که اعمال او را بالا برده بر او می‌گیرند و ضربه‌ای بر اسلام وارد می‌شود که جبران‌ناپذیر است، زیرا فقهای شیعه حصار اسلام‌اند مانند حصار شهرها».<sup>۱</sup> و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ابلیس از مرگ هیچ مؤمنی به اندازه مرگ فقیه خوشحال نمی‌شود».<sup>۲</sup> هم‌چنین فرمود: «پدرم می‌فرمود: خداوند هیچ دانشی را که به زمین نازل شده نابود نمی‌کند، اما اگر عالمی بمیرد علمش می‌رود و بی‌خردان مشغول لهویات می‌شوند و پس از گمراهی دیگران را هم گمراه می‌کنند و هیچ خیری در چیزی که اصل و ریشه نداشته باشد نیست».<sup>۳</sup>

---

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. همان.

بخش سوم

مدعیان دروغین

## فصل اول

### ثواب ثبات قدم و بزرگی امتحان در زمان غیبت کبری

شیخ صدوق از امام جواد علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «قائم ما غیبتی طولانی دارد و شیعیان در دوران غیبت مانند گله‌ای هستند که سرپرست خود را نمی‌یابند. پس هر کس در دین ثابت قدم باشد و در طول غیبت امامش قلبش تاریک نگردد، در روز قیامت همراه من است. - سپس فرمود: - قائم (عج) از ماست و موقعی که قیام کند از هیچ کس بیعتی بر گردن ندارد. به همین دلیل ولادتش مخفی است و کسی او را نمی‌بیند»<sup>۱</sup>

اصبغ بن نباته می‌گوید: نزد امیرالمؤمنین در مورد قائم (عج) صحبت شد. حضرت فرمود: «غیبت او آن قدر طول خواهد کشید که نادان می‌گوید: به خدا نیازی به آل محمد نیست». در حدیث دیگر فرمود: «بعد از غیبت او

---

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۳.

و حیرت مردم هیچ کس در دین ثابت قدم نیست، مگر کسانی که خالص باشند و روح یقین که خداوند از آن‌ها بر ولایت عهد گرفته، با او همراه آنان باشد و کسانی که در قلوبشان ایمانی پابرجا باشد و مؤید به روح الهی گردند.<sup>۱</sup>

در نامه شریف امام زمان (عج) به عمری (نایب اول) و پسرش (نایب دوم) آمده است:

«خداوند شما را در راه بندگی‌اش موفق و بر دینش ثابت قدم و سعادت‌مند گرداند. خبر رسیده است که میثمی در مورد مختار و مناظراتش به شما خبر داد، که او گفته: جانشینی غیر از جعفر بن علی (بعد از امام یازدهم) نیست و جعفر را در ادعایش تصدیق کرده است و از مکاتبات شما با او خبردار شدم.

به خدا پناه می‌برم از کوری بعد از بینایی و گمراهی پس از هدایت و از نتیجه اعمال و سرانجام فتنه‌ها که خداوند -تبارک و تعالی- می‌فرماید:

﴿ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾<sup>۲</sup>؛

آیا مردم می‌پندارند که اگر به زبان، ایمان بیاورند، دیگر کاری با آنان نیست و امتحان نمی‌شوند.

چگونه در فتنه سقوط می‌کنند و در تردید می‌مانند و به راست و چپ

۱. همان، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۲. عنکبوت، آیه ۲.

امام زمان (علیه السلام) و در حال انتظار بمیرد مانند کسی است که در خیمه گاه قائم (عج) است.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است: شخصی به امام باقر (علیه السلام) عرضه داشت: اگر قبل از ادراک قائم (امام زمان (علیه السلام)) بمیرم چه خواهد شد؟ فرمود: «هر کس از شما، منتظر باشد، چنان که اگر قائم آل محمد را درک کند، یاری اش کند (قبل از آن بمیرد) مانند کسی است که با او شمشیر زده است بلکه مانند شهید همراه اوست».<sup>۲</sup>

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد ثواب انتظار می فرماید: «بارزش ترین اعمال امت من انتظار فرج از سوی خداوند - عزوجل - است».<sup>۳</sup>

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: «چه نیکوست صبر و انتظار فرج. آیا کلام خداوند - عزوجل - را نشنیدی؟»<sup>۴</sup>

﴿وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾؛<sup>۵</sup>

بر شما باد به صبر که فرج موقع یأس می آید و پیشینیان صبورترا از شما بودند.

﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾؛<sup>۶</sup>

کسی که منتظر امر ما باشد مانند این است که در راه خدا در خون خودش غلتیده است».

۱. همان، ص ۶۴۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۴۴.

۴. همان، ص ۶۴۵.

۵. هود، آیه ۹۳.

۶. اعراف، آیه ۷۱.

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «منتظر دوازدهمی (امام زمان (عج) مانند کسی است که به نفع رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر کشیده تا از او محافظت کند و او (امام دوازدهم) سختی ها را از [دوش] شیعیانش بعد از مضیقه شدید، و بلا و ظلمی طولانی برخواهد داشت. خوش به حال کسی که آن زمان را درک کند»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب این امر (امام زمان (عج)) غیبتی خواهد داشت که دین داری در آن زمان مانند کشیدن دست بر روی درخت خاردار، سخت خواهد بود. فرمود: چنین - و به دستش اشارت نمود - کدام یک از شما می تواند درخت خاردار را لمس نماید؟ پس از مدتی فرمود: صاحب این امر غیبتی خواهد داشت. پس، از خدا بترسید و دین خود را نگه دارید»<sup>۲</sup>.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که در مورد غیبت کبری فرمود: «وقتی که پنجمین فرزندان هفتمین (امام) غایب شد، شما را به خدا! دینتان را حفظ کنید... صاحب این امر غیبتی دارد که حتی معتقدان به او نیز برمی گردند و این غیبت محنتی است از جانب خداوند - عزوجل - که به وسیله آن، مردم را امتحان می کند»<sup>۳</sup>.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: اگر روزی و امامی را برای تبعیت نیافتیم چه

۱. همان، ص ۶۴۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

۳. همان، ص ۲۳۶.

کنیم؟ فرمود: «آنچه من دوست دارم دوست بدارید و آنچه را من دوست ندارم دشمن دارید تا خداوند او را ظاهر نماید».<sup>۱</sup>

در جایی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند، که بسان آینه تکه تکه و بسان آینه به حالت اول باز می گردید. و به خدا سوگند، بسان سفال تکه تکه اما مانند قبل نمی شوید و به خدا سوگند، غربال می شوید و به خدا سوگند، جدا می شوید و امتحان می گردید، تا این که عده کمی از شما باقی خواهند ماند».<sup>۲</sup>

نعمانی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «ای شیعیان آل محمد! مانند سرمه ای که در چشم فرو می رود امتحان می شوید، زیرا صاحب چشم می داند که چه موقعی سرمه وارد چشم می شود اما نمی داند کی خارج می گردد. هم چنین است که برخی صبح دین دارند و عصر از آن خارج می شوند و یا عصر بر دین ما هستند، اما صبح بر می گردند».

نعمانی در ادامه می گوید: روایات امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه را بنگرید و بر حذر باشید و در مورد آن دقت و تفکر کنید. آیا ممکن بود صریح تر از این ما را هشدار دهند؟ که فرمودند: «چه کسی صبح بر شریعت ماست و عصر از آن خارج می شود و یا عصر بر دین ماست و صبح از آن خارج می شود؟ آیا این دلیل بر انحراف از راه امامت و ترک آن به سوی دیگری نیست؟ و یا می فرمایند: «مانند شیشه تکه تکه می شوید». این مثال

۱. همان، ص ۳۴۲.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۱۶۲.



کسی است که بر مذهب شیعه است اما به سبب فتنه‌ها از آن برمی‌گردد. سپس سعادت به او روی می‌آورد و ظلمت بر او آشکار می‌گردد و حقانیت آنچه از آن روی گردانده معلوم می‌شود و او قبل از مرگ توبه می‌کند و خداوند او را می‌پذیرد و به حال اولش که در هدایت بود باز می‌گرداند، مانند آینه‌ای که پس از شکسته شدن به حال قبلی برمی‌گردد؛ اما اگر کسی از این امر (مذهب شیعه) برگردد و تا هنگام مرگ بر شقاوتش بماند، مانند سفالی است که می‌شکند و نمی‌تواند آن را به صورت اول بازگرداند، زیرا بعد از مرگ و در هنگام مرگ، توبه‌ای نیست. از خداوند بر آنچه امامت بر ما منت گذارده استواری می‌طلبیم که ما از او هستیم و به سوی او می‌رویم».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود: «آن اتفاق (ظهور) رخ نمی‌دهد مگر جدا شوید و خالص گردید و عده کمی از شما باقی بماند».<sup>۲</sup>

امام رضا علیه السلام در روایتی شبیه به این روایت می‌فرماید: «قسم به خدا، چشم برهم نخواهید گذاشت، مگر خالص و جدا شوید و از شما نماند مگر کمتر و کمتر» و در روایتی دیگر می‌فرماید: «تا این که شقی شقاوتش را و سعید ذاتش را نشان دهد».<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۱۶.

۳. همان، ص ۲۰۸.

## فصل دوم:

### مدعیان دروغین قبل از غیبت صفری

این فرقه‌ها بسیار زیادند تا آنجا که شیخ جلیل سعد بن عبدالله اشعری قمی در کتاب مقالات و فرق تا ۱۲۰ فرقه بدعت‌گذار را برمی‌شمرد.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌ای راز این مطلب را گشوده، می‌فرماید: «ای مردم، آغاز هر فتنه‌ای هواپرستی و بدعت‌گذاری احکامی است که مخالف کتاب خداست که عده‌ای آن را پی می‌گیرند و اگر تنها باطل بود، باکی نبود، چنانچه در حق خالص نیز اختلافی نیست؛ اما اهل بدعت مقداری از حق و مقداری از باطل را برمی‌گزینند و در هم می‌آمیزند در این جاست که شیطان بر دوستانش مسلط می‌شود و تنها کسانی نجات می‌یابند که در راه خدا نیک کردار بوده‌اند».<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کنند: «هر بدعتی گمراهی

---

۱. سعد بن عبدالله اشعری، مقالات و الفرق، مقدمه کتاب.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۴.

است و هر گمراهی در آتش جهنم است». <sup>۱</sup> امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:  
«در مورد من دو دسته هلاک می گردند: دوست دار غلوکننده و دشمنان  
افراطی». <sup>۲</sup>

### فرقه خطابیه

یکی از فرقه های دروغین، فرقه خطابیه است که پیرو ابی الخطاب محمد بن ابی زینب اسدی بوده اند. آنان در ابتدا محرمات را حلال می پنداشتند و اباحه گری در پیش گرفته بودند و کار بدان جا رسید که ادعای نبوت کردند و مخفیانه عده ای از مردم را دعوت به دین خود می کردند. خبر آنها به حاکم کوفه - در زمان منصور عباسی - رسید و او عده ای را به جنگ با آنان فرستاد. جنگ سختی در گرفت. عده ای از آنان با سنگ و چاقو می جنگیدند و به جای نیزه از نی استفاده می کردند، زیرا ابوالخطاب به آنها می گفت: بکشیدشان که چوب نی شما مانند سر نیزه و شمشیر عمل می کند؛ اما نیزه و شمشیر آنها در شما کارگر نیست و به شما آسیبی وارد نمی سازد و با این حقه ده ها نفر از آنها را به جنگ فرستاد.

بعد از کشته شدن حدود سی نفرشان، ناله زدند که ای آقای ما، آیا نمی بینی که این قوم با ما چه می کنند؟ نی های ما بر آنان اثری نمی کند و

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۷.

۲. نهج البلاغه، قصار الحکم، ص ۱۱۷.

همه نی‌ها شکسته شده است اما سلاح‌های آنان در ما مؤثر است و عده‌ای از ما به قتل رسیده‌اند. ابوالخطاب در جواب گفت: ای مردم، از جانب خداوند تغییری حاصل شده و من تقصیری ندارم و شما در معرض امتحانید و باید شهید شوید. گفتند: همه بر دین تو هستیم. بعد همگی حتی ابوالخطاب کشته شدند و او به صلیب کشیده شد. بعضی از یاران ابوالخطاب گفتند که او کشته نشده و به اسارت نیز گرفته نشده و هیچ کدام از یارانش نیز به قتل نرسیده‌اند و اشتباه صورت گرفته و ابوالخطاب بعد از این قضیه از فرشتگان شده است.<sup>۱</sup>

افراد این فرقه معتقد بودند که باید در هر زمانی دو رسول باشد و زمین از آن دو هیچ‌گاه خالی نمی‌شود؛ یکی از آن‌ها ناطق و دیگری صامت است. محمد ﷺ ناطق بود و علی ﷺ صامت. آنان این کلام خداوند: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ را به تأویل می‌بردند. بعد از آن، حتی برخی معتقد شدند که رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ دو آله بوده‌اند، تا این‌که حضرت امام جعفر صادق ﷺ ابوالخطاب و پیروانش را لعن فرمود و از آن‌ها بیزاری جست.

ابوالخطاب حتی ادعا می‌کرد که امام صادق ﷺ او را قیم و وصی پس از خودش قرار داده است و اسم اعظم خدا را به او آموخته است و بعد ادعای نبوت و رسالت نمود و پس از آن ادعا کرد، یکی از فرشتگان خداست که به سوی اهل زمین فرستاده شده و حجت بر آن‌هاست و قبل از

۱. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۱.

این هم ادعا کرده بود که امام صادق علیه السلام است و به هر صورتی که بخواهد درمی آید.

در روایت دیگری علی بن عقبه از پدرش نقل می‌کند: به حضور ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) رسیدم، سلام کردم و نشستم. ایشان به من فرمود: «ابوالخطاب و هفتاد نفر از پیروانش مدتی قبل این جا بودند به آن‌ها گفتم: آیا می‌خواهید از فضایل یک شخص مسلمان بگویم؟ همگی گفتند: آری فدایت شوم. گفتم: فضیلت مسلمان این است که بگویند: فلانی قاری کتاب خداست و یا بهره‌ای از ورع دارد و یا در عبادت پروردگارش کوشاست. این‌ها فضایل یک مسلمان است. از ریاست طلبی برحذر باشید که همه مسلمانان بدان یک رأس واحدند... من از پدرم (امام باقر علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: شیطانی به نام مذهب وجود دارد که به هر صورتی درمی آید مگر صورت نبی خدا یا وصی او و گمان می‌کنم که برای رئیس شما (ابوالخطاب) نمایان شده است از او دوری کنید. بعد امام فرمود: - به من خبر رسیده که همگی به همراه او (ابوالخطاب) کشته شده‌اند و خدا آن‌ها را خوار و ذلیل کرده است...»<sup>۱</sup>

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «ابوالخطاب فاسدترین اهالی کوفه است»<sup>۲</sup>.

مصادق می‌گوید: موقعی که غلات و خطایه آمدند به ابو عبدالله

۱. همان، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۸۲.

(امام صادق علیه السلام) خبر دادم. به سجده افتاد و سینه‌اش را به زمین چسبانید و گریه کرد و چندین بار فرمود: بنده ذلیل خداوندم. سپس سر مبارکش را بلند کرد، در حالی که باران اشک از محاسنش سرازیر بود. از خبری که دادم پشیمان شدم. گفتم: فدایت شوم! مگر غلات چه می‌گویند؟ فرمود: «ای مصادق، اگر عیسی علیه السلام در مقابل گفتار مسیحیان (که او را خداوند می‌نامیدند) ساکت بود خداوند حق داشت که کور و کرش گرداند و اگر من نیز در مقابل گفتار ابوالخطاب در مورد خودم سکوت کنم، خداوند حق دارد که کور و کرم کند». به همین دلیل موقعی که اسم ابوالخطاب نزد امام برده می‌شد می‌فرمود: «ای خدا، ابوالخطاب را لعنت فرست که مرا در همه حالات به ترس واداشته است. خدایا، داغی آهن را به او بچشان»<sup>۱</sup> و می‌فرمود: «به خدا قسم، می‌بینم که ابلیس در حصار مدینه و مسجد برای او ظاهر شده است و به او می‌گوید به زودی پیروز می‌شوی، به زودی پیروز می‌شوی».<sup>۲</sup>

## حارثیه

یکی دیگر از این فرقه‌های گمراه، یاران عبدالله بن حارث هستند. پدر او شخصی بی‌دین و از اهالی مدائن بوده است. او داخل یاران عبدالله بن معاویه<sup>۳</sup> شد و آنان را به غلو و قول به تناسخ ارواح متمایل

۱. همان، ص ۵۷۶.

۲. همان، ص ۵۹۱.

۳. عبدالله بن معاویه رهبر یکی از فرقه‌های کیسانیه بود که عده کمی از شیعیان به او متمایل گردیدند و سرانجام به دست ابومسلم خراسانی کشته شد.

نمود. او این عقاید را به جابر بن عبدالله انصاری و جابر بن یزید جعفی نسبت داد و آن‌ها را فریب داد تا این‌که آنان منکر همه واجبات و احکام دینی و سنن مذهبی شدند. او مدعی بود این مذهب جابر بن عبدالله و جابر بن یزید است در حالی که دامن آن دو بزرگوار از این عقاید باطل منزّه بود.

### کیسانیه و عباسیه و خرمدینان

آن‌ها نیز در ابتدا جانب غلو را گرفتند و حتی به خدایى ائمه علیهم السلام معتقد شدند و یا می‌گفتند: آن‌ها پیامبر الهی‌اند یا فرشته‌اند و قائل به تناسخ ارواح نیز بودند. یکی دیگر از عقاید باطل آن‌ها عقیده به «دور» در همین دنیا است. آنان اعتقادی به قیامت نداشتند و منکر بعث و حساب بودند و گمان می‌کردند همه چیز در همین دنیا است و قیامت عبارت است از خروج روح از یک بدن و حلول در بدن دیگر که اگر انسان خوبی بوده در بدن خوبی قرار می‌گیرد و اگر بد بوده در بدنی بد قرار خواهد گرفت.

به عقیده آنان مردم در بدن‌های جدید سعادت‌مند و یا شقاوت‌مند و بدبخت می‌گردند و بهشت و جهنم چیزی غیر از این نیست. روح عده‌ای از مردم به بدن‌های زیبا و مرفه منتقل می‌گردد و روح عده‌ای دیگر، جهت عذاب، به بدن‌هایی پست مانند سگ و میمون و خوک و مار و عقرب انتقال پیدا می‌کند و تا ابد همواره از بدنی به بدن دیگر سیر می‌کند و این همان بهشت و جهنم است. پس قیامت و رستاخیزی در بین نیست غیر از چنین

مسیری که به اندازه اعمال، و خوبی و بدی آن و دشمنی با بزرگان و گناهان مختلف، متفاوت است و فقط جسم انسان متلاشی می شود و این را رجعت نیز برشمرده اند.<sup>۱</sup>

### منصوریه

آنان پیروان ابو منصور عجللی بودند. او کسی بود که امام صادق علیه السلام سه مرتبه بر او لعنت فرستاد و ادعایش این بود که خداوند - عزوجل - او را به معراج برده است و به خود نزدیک نموده و با او تکلم کرده، دستش را بر سر او کشیده است و به زبان سریانی به او فرموده است: ای پسرم! و او را نبی و رسول و خلیل قرار داده است.

منصور از اهالی کوفه از بنی عبدالقیس بود که در آنجا خاندانی نیز داشت. البته اصل او از بادیه نشینان بدوی است و هیچ گونه دانشی نداشته است. او بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام ادعا کرد، همه امور به او تفویض شده و او وصی امام است. بعد از آن، ادعای بزرگتری کرد و گفت: امام علی بن ابی طالب نبی و رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هم چنین حسین و علی بن الحسین و امام محمد باقر علیه السلام و خود را نیز نبی و رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرد و گفت نبوت در شش فرزند بعد از خودش می باشد که آخرین آنها قائم است.

او پیروانش را به قتل و غارت مخالفان فرمان می داد و می گفت:

---

۱. نویختی، فرق الشیعه، ص ۳۶.



«هرکس با شما مخالفت کند، کافر و مشرک است. پس مخالفان را بکشید که این جهاد مخفیانه شماست» و ادعا می‌کرد که جبرئیل برای او از جانب خداوند وحی می‌آورد و خداوند محمد ﷺ را برای تنزیل و او را برای تأویل مبعوث فرموده است.

در نهایت، پسر ابومنصور که حسین نام داشت ادعای نبوت و مراتب پدرش را نمود و اموالی جمع کرد. تعداد زیادی نیز به او گرویدند که مهدی عباسی او را دستگیر نمود و به قتل رساند و بعد نیز بدنش را به صلیب کشانید و ثروت هنگفتی از او به دست آمد. عده‌ای از پیروانش نیز دستگیر شده، به هلاکت رسیدند.<sup>۱</sup>

### اصحاب السری

آنان نیز معتقد بودند که السری مانند ابوالخطاب فرستاده امام جعفر صادق علیه السلام است و امام صادق علیه السلام مانند حضرت موسی علیه السلام قوی امین است که در او آن روح دمیده شد و جعفر بن محمد همان اسلام است و اسلام همان سلام است و سلام همان خداوند - عزوجل - است و ما فرزندان اسلامیم، چنان‌که یهود خود را فرزندان خداوند می‌دانستند.

### بیانیون

آنان یاران و پیروان بیان بن سمعان نهدی می‌باشند. او ابتدا در کوفه

علوفه حیوانات می فروخت که پس از مدتی ادعای وصایت امام محمد باقر علیه السلام را نمود. حاکم کوفه او را دستگیر کرد و به قتل رساند و جنازه اش مدتی بر دار بود تا این که آن را به آتش کشیدند. پانزده نفر از پیروانش به همراه او دستگیر شدند که آنان را در آتش انداختند و نفت روی آن ریختند تا آتش برافروخته تر شود. یکی از آنان توانست از آتش بیرون آید، اما وقتی دوستانش را در آن حال دید مجدداً خود را به آتش انداخت و هلاک شد. بیان و پیروانش معتقد بودند که خداوند - عزوجل - شبیه انسان است که همه اعضا و جوارحش نابود می شود مگر صورتش و این را تأویل آیه کریمه: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾<sup>۱</sup> می دانستند.

آنان گمان می کردند: عبدالله بن محمد بن حنفیه بعد از غیبت محمد حنفیه وصی اوست؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در زمان حیات خویش و موقع غزوات در مدینه، جانشین خود می کرد، البته نه جانشینی برای پس از مرگ. هم چنین معتقد بودند عبدالله بن محمد حجت بر مردم است و همه باید از او تبعیت کنند.

پیروان او می گفتند که اباهاشم عبدالله بن محمد گفته است من وصی بر بنی هاشم و سایر مردم هستم و اطاعت من بر همه واجب است. پس عده ای قصد جانش کردند؛ لذا گفت: خدایا، اگر راست گویم زهره را در دست من قرار بده. سیاره در این هنگام، بی درنگ سیاره زهره در یک ظرف نورانی فرو می افتد و جای آن در آسمان خالی می شود!

### پیروان حمزة بن عماره زبیدی بربری

حمزة بن عماره در ابتدا کیسانی مذهب و معتقد به امامت محمد بن حنفیه پس از امام حسین علیه السلام بود، اما از آن‌ها جدا شد و ادعای نبوت کرد و قائل به الوهیت محمد بن حنفیه شد و می‌گفت که به وسیله هفت سبب در آسمان که بر او نازل شده است بر زمین تسلط دارد. عده‌ای از اهالی مدینه و کوفه بدو گرویدند. امام محمد باقر علیه السلام او را لعن کردند و از او تبری جستند و او را تکذیب کردند. شیعیان نیز از او تبری جستند؛ اما بیان بن سمعان و صائد از یاران نزدیک او شدند.

حمزة بن عماره با دختر خود ازدواج نمود! و همه محرمات الهی را حلال کرد و گفت: هر کس امام را بشناسد هر گناهی برایش جایز است و در واقع گناهی مرتکب نشده است. پیروان صائد و بیان بن سمعان و ابی کرب منتظر رجعت آنان و اسلاف آنان هستند و گمان می‌کنند که محمد بن حنفیه پس از مخفی شدن ظاهر خواهد شد و میان مؤمنان خواهد بود و این را آخرت می‌پندارند.<sup>۱</sup>

### مغیریه

اینان اصحاب مغیره بن سعید عجلی هستند؛ همان کسی که در زمان حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه خروج کرد و توسط حاکم

۱. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۳۲ و ۳۴.

شکست خورد و خود و یارانش در آتش سوزانده شدند. این وقایع در سال ۱۱۹ هجری قمری اتفاق افتاده است.

مغیره یکی از فرقه‌هایی هستند که به امام باقر علیه السلام دروغ بستند و به وسیله امام صادق علیه السلام مورد لعن و نفرین قرار گرفتند. آن‌ها قائل به امامت محمد بن عبدالله بن حسن بودند و پس از قتل محمد بن عبدالله بن حسن از آن‌جا که وصیتی نکرده بود، به همراه عده‌ای از اصحاب مغیره، مغیره را امام دانستند. مغیره بدین مقام نیز اکتفا نکرد و خود را پیامبر خدا خواند که از سوی جبرئیل وحی به سویش نازل می‌گردد و بعد مدعی شد که حضرت یحیی نبی علیه السلام است و قائل به تناسخ ارواح گردید.<sup>۱</sup>

### پیروان بزیع بن موسی الحانک

بزیع بن موسی فردی است که امام صادق علیه السلام او را لعنت کرده است. پیروان او معتقد بودند، بزیع مانند ابوالخطاب فرستاده امام صادق علیه السلام است و بزیع شهادت به رسالت ابوالخطاب داده بود اما او و یارانش از بزیع دوری می‌جستند.<sup>۲</sup>

### بشریه

آنان یاران محمد بن بشیر از اهالی کوفه و یکی از فرقه‌های جدا شده از

۱. نویختی، فوق الشیعه، ص ۵۹ و ۶۲.

۲. همان، ص ۴۳.

واقفی‌ها<sup>۱</sup> هستند. بشیریون معتقد بودند که محمد بن بشیر جانشین امام غائب (موسی بن جعفر) است و خاتم خود را به او اعطا فرموده و او را وصی خود قرار داده است و هر آنچه که شیعیان بدان نیازمند هستند، به او آموخته است و تمامی امور را به او تفویض کرده است و محمد بن بشیر امام بعد از امام موسی بن جعفر علیه السلام است.

محمد بن بشیر شعبده‌بازی و کارهای محیرالعقول بلد بود و بدان شهرت داشت و برای اثبات نبوت برای خودش و ربوبیت امام موسی بن جعفر از این ابزار استفاده می‌کرد که همین کار سبب قتلش گردید.<sup>۲</sup>

### پیروان معمر بن خثیم

معمر بن خثیم از اشخاصی است که مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفته است. او معتقد به الوهیت امام صادق علیه السلام بود و خداوند را نوری می‌دانست

۱. واقفی‌ها گروهی بودند که پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام بر امامت آن حضرت توقف نمودند و امامت امام رضا علیه السلام را نپذیرفتند و می‌گفتند: امام کاظم از دنیا نرفته و او مهدی موعود است که غایب شده است.

۲. کسی در مورد محمد بن بشیر آورده است: او مجسمه‌ای به صورت انسان درست کرده و لباسی از جنس حریر بدان پوشانده و تزئین نموده و مدعی بود موسی بن جعفر علیه السلام است و با شعبده آن را به حرکت وامی‌داشت و می‌گفت: ابوالحسن (امام هفتم) نزد من است. اگر می‌خواهید او را ببینید و بدانید که من نبی خدایم. من او را به شما عرضه خواهم داشت. پیروانش داخل منزل او می‌شدند و می‌گفت: آیا در این جا کسی غیر از من و شما وجود دارد؟ می‌گفتند: نه کسی این جا نیست. می‌گفت: خارج شوید سپس آن‌ها را فرا می‌خواند و پرده‌ای را که آن جا بود می‌انداخت. شخصی که انگار خود موسی بن جعفر علیه السلام بود را می‌دیدند که ایستاده است و با آن‌ها تکلم می‌نمود. سپس با شعبده کاری می‌کرد او ناپدید شود (اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۶).

که در کالبد او صیا حلول نموده است. بنا بر اعتقاد او خداوند مدتی در کالبد امام صادق علیه السلام بوده و سپس از آن جا خارج شده، در کالبد ابوالخطاب داخل شده است و امام صادق علیه السلام به فرشته تبدیل شده است، سپس از کالبد ابوالخطاب نیز خارج شده و داخل در جسم معمر شده و ابوالخطاب تبدیل به فرشته شده است.

در روایتی که کشی در کتاب رجال خود نقل می کند، امام صادق علیه السلام ذیل آیه کریمه: ﴿ هَلْ أَنْبَأُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ ﴾<sup>۱</sup> می فرماید: «ایشان هفت نفرند مغیره بن سعید و بیان و صائد نهدی و حارث شامی و عبدالله بن حارث و حمزة بن عماره بربری و ابوالخطاب»<sup>۲</sup>.

### بیزاری جستن ائمه اطهار علیهم السلام از غلات

حفص بن عمرو نخعی می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم. مردی به آن حضرت گفت: فدایت شوم، ابو منصور به من گفته است به سوی پروردگار عروج کرده است و خداوند بر سرش دست کشیده و به فارسی به او گفته است: «ای پسر». امام صادق به او فرمود: پدرم از جدم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابلیس جایگاهی بین زمین و آسمان و به تعداد فرشتگان نیز نگهبان دارد. هر گاه کسی از او کمک بخواهد جوابش را

۱. شعراء، آیات، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۷۷.

می‌دهد... برای ابومنصور نیز ابلیس نمایان شده و او را به سوی خودش بالا برده است و ابومنصور فرستاده ابلیس است. خدا ابومنصور را لعنت کند - حضرت سه بار ابومنصور را لعنت کردند.<sup>۱</sup>

مفضل بن عمر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعه جعفر کسی است که شکم خود را نگه دارد و پاک‌دامن و سخت‌کوش باشد و برای خالقش عمل نیکو انجام دهد، و امید ثواب و ترس از عقاب او داشته باشد».<sup>۲</sup>

هم‌چنین از امام صادق علیه السلام در مورد تناسخ سؤال شد، حضرت فرمود: «فمن نسخ الأوّل»؛ در جسد اول چه روحی حلول کرد؟<sup>۳</sup>

فیلسوف گران‌قدر محقق داماد در شرح این حدیث می‌گوید: کلام امام علیه السلام (فمن نسخ الأوّل) اشاره به بطلان تناسخ، بنابر قوانین عقلی و برهانی دارد؛ به این بیان که نظریه تناسخ در صورتی صحیح است که معتقد شویم: نفس، اداره‌کننده اجساد گوناگون ازلی است و از بدنی به بدن دیگر جابه‌جا می‌شود و از طرفی دیگر نیز باید به غیرمتناهی بودن آن اجساد در ازل، ملتزم شویم... و برهان‌هایی که بی‌نهایت بودن عددی را محال می‌انگارد (یعنی ادله‌ای که تسلسل را در اشیایی که رابطه علت و معلولی دارند باطل می‌کند) در این جا وجود دارد... بنابراین باید بگوییم که سلسله اجساد از یک بدن و جسد ابتدایی شروع شده است که استعداد تعلق به

۱. همان، ص ۵۷۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۳۳.

۳. این سؤال، استفهام انکاری است؛ یعنی امام با این سؤال، این عقیده را رد کردند. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۷۸).

نفس مجرد را ممکن می‌گرداند و این، علتِ حدوثِ فیضان آن نفس و روح مجرد از سوی فیاض یعنی حق تعالی است.<sup>۱</sup>

حاصل کلام محقق داماد این است که بعد از اقامه دلیل بر باطل بودن تسلسل در اموری که رابطه علی و معلولی دارند، ناچاریم بگوییم: بدن ابتدایی وجود دارد که قابلیت افاضه روح و نفس مجرد را دارد که آن را خداوند آفریده است. و اگر جسد اول چنین قابلیت دارد، پس تمامی اجساد نیز چنین اند و اهلیت و قابلیت افاضه را دارند و امکان خلق روح به تعداد آن اجساد نیز وجود دارد؛ بنابراین نظریه تناسخ که ارواح اموات در اجساد موجودات زنده مانند کودکان و بزرگسالان و حیوانات حلول می‌کنند، باطل می‌شود و کلام امام علیه السلام در واقع، نقض آن نظریه و برهانی بر ابطال آن است.<sup>۲</sup>

در پایان این فصل، روایتی را از امام صادق علیه السلام که ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی، باب بدعت‌ها و مقایس آورده است، ذکر

۱. به نقل از: علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۴.

۲. البته می‌توان حدیث مذکور را به گونه‌ای دیگر تفسیر نمود تا شبهه تناسخ در معاد جسمانی دفع شود، زیرا اگر استعداد و قابلیت، موجب استحقاق (ثواب و عقاب) در نفس جدید (در بدن جدیدی که حلول کرده) باشد، در مورد معاد چه باید گفت؟ زیرا قدرت خداوند تعالی که نامحدود است، در دایره امور ممکنه است و شامل محالات نمی‌شود و واقع شدن، دلیل بر امکان است چنان‌که در جسد اول اتفاق می‌افتد، زیرا در بدن اول نمی‌توان تناسخی فرض نمود؛ بنابراین خداوند تعالی بر خلق ارواح جدید برای اجساد جدید قادر است و این مربوط به این دنیا است. هم‌چنین او قادر بر برگرداندن ارواح در اجساد قبلی، در روز قیامت است؛ به بیان دیگر هر استعداد و قوه‌ای مستحق و مخصوص به روحی خاص است و هنگام بازگشت به آن بدن، برای هم سنخ استعداد سابق همان روح و نفس قبلی حاصل می‌گردد.



می‌کنیم. حضرت فرمود: خداوند - عزوجل - نسبت به دو نفر بسیار خشمگین است:

۱. کسی که خدا او را به خودش واگذار کرده و او از میانه‌روی به دور است و شیفته بدعت‌هاست. اگرچه از نماز و روزه سخن می‌گوید، چنین کسی برای دیگران فتنه است و موجب انحراف مردم در زندگی و پس از مرگ می‌شود. او گناهان دیگران را به دوش می‌کشد و گرفتار اشتباهاتش می‌شود.

۲. کسی که از جنس مردم نادان است، اما در تاریکی فتنه‌ها، مردنماها او را دانشمند می‌نامند و هیچ روزی از او در راحتی نیستند... و هرچه این‌گونه افراد کمتر باشند بهتر است. چنین فردی از آب آلوده سیراب می‌شود و آنچه دارد گنج می‌پندارد با آن‌که در آن‌ها نفعی نیست. میان مردم برای قضاوت می‌نشیند تا مردم را از اشتباه خارج سازد. اگرچه نظری متفاوت با قاضی قبلی دارد، اما معلوم نیست حکمش توسط دیگری نقض نشود مانند کاری که او با قاضی قبلی نمود و اگر برای حل مشکلات و مبهمات از او کمک بخواهند با نظر و رأی خود آماده رفع آن می‌شود سپس به طور قطعی حکم می‌کند، اما او [در حل مشکلات] مانند تار عنکبوت در شبها در هم می‌پیچد و نمی‌داند درست گفته یا نه! هر آنچه را انکار کرده علم می‌پندارد و هیچ عقیده‌ای را قبول ندارد. اگر قیاسی کند نظرش را درست می‌داند و اگر چیزی را نداند مخفی می‌دارد که نادانی‌اش آشکار نشود و نگویند: نمی‌دانست. پس جسارت به خرج می‌دهد و قضاوت می‌کند.

## فصل سوم:

### مدعیان بابیت در دوران غیبت صغری

#### ادعای بابیت شریعی

شیخ طوسی می‌نویسد: <sup>۱</sup> «اولین مدعی بابیت ابو محمد حسن شریعی بود. او در ابتدا از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود، اما بعد مدعی مقامی شد که نه اهلیت آن را داشت و نه خداوند برای او مقرر فرموده بود و به خدا و حجت‌هایش دروغ‌ها بست، لذا ایشان از او تبری جستند و شیعیان او را لعنت کردند و توقیع لعن و تبری به او از سوی امام زمان علیه السلام صادر شد و پس از مدتی حتی کفر و الحادش ظاهر گشت. هارون بن موسی می‌گوید: تمام کسانی که ادعای نیابت کردند، در ابتدا به امام دروغ بستند که نماینده امام‌اند و مردم سست ایمان را بدین وسیله جلب می‌کردند. سپس بدان‌جا می‌رسیدند که ادعای حلاجیه می‌کردند؛

---

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۷.

یعنی قائل می‌شدند که خداوند در آنها حلول کرده است؛ چنان‌که شلمغانی و امثالش که لعنت خدا بر آنان باد، چنین نمودند.<sup>۱</sup>

### ادعای بابت محمد بن نصیر نمیری

او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود و بعد از وفات امام ادعا کرد که نایب امام و باب امام است که خداوند به سبب الحاد و نادانی‌اش رسوایش ساخت و نایب دوم امام، محمد بن عثمان نیز او را لعن نمود و از او دوری جست. نمیری کسی بود که بعد از شریعی چنین ادعایی کرد.

ابوطالب انباری در مورد او می‌گوید: موقعی که نایب دوم امام زمان (عج) آشکارا او را لعن نمود و از او تبری جست، این خبر به نمیری رسید و به نزد نایب دوم رفت تا نظرش را عوض کند و عذرخواهی نماید، اما نایب دوم او را نپذیرفت. سعد بن عبدالله می‌گوید: نمیری مدعی رسالت و نبوت نیز شد و می‌گفت امام هادی علیه السلام او را فرستاده است. او هم چنین قائل به تناسخ ارواح و اموات در زندگان بود و در مورد امام هادی علیه السلام غلو می‌کرد و قائل به ربوبیت آن حضرت بود و نکاح با محارم را جایز می‌شمرد و هم چنین لواط مردان را روا می‌دانست. او قائل بود این عمل زشت نشانه تواضع و فروتنی در مفعول و یکی از شهوات و طیبات برای فاعل است که خداوند آن را حرام نکرده است و محمد بن

---

۱. گفتنی است مدعیان بابت در سال‌های اخیر نیز عیناً چنین عمل نموده‌اند که بیان خواهد شد.

موسی بن فرات او را کمک می‌کرد. حتی او را در حین ارتکاب به این عمل زشت دیده بودند.<sup>۱</sup>

### ادعای بایبیت احمد بن هلال کرخی

شیخ طوسی در مورد او می‌گوید:<sup>۲</sup> احمد بن هلال از یاران امام عسکری علیه السلام بود. همه شیعیان به جهت تصریح امام حسن علیه السلام وکالت محمد بن عثمان را پذیرفته بودند. بعد از وفات امام جماعتی از شیعیان به احمد بن هلال گفتند: آیا نیابت محمد بن عثمان را قبول داری و می‌دانی که امام مفترض الطاعة یعنی امام عسکری، به نیابت او تصریح کرده است؟ گفت: چنین چیزی نشنیدم. البته منکر نیابت پدرش، عثمان بن سعید (نایب اول)، نیستم اما در مورد وکالت و نیابت محمد بن عثمان یقین ندارم و نمی‌توانم چنین نسبتی را به امام زمان بدهم. گفتند: دیگران که شنیده‌اند. گفت: شما خودتان می‌دانید و آنچه شنیده‌اید. بر او نیابت نایب اول توقف نمود (یعنی سایر نواب را قبول نکرد). شیعیان او را لعن نمودند و از او دوری جستند. بعد از مدتی توقیع لعن و براءت از سوی امام زمان علیه السلام به وسیله حسین بن روح صادر شد.

### ادعای بایبیت محمد بن علی بن بلال

معروف است که این شخص اموال امام علیه السلام را تصرف کرد و به

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۷.

۲. همان، ص ۳۹۹.

محمد بن عثمان تسلیم نکرد و مدعی وکالت امام شد. جماعتی از شیعیان او را لعن کردند و توقیع معروف امام زمان در مورد او صادر گردید.

ابو غالب رازی نقل می‌کند:<sup>۱</sup> یکی از شیعیان به او (ابن بلال) متمایل شد، اما پس از مدتی از او برگشت و از ما شد. علت این رجوع را جویا شدیم، گفت: روزی پیش محمد بن علی بن بلال بودم. برادرش و عده‌ای آنجا بودند. جوانی داخل شد و گفت: ابوجعفر عمری (نایب دوم) جلوی در خانه است. سر و صدای جماعت بلند شد. گفت: داخل شود. ابوجعفر داخل شد و در صدر مجلس نشست و ابن بلال نیز روبه‌روی او. بعد از این که مجلس ساکت شد، گفت: ای اباطاهر (کنیه ابن بلال)، آیا صاحب‌الزمان به تو امر نکرد که آن اموال را به من تحویل دهی؟ گفت: خدا می‌داند که چنین است. ابوجعفر تا این کلام را شنید بلند شد و رفت. برادر ابن بلال به او گفت: کجا صاحب‌الزمان را دیدی؟ گفت: ابوجعفر مرا به یکی از منازلش برد. امام از بالای آن منزل به من امر فرمود که تمام آن اموال را به ابوجعفر تحویل دهم. برادرش پرسید: از کجا دانستی که او امام زمان (عج) است. گفت: یک هیبت و رعبی در من داخل شد که دانستم او امام زمان است. این جریان سبب شد که من از ابن بلال برگردم.

### ادعای باییت حسین بن منصور حلاج

شیخ طوسی<sup>۲</sup> از ام‌کلثوم دختر جناب ابوجعفر عمر، نایب امام زمان علیه السلام

۱. همان، ص ۴۰۰.

۲. همان، ص ۴۰۱.

نقل می‌کند: از آن‌جا که خداوند اراده فرموده بود، حلاج رسوا گردد، او تصور نمود که ابوسهل نوبختی دروغ‌هایش را باور می‌کند، و او را به سوی خود می‌کشد تا به وسیله‌اش افراد سست ایمان را فریب دهد! زیرا جایگاه ابوسهل را از حیث علم و ادب می‌دانست؛ لذا نامه‌ای به او نوشت که من وکیل و نماینده صاحب‌الزمان علیه السلام هستم و هیچ شکی در این مطلب مکن. به من نامه‌ای بنویس و در آن اظهار ارادت نما تا جانت محفوظ باشد.

ابوسهل در جواب، درخواست کرد، کاری کند که نیازی به خضاب محاسن نداشته باشد و آن‌ها خود به خود سیاه شوند!

حلاج تا این جواب را دید متوجه شد که در دعوت ابوسهل اشتباه کرده و دیگر نه به او نامه نوشت و نه به وسیله کسی او را به سوی خود دعوت کرد. قضیه ابوسهل اسباب خنده و طنز نزد همگان شد و باعث رسوایی و رویگردانی مردم از حلاج گردید.

در قضیه‌ای دیگر نقل می‌کند: منصور حلاج به قم رفت و نامه‌ای به پدر شیخ صدوق نوشت و گفت: من فرستاده و نماینده امام هستم. به مجردی که نامه به دست علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) که خود وکیل امام عسکری علیه السلام بود رسید، نامه را پاره کرد و به نامه‌رسان گفت: این مزخرفات را چه کسی نوشته است؟ نامه‌رسان گفت: پسر عمه یا پسر عمویم و این قضیه باعث خنده حضار شد. سپس جناب علی بن بابویه قمی علیه السلام به همراه عده‌ای از دوستان و فرزندان‌ش به سوی مغازه‌اش رفت. در محوطه بازار همه به احترام او بلند شدند غیر از یک نفر که پدرم او را نمی‌شناخت. بعد از حساب و کتاب از تجار حاضر در مورد آن ناشناس پرسید. آن شخص

ناشناس (منصور حلاج) گفت: چرا از خودم نمی‌پرسی کیستم؟ پدرم جواب داد: خواستم احترام محفوظ باشد. گفت: نامه‌ام را پاره کردی و من شاهد بودم. پدرم فرمود: تو همان شخصی؟ سپس فرمود: دشمن خدا و رسولش را بیرون کنید؛ لذا او را به قفا بیرون انداختند و دیگر در قم دیده نشد.

### ادعای بابت محمد بن علی شلمغانی

ام کلثوم دختر جناب عمری (نایب دوم امام زمان علیه السلام) درباره او می‌گوید:<sup>۱</sup>

ابوجعفر (شلمغانی) به سفارش جناب ابوالقاسم (نایب سوم) نزد طائفه بنی بسطام جایگاهی داشت: اما هنگامی که مرتد شد هر گونه دروغ و کفری را برای بنی بسطام از سوی جناب ابوالقاسم نقل می‌کرد و مردم حرف او را می‌پذیرفتند و طبق آن عمل می‌کردند. تا این که خبر آن به جناب ابوالقاسم (نایب سوم) رسید. او تمام سخن‌های دروغ ابوجعفر را رد کرد و بنی بسطام را از شنیدن کلام او نهی و امر به لعنت و براءت او کرد. بنی بسطام نپذیرفتند و هم‌چنان مرید شلمغانی باقی ماندند، زیرا شلمغانی چنین القا می‌کرد که من اسرار را افشا کردم، لذا مرا به دوری عقاب کردند، زیرا اسرار بزرگ را تنها ملک مقرب یا نبی مرسل و یا مؤمنی که امتحان شده است، می‌تواند تحمل کند. او با این حرف‌ها خود را در نظر مردم بسیار بلند مرتبه

جلوه می‌داد که باز اخبار کارهای او به جناب ابوالقاسم رسید. و ایشان مجدداً نامه‌ای به بنی بسطام نوشت و در آن شلمغانی و اصحابش را لعنت کرد و بیزاری جست. شلمغانی موقعی که نامه به جناب ابوالقاسم حسین بن روح را دید گریه شدیدی کرد و گفت: این کلام باطن دیگری دارد و مراد از لعنت دوری است و این که فرموده است: «لعنة الله»؛ یعنی خداوند او را از عذاب آتش دور بدارد! اکنون جایگاه بلندم را دریافتم، و صورتش را (به عنوان شکر) بر خاک گذاشت و گفت: مبادا که این راز را افشا کنید!

ام کلثوم دختر جناب عمری (نایب دوم) در نقلی دیگر می‌گوید: به شیخ ابوالقاسم (نایب سوم) خبر دادم: یک روز یکی از زنان بنی بسطام احترام زیادی به من گذاشت، به گونه‌ای که روی پاهای من افتاد تا بیوسد که نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! مقامی بلند داری و بعد به زمین افتاد و گریه کرد و ادامه داد: تو بانوی ما فاطمه علیها السلام هستی. گفتم: این چه حرفی است که می‌زنی؟ گفت: شیخ اباجعفر (شلمغانی) رازی را برای ما بازگو کرده است. گفتم: آن راز چیست؟ گفت: از ما عهد گرفته آن را مخفی کنیم و اگر افشا کنم، گرفتار عذاب می‌شوم. گفتم: مطمئن باش من آن را برای کسی آشکار نمی‌کنم. البته در خودم، شما را (یعنی نایب سوم) استثنا کردم.<sup>۱</sup> گفت: شیخ اباجعفر (شلمغانی) به ما گفته است که روح رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرت یعنی جناب عمری، نایب دوم، منتقل شده و روح امیرالمؤمنین به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (نایب سوم) و روح

۱. یعنی توریه کردم.



بانوی ما فاطمه علیها السلام به شما منتقل شده است. چطور به شما احترام نگذارم ای بانوی ما؟

گفتم: وای بر تو! این حرف دروغ است. گفت بانوی من اگر نمی‌خواستید، این راز را بازگو نمی‌کردم. بعد خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (نایب سوم) رسیدم و ماجرا را گفتم: او به من اعتماد داشت و حرفم را قبول کرد و گفت: دخترم، مبادا حرف او را قبول کنی و یا نامه‌اش را یا فرستاده‌ای از جانب او بپذیری که سخن او کفر به خداوند تعالی می‌باشد و این عقاید باطل را آن مرد ملعون (شلمغانی) در دل‌هایشان انداخته تا در نهایت بگویند: خداوند با او یکی است و در او حلول کرده است. مانند مسیحیان که در مورد مسیح چنین می‌گویند و همچون عقیده حلاج.

ام‌کلثوم می‌گوید: پس از این داستان از بنی بسطام دوری کردم و با هیچ کدام دیدار نکردم و هیچ عذری نیز از آن‌ها نپذیرفتم و این قضیه در آل نوبخت شایع شد و جناب شیخ ابوالقاسم (نایب سوم) شلمغانی را لعن کرد از او و یارانش و حتی کسانی که کلامش را بپذیرند، براثت جست و بعد توفیق امام زمان علیه السلام در مورد شلمغانی و لعن او و یارانش و هم‌عقیده‌هایش صادر شد.

حکایاتی در مورد کارهای زشت و قبیح شلمغانی نقل شده است که از بیان آن خودداری می‌کنیم.

شلمغانی معتقد به حمل اضداد بوده است بدین معنا که دشمنان هر یک از اولیای الهی با اظهار دشمنی و طعن در ولی خدا سبب آشکار شدن

فضایل او می‌شدند، زیرا آن‌ها با چنین کاری شنوندگان طعن را بر طلب فضیلت آن ولی، حمل و ترغیب می‌کنند؛ بنابراین آن دشمن (ضد) که زمینه‌ساز اظهار فضیلت ولی می‌شود افضل از خود ولی است!!

شلمغانی بر این عقیده بود که حق یکی است که در لباس‌های گوناگون درمی‌آید. یک روز در لباس سفید و یک روز در لباس قرمز و روز دیگر در لباس آبی، و این اولین عقیده انحرافی او بود، زیرا این همان عقیده پیروان حلول است.

در نقلی از محمد بن همام آمده است که شلمغانی هیچ‌گاه نماینده جناب حسین بن روح (نایب سوم) نبوده است و هیچ کاری از آن جناب بدو سپرده نشده است، بلکه در ابتدا یکی از فقهای شیعه بوده که عقاید کفرآمیزش آشکار می‌شود در نتیجه توفیق لعن و براءت از او و یارانش، از سوی جناب حسین بن روح صادر می‌شود.

در نقل دیگری است که وقتی شلمغانی کتاب تکلیف را نوشت جناب حسین بن روح آن کتاب را از اول تا آخر مطالعه کرد و فرمود: تنها دو یا سه روایت از ائمه علیهم‌السلام در آن است، بقیه سراسر دروغ می‌باشد.

نمونه دیگر از دروغ‌های شلمغانی در مورد شهادت (گواهی) است که به امام کاظم علیه‌السلام نسبت داده است: اگر برادر مؤمنت حقی دارد که در شرف ضایع شدن است و تنها یک شاهد ثقه دارد به آن شاهد رجوع کن. اگر نزد تو شهادت داد به همراه او پیش قاضی برو و تو هم شهادت بده تا حق مسلمانی ضایع نگردد. ابن بابویه قمی می‌گوید: این حرف، دروغ و کذب محض است.

## توقیع لعن شلمغانی

توقیع لعن شلمغان در ذی‌الحجه سال ۳۱۲ هـ.ق به وسیله شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه صادر گردید. این توقیع از طریق ابن همام به دست تمامی بزرگان شیعه رسید و نسخه‌های آن در سایر شهرها نیز منتشر شد و در میان شیعیان مشهور گشت و همه شیعیان بر لعن و بیزاری از شلمغانی هم‌نظر شدند.

## قتل شلمغانی

هنگامی که نامه تبری و لعن جناب حسین بن روح (نایب سوم) در مورد شلمغانی پخش شد، تمامی شیعیان عقاید فاسد او را فهمیدند و از او دوری جستند و او دیگر نتوانست کسی را فریب دهد. شلمغانی در مجلسی از بزرگان شیعه گفت: در جایی من و او (نایب سوم) گرد هم آییم و من دست او را بگیرم و او دست مرا. اگر از آسمان آتش بر او نازل نشد، هر چه در مورد من می‌گویند درست است. خلیفه عباسی از کارهای او مطلع شد و دستور دستگیری و قتل او را داد و شیعیان از شر او خلاص شدند.<sup>۱</sup>

## ادعای باییت ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون<sup>۲</sup>

یکی دیگر از مدعیان دروغین ابوبکر بغدادی بوده است که

---

۱. شیخ طوسی، الفیة، ص ۴۰۳.

۲. همان، ص ۴۱۲.

برادرزاده جناب محمد بن عثمان عمری (نایب دوم امام) نیز می‌باشد.

مرحوم شیخ مفید از ابن بلال مهلبی نقل کرده است: هنگامی که ابوبکر بغدادی ادعای نیابت کرد با او روبه‌رو شدیم. منکر چنین ادعایی شد و قسم خورد چنین نیست. ما از او قبول کردیم، اما در بغداد مجدداً این ادعا را مطرح کرد و شیعیان از او دور شدند و ما نیز دیگر در انحراف او شکی نداشتیم؛ بنابراین لعنش می‌کردیم، زیرا به نظر ما هر کسی که بعد از سمری (نایب چهارم) چنین ادعایی کند کافر حيله‌گر و گمراه فریبنده است.

گفتنی است ابوبکر بغدادی در برخی موارد به شدت منکر چنین منصبی می‌شده است مانند قضیه محمد بن حسن بن وکیل قمی. شیخ مفید در مورد ابودلف نیز از مهلبی نقل می‌کند: ما او را ملحد می‌دانستیم. سپس اظهار غلو نمود و بعد دیوانه زنجیری شد و همه او را کوچک می‌شمردند و ادعای او مدت کمی ادامه داشت تا شیعیان همگی از او دور شدند و به فریب‌کاری شناخته شد.

قضایای بی‌سوادی ابوبکر بغدادی و دیوانگی ابودلف بسیار زیاد و مشهور است ابن نوح برخی از آن‌ها را روایت کرده است.

**بی‌اعتمادی جناب محمد بن عثمان عمری به ابوبکر بغدادی  
(برادرزاده‌اش)**

از حسین بن عبدالرحیم نقل شده است که پدرم مرا نزد جناب محمد بن عثمان عمری فرستاد تا در مورد مسئله‌ای با ایشان ملاقات کنم.

در مجلس او حاضر شدم. آنجا عده‌ای از شیعیان بودند که درباره برخی روایات و آنچه صادقین علیهم‌السلام فرموده بودند، مذاکره [علمی] می‌کردند. ابوبکر بغدادی وارد شد. تا چشم جناب محمد بن عثمان عمری به او افتاد، فرمود: ساکت باشید، زیرا این شخصی که می‌آید از شما نیست.<sup>۱</sup>

### سرانجام ابوبکر بغدادی

حکایت شده که او مدتی طولانی وکیل شخصی یزدی در بصره شده بود و اموال زیادی از این راه جمع‌آوری کرده بود که در نهایت، یزدی اموال او را به زور گرفت و ضربه‌ای به مغزش زد. تا این‌که چشمانش آب آورد و در نتیجه به حالت خواری و ذلت مرد.

### عقاید ابودلف

ابونصر پسر ام‌کلثوم دختر جناب محمد بن عثمان می‌گوید: ابودلف در ابتدا مخمس<sup>۲</sup> بود. زیرا شاگرد و تحت تربیت کرخیون بوده است و کرخیون بدون شک چنین عقیده‌ای داشته‌اند. ابودلف نیز به این مطلب معترف بود و می‌گفت: آقای بزرگوار ما (ابوبکر بغدادی) من را از مذهب ابوجعفر کرخی به مذهب صحیح و درست (یعنی عقاید خودش) رهنمون شد.

۱. همان، ص ۴۱۴.

۲. کسانی که معتقدند که پنج نفر، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن امیه ضمری، از جانب خداوند موکل مصالح جهانند.

در پایان، لازم است گفته شود که قضایای مدعیان دروغین سفارت، وکالت و نیابت امام زمان علیه السلام در غیبت کبری نیز مشابهت تامی با این حوادثی که نقل شد، دارد. گویی تاریخ تکرار می شود و تعداد دیگری، در عصر ما ادعای باییت می کنند و همان مسائل باطل را مطرح می کنند. اینان چه اموالی را که به غصب گرفتند و چه بسا افراد سست ایمانی را به دام انداختند و از زنان سوءاستفاده ها کردند و همان خرافات و مزخرفات گذشته را به صورتی دیگر احیا کرده اند.

چنانچه ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری یکی از مشایخ مفید و بزرگ شیعیان در زمان خودش، می گوید: همه این مدعیان ابتدا به امام دروغ می بندند که وکیل و نماینده امام هستند و افراد ضعیف را بدین وسیله به سوی خود جلب می کنند. سپس ترقی می کنند و ادعای حلاجیه (قائلان به حلول) می کنند مانند شلمغانی و امثال او که لعنت های خداوند بر آنان باد.<sup>۱</sup>

## فصل چهارم:

### مدعیان دروغین غیبت کبری

در این فصل، از میان مدعیان دروغین، تنها به بابی‌گری می‌پردازیم، چرا که آنان فرقه‌های مختلف و بسیاری دارند که پرداختن به همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

### تاریخ بابی‌گری در ایران

سید علی محمد فرزند سید رضا شیرازی در سال ۱۲۳۵ قمری در شیراز به دنیا آمد. او ادعای بابیت امام زمان علیه السلام را نمود و پس از مدتی ادعای بزرگ‌تری کرده و گفت که او همان مهدی منتظر است و بعد ادعای نبوت و در خاتمه ادعای خدایی کرد.

او یک‌ساله بود که پدرش از دنیا رفت و دایی‌اش که تجارت‌خانه متوسطی داشت سرپرستی‌اش را برعهده گرفت و او را به مکتب‌خانه فرستاد تا خواندن و نوشتن بیاموزد. مدیر مکتب‌خانه شیخ عابد نام داشت

که از شیخیه بود و در علوم غریبه و ریاضات نفسانیه و مسائل عرفانی، دستی داشت. البته علی محمد تمایلی به علم‌آموزی نداشت اما به اصرار دایی اش نزد شیخ عابد حاضر می‌شد.

سید علی محمد در بوشهر مشغول ریاضت کشی شد، مثلاً روزها به پشت‌بام می‌رفت و در آفتاب داغ تابستان که گرمی هوا به حدود پنجاه درجه نیز می‌رسید، چندین ساعت به دعا و نماز می‌پرداخت. حتی نقل شده که در طول روز، زیر نور خورشید چنین می‌کرد.

او به همین دلیل گرفتار نوعی اختلال حواس و عدم توازن عقلی شد که دایی مجبور شد برای معالجه، او را به سفر عراق بفرستد تا شاید تغییر آب و هوا سلامتی او را برگرداند. پس از اصرار شدید، علی محمد عازم کربلا شد و در آنجا ملازم درس سید کاظم رشتی که رهبر شیخیه بود گردید. البته ریاضت‌های شدید او ادامه داشت. میرزای تنکابنی در کتابش می‌نویسد که او ریش‌هایش را می‌تراشید و برخی اوقات با قیچی می‌کند.

پس از نزدیک به چهار سال اقامت در کربلا، به شیراز برگشت و معتقد بود که استادش «باب الله المقدم» است. پس از فوت سید کاظم رشتی بر سر جانشینی او و این که چه کسی رکن رابع باشد، اختلاف در گرفت. عنوان رکن رابع نزد شیخیه یعنی اصل چهارم در اصول دین که عبارت است از توحید، نبوت، امامت، نائر خاص که تولای او و تبرای از دشمنانش واجب است. عده‌ای مانند میرزا حسن جوهر و میرزا محیط



کرمانی و حاج محمد کریم دخان و ملا محمد مامقانی داعیه این مقام را داشتند.

علی محمد باب از این فرصت نهایت استفاده را برد و شاگردان سید کاظم رشتی را به سوی خودش دعوت کرد و به سرعت اعلام نمود که او باب حجت غایب است. بر اثر این ادعا اختلاف عمیقی میان او و آن عده درافتاد. در ابتدا از او خواستند که از ادعایش عقب بنشیند. او نه تنها چنین نکرد، بلکه از آنان خواست که بابت او را قبول کنند. نتیجه این شد که آنها از وی دوری جستند و اعلام تبری کردند.

در شیراز عده‌ای از مردم ساده‌اندیش، بابت او را پذیرفتند و این به سبب زهد‌نمایی و ریاضات نفسانی او بود که دل‌های بسیاری از مردم ساده‌دل را جذب می‌نمود. او موقعی که از جذب شدن فردی، مطمئن می‌شد، می‌گفت: «به خانه‌ها، باید از درهایشان وارد شد» و حدیث مشهور «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» را زیاد می‌خواند و با کنایه‌گویی می‌رساند که هر چیزی باب و واسطه نیاز دارد و او همان واسطه کبری و باب است و بعد تفسیر سوره یوسف را به صورت تأویل و خیال‌بافی شروع کرد و نام آن را تأویل باطن سوره گذار که با هیچ یک از قواعد لغت عربی و منطقی و عقلی و مسلمات دینی مطابقت نداشت.

علی محمد باب پس از آن که توانست هجده نفر از شاگردان استادش را با خود هم داستان کند، آنان را به عنوان داعی و مبلغ نصب کرد، به

خصوص زنی به نام زرین تاج که او را «قره العین» نامید.<sup>۱</sup> او با داشتن زیبایی و خواندن خطابه‌های شورانگیز و اشعار طرب‌ناک نقش بسزایی در نشر باییت در ایران داشت و به واسطه او بود که فرقه باییت مرتکب انواع محرمات از قبیل زنا و شرب مسکرات و ربا شدند.

علی محمد باب پس از مدتی ادعا کرد مهدی موعود است و به یارانش امر کرد که در نشر این ادعای واهی و علائم ظهور تلاش کنند؛ بنابراین در کشور خبر مسافرت او به مکه و علنی ساختن ظهورش را منتشر کردند و ملا بشرویه<sup>۲</sup> یکی از داعین مهم این فرقه نیز به خراسان رفت. گفتنی است در پشت این قضیه، کینیاز دالگورکی<sup>۳</sup> منشی سفارت روسیه در تهران بود که به ظاهر اسلام آورده بود و با زن مسلمانی نیز ازدواج کرده و به لباس

۱. طاهره فرزند ملا صالح و برادرزاده ملا محمد تقی برغانی (شهید ثالث) است که پس از ترک همسر و سه فرزندش، در ابتدا مجالس درس شیخیه را سپری نمود و بعد از ادعای باییت از سوی محمد علی شیرازی از شیخیه به مسلک باییت درآمد و در قزوین مجالس مناظره و مباحثه برپا نمود و مریدانی جمع کرد و بنای مکاتبه و مغالزه با علی محمد شیرازی گذارد و بعد فتوای قتل عمویش را صادر نمود که به دست میرزا صالح شیرازی و عده‌ای از بایون عملی گردید. پس از مدتی در بدشت شاهرود، اجتماعی از بایون فراهم شد و در آن طاهره که نزد بایون به زرین تاج و قره العین معروف شده بود، با آرایش تمام و بدون حجاب ظاهر شد و نسخ دین اسلام را در حالی که علی محمد باب هنوز ادعای باییت امام زمان را داشت، اعلام نمود به نقل از: (بهاییان، ص ۵۱۲-۵۲۲).

۲. بشرویه از توابع مشهد است. ملا بشرویه هشت سال در درس سید کاظم رشتی حاضر شد، اما از نظر علمی نتوانست پیشرفت کند به خلاف جنبه‌های عملی.

۳. دکتر همتی در کتاب بایون و بهائیون آورده است که کتاب دالگورکی به چاپ رسیده است و می‌توان در این کتاب، تفصیل جریانات باییت و رهبران بهائیت که از باییه به وجود آمده است و دخالت‌های روسیه را در این قضیه یافت.

مردان مذهبی و دینی درآمدی بود. او به دقت جریان علی محمد شیرازی را زیر نظر گرفته بود، زیرا دولت روسیه تزاری تمایل زیادی به آشوب در ایران داشت تا بتواند برخی مناطق مرزی ایران را در این فتنه اشغال کند. به همین دلیل سفارت روسیه و برخی دیگر از سفارت‌خانه‌ها مانند بریتانیا از این فرقه حمایت می‌کردند. انگیزه سفر مابلشرویه به خراسان نیز پدیدآوردن یکی از علامت‌های ظهور یعنی خروج خراسانی بود.

ابتدای دعوت آنان در شیراز و اصفهان و سپس شهرهای دیگر ایران بود. یکی از کسانی که به این فرقه دعوت شد شیخ ابوتراب بزرگ‌ترین فقیه شیراز در آن زمان بود. او از این دعوت بسیار ناراحت شد، زیرا عمق فتنه را دریافت. پس علما و فقهای شیراز را جمع نمود تا آن‌ها را نیز مطلع کند و بنابراین قرار گذاشته شد که به حسین خان نظام‌الدوله تبریزی والی شیراز برای رفع غائله مراجعه شود. حسین خان نیز علمای شهر و داعیان بابیه را در مجلسی گرد هم آورد و از داعیان بابیه بازجویی نمود. آن‌ها با کمال جرئت او را نیز به فرقه بابیه دعوت کردند و کتاب‌هایی نیز از علی محمد شیرازی به عنوان وحی آسمانی معرفی نمودند که ناگهان داد و فریاد حاضران مجلس به اعتراض بلند شد و علما به کفر و وجوب قتل آنان فتوا صادر کردند. حاکم شیراز نامه‌ای به حکومت مرکزی نوشت و قضیه را به طور مفصل توضیح داد.

در این هنگام علی محمد باب در بوشهر بود. حاکم شیراز دستور داد او را به همراه عده‌ای نگهبان به شیراز بیاورند. باب شیرازی در مدت اقامتش در بوشهر چندین کتاب می‌نویسد که یکی از آن‌ها بیان می‌باشد، بدین

گمان که مراد آیات کریمه: ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾<sup>۱</sup> همین کتاب بیان است که ناسخ قرآن نیز می‌باشد! و در آن شریعتی جدید معرفی می‌نماید. گفتنی است کتاب مذکور غلط‌های فاحش نحوی و صرفی و قواعد ادب عربی به وفور یافت می‌شود. این اسلوب تقلیدی روش بزرگان فرقه بابیه در تقلید از نصوص قرآنی یا احادیث نبوی و یا روایات ائمه معصومین است.

حاکم شیرازی شبی علی محمد باب را دعوت کرده، از او به دلیل کشتن پیروانش عذرخواهی می‌نماید و می‌گوید که اشتباه شده است و حاضر است در رکاب او جانسپاری کند. اما در واقع تمام این کارها برای اقرار گرفتن از باب بوده است. حاکم شیراز پس از جلب اعتماد باب قرار مجلس در حضور علما و فقهای شهر را می‌گذارد، تا این که علی محمد باب نیز در آن شرکت جوید و در حضور جمع از او اقرار گیرد، اما به باب می‌گوید: «مولای من، مجلسی از علمای شهر فراهم آورده‌ام که به خدمت شما برسند و آنان را دعوت نمایی. اگر کسی قبول نکرد، گردنش زده خواهد شد».

علی محمد باب بسیار خوشحال و برای آن مجلس آماده شد و به همراه یکی از یارانش به نام سید یحیی دارابی معروف به کشفی از بزرگان فرقه بابیه که پدرش از علمای بزرگ و صاحب تألیفاتی بوده، در مجلس حاضر شد.

علی محمد باب شروع به سخن گفتن کرد: ای علما، چه می‌شد اگر دست از هواهای نفسانی خویش برمی‌داشتید و هدایت می‌شدید و

گمراهی را ترک می‌کردید و اطاعت امر من می‌کردید؟! پیامبر شما غیر از قرآن چیزی به جای مگذاشت و این است کتاب من (بیان). پس بیایید و آن را بخوانید و تلاوت کنید تا روشن شود که از قرآن فصیح‌تر است! و احکامش ناسخ قرآن است. از من فرمانبرداری کنید و نصیحت مرا بپذیرید، مادامی که شمشیر در نیام است، قبل از این‌که سرهایتان جدا شود و اموال و بچه‌ها و جانتان را حفظ کنید و از من پیروی کنید که این توصیه من به شماست.

بنابر هماهنگی قبلی همگی ساکت بودند و هیچ نمی‌گفتند تا این‌که باب خوب حرف‌هایش را بزند سپس حاکم شیراز از باب خواهش کرد که ادعاهایش را بر روی کاغذی بنویسد تا حجت بر اهل مجلس تمام شود. باب چندین سطر شبیه دعا و مناجات نوشت. این نوشتار دست به دست بین علمای حاضر در مجلس گشت و همه از غلط‌های فاحش ادبی و صرفی و نحوی آن تعجب کردند.

باب در دفاع از خود گفت: من تقصیری ندارم و همه این‌ها الهامات غیبی و روحی آسمانی است. با گفتن این سخن در مجلس غوغایی به پا شد. برخی فتوا به قتلش دادند و او را کافر و زیانکار نامیدند و برخی دیگر نیز او را دیوانه انگاشتند که باید ادب شود.

حاکم شیراز به علی محمد باب گفت: «ای نادان! ای مغرور! این چه بدعتی است که درست کردی آیا ادعای نبوت و رسالت می‌کنی یا ادعای مهدویت؟ تو قادر نیستی که ادعاهایت را در چند جمله عربی صحیح بنویسی، آن‌گاه ادعا می‌کنی که کلام تو فصیح‌تر از قرآن است؟ من فکر می‌کنم که کشتن تو در شریعت اسلام واجب باشد اما از طرفی هم به نظر

می‌رسد که عقلت مختل شده و قتل تو صحیح نیست. تو آدمی سفیه و ابله هستی که باید تو را تعزیر و ادب کرد تا بلکه دست از ضلالت برداری و به راه راست برگردی».

سپس حاکم شیراز دستور داد او را از مجلس بیرون اندازند و با شلاق بزنند. باب هم فریادش به کمک‌خواهی از مردم بلند شد، اما آن قدر کتک خورد تا اظهار توبه و استغفار نماید. بعد او را سوار الاغی کردند و در شهر چرخاندند. البته باب از این کار بدش نمی‌آمد تا به هر صورتی که شده مشهور گردد. بعد دوباره او را به مجلس علما بازگرداندند. باب به دست شیخ ابوتراب افتاد و او را بوسید و چندین بار توبه و استغفار کرد، اما علما به این قانع نشدند و اصرار داشتند که علی محمد باب به صورت علنی و جلوی مردم توبه کند؛ لذا در روز جمعه در مسجد وکیل بالای منبر رفت و گفت: من وکیل قائم موعود نیستم. من واسطه بین امام غائب و مردم نیستم. علی محمد شیرازی بعد از توبه در مسجد وکیل به زندان انداخته شد و مدت شش ماه را در زندان گذراند. در آن سال وپا و طاعون از هند و افغانستان سرایت کرده، اوضاع شیراز به هم ریخته بود و بسیاری از مردم به دلیل ترس از بیماری به روستاهای دور دست پناه برده بودند. حاکم شیراز نیز به همراه سران حکومت از شیراز فرار و به اطراف شیراز رفته بود و زندانی‌های درون زندان بلا تکلیف رها شده بودند. از سویی دیگر در اصفهان داعیان بابیه فعالیت گسترده‌ای می‌کردند و غیرت دینی علما و مردم متدین را به جوش می‌آوردند. در این هنگام حاکم اصفهان، منوچهرخان ارمنی، از فرصت استفاده کرده، برخی از مأموران خود را به همراه عده‌ای

از داعیان بابیه که ارتباط محکمی با او در اصفهان داشتند به زندان شیراز فرستاد.<sup>۱</sup> حاکم اصفهان با ترفند خاصی و به بهانه جلوگیری از آشوب از علمای اصفهان درخواست کرد که علی محمد را به اصفهان دعوت کند تا جهل و نادانی اش نزد مردم آشکار گردد. او در اصفهان رساله‌ای طولانی در تفسیر سوره کوثر نوشت و در آن خود را مهدی موعود معرفی کرد. باب در مجلسی با حضور علمای اصفهان ادعاهایش را مطرح کرد. در این میان عده‌ای از علما مانند سید محمد سلطان‌العلما حکم به جنون و عدم توازن عقلی او و برخی دیگر مانند شیخ مهدی کلباسی حکم به کفر و ارتدادش دادند. حاکم اصفهان نیز که قبلاً قول مجازات او را داده بود علی‌رغم درخواست علما این کار را منوط به کسب تکلیف از حکومت مرکزی نمود. حاکم اصفهان در نامه‌ای به تهران چنین وانمود کرد که اعدام باب خطر شورش مردمی را در پی دارد؛ لذا بهتر است فعلاً در زندان بماند. هیئت وزرا نیز نظر او را تصویب کردند.

از سویی حمایت‌های آشکار و پنهان منوچهرخان ارمنی از علی محمد باب در مخالفت با مذهب شیعه و علما، منجر به نوشتن نامه‌ای از سوی علما به صدر اعظم، حاجی میرزا آغاسی، شد که در آن نامه سرکوبی فتنه از او درخواست شده بود و این که باب روزی ادعای بابیت می‌کند و روز

۱. این حاکم ارمنی با چند برادرش در جنگ‌هایی که در ارمنستان و قفقاز رخ داده بود، اسیر حکومت ایران شد، اما به تدریج به مناصب حساس حکومتی دست پیدا کرد. او با استفاده از فرصت‌های مناسب، عقده‌های خویش را علیه اسلام و مسلمانان بروز داد و از طرفی نیز با دولت‌های بیگانه ارتباطی محکم پیدا کرد.

دیگر توبه می‌نماید و باییت را منکر می‌شود و این‌که فتنه در حال گسترش است.

صدر اعظم در جواب ضمن عرض ارادت نسبت به علما، دستور داد که علی محمد شیرازی به قلعه ماکو منتقل گردد. علی رغم دستور صدر اعظم، والی اصفهان علی محمد باب را به قلعه ماکو نفرستاد و پس از چند ماه از دنیا رفت. والی جدید اصفهان، گرگین خان، به سرعت مقدمات رفتن علی محمد شیرازی را به ماکو فراهم آورد، اما به دلیل مسائل سیاسی و دخالت دالگورکی، سفیر روسیه در تهران، علی محمد باب به جای قلعه ماکو که در مرز روسیه تزاری قرار داشت، به قلعه جهریق محبوس شد. البته ارتباط بابی‌ها با او قطع نشد و آنان با پرداخت رشوه‌های سنگین با باب مرتبط می‌شدند در این زمان ملا بشرویه در خراسان و حاج بارفروش در مازندران و یحیی دارابی در شیراز و قره‌العین در قزوین مشغول دعوت مردم به باییت بودند و بیشتر نقاط ایران گرفتار این فتنه شده بود.

محمد شاه قاجار به ولی عهد ناصرالدین میرزا فرمان داد که علما و فضلا و اعیان و اشراف تبریز را در مجلسی که باب هم حضور دارد، گرد هم آورد تا ادعاهای او روشن و تصمیم بعدی اتخاذ گردد.

مجلس در حضور عده‌ای از علما و مقامات مملکتی و دیگران منعقد شد. سپس علی محمد شیرازی وارد شده، در صدر مجلس نشست.

نظام‌العلما گفت: ای سید، به این نوشته‌ها و اوراق نگاه کن که به سبک قرآن و وحی آسمانی نوشته‌ای و در نقاط مختلف ایران پخش کرده‌ای. به دقت بنگر و بگو: آیا این‌ها واقعاً از توست یا دشمنانت به تو دروغ بسته‌اند



و آن را به تو نسبت می دهند؟» او جواب داد: «بله، این کتاب از سوی خداست». نظام‌العلما ادامه داد: «آیا این که تو را باب می نامند از سوی توست یا مردم خودشان تو را این گونه صدا می زنند؟». باب جواب داد: «نه خودم چنین خواسته‌ام و مردم خودشان مرا این گونه صدا نمی کنند و این نامی است از سوی خداوند و به باب علم هستم!».

نظام‌العلما گفت: «در کجا؟ در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور؟». جواب داد: «در هر جایی خدا وجود دارد».

نظام‌العلما ادامه داد: «احسنت! این اسمی که ادعا می کنی اسم امیرالمؤمنین است که رسول خدا ﷺ در آن جا که فرمود: «أنا مدينة العلم و عليّ بابها»<sup>۱</sup> او را بدین اسم نامید و علی عليه السلام نیز فرمود: «سلوني قبل أن تفقدوني لأنّ بين جنبيّ علماً جمّاً»<sup>۲</sup> برخی مشکلات علمی را که مرتبط به علم طب می باشد از تو سؤال می کنم». علی محمد جواب داد: «من طب نمی دانم». نظام‌العلما گفت: «پس، از علوم دینیه می پرسم که البته معرفت در آن‌ها مشروط است به فهم معانی آیات و احادیث که متوقف است بر علومی مانند نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و منطق و سایر علوم. ابتدا از علم صرف می پرسم». جواب داد: «من علم صرف را در کودکی آموختم» نظام‌العلما پرسید: «آیه شریفه: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾<sup>۳</sup> را برای ما تفسیر کن و اعراب آن را روشن نما و بگو شأن نزول

۱. شیخ صدوق، اعالی، ص ۴۲۵.

۲. همو، توحید، ص ۹۲.

۳. رعد، آیه ۱۲.

سوره کوثر چیست؟ و چرا خداوند در این سوره پیامبرش را تسلاً خاطر داد؟».

باب گفت: «مهلت دهید!» نظام العلما دوباره پرسید: «معنای کلام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مأمون و در جواب سؤال او چیست که پرسید: دلیل شما بر خلافت جدتان علی بن ابی طالب چیست؟ فرمود: آیه انفسنا. مأمون گفت: غیر از ایناننا؟ فرمود: نه غیر از «نساننا».<sup>۱</sup>

باب جواب داد: «این حدیث نیست!». نظام العلما گفت: «به هر حال از سخنان عرب محسوب می شود. آن را برای ما روشن کن». گفت: «مهلت می خواهم!» نظام العلما گفت: «معنای این که کسی بگوید: «لعن الله له الأعين ظلمت العين الواحده» چیست؟ گفت: «نمی دانم».

نظام العلما گفت: این که می گویند: «إذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الأثنی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الأثنی» - یعنی چه؟ علی محمد باب ساکت شد. نظام العلما گفت: «تو خیال می کنی که نوشته های فصیح و بلیغ است بگو: کدام یک از نسبت های اربعه، بین فصاحت و بلاغت وجود دارد؟ و چرا شکل اول بدیهی الانتاج است؟» باب باز هم چیزی نگفت و از جواب عاجز ماند. نظام العلما گفت: آخرین سؤال من این است که اگر بگوییم تمامی دانش هایی که نزد انسان هاست همه قیل و قال است و به اندازه فلسفی ارزش ندارد و ما نیز از آن علوم صرف نظر می کنیم که کرامتی موافق ادعای خود به من بنمای تا

مرید شوم و به سبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت».

علی محمد باب گفت: «چه کرامتی می خواهی؟» نظام العلماء گفت: «اعلا حضرت محمدشاه به مرض نفرس گرفتار است او را صحتی ده». باب گفت: این کاری غیرممکن است. شاهزاده ناصرالدین میرزا: گفت: چرا دور رفتی اکنون در وجودت تصرف کند و تو را جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد از این کرامت، مسند را به او خواهیم داد. باب گفت: «قوای چنین کاری را ندارم». نظام العلماء گفت: «ای مردم، بدانید که این مرد ظرفی است تو خالی از هر معقول و منقولی، که به باطل خویش مغرور و سفیه و جاهل است و هیچ معجزه یا کرامتی ندارد که لایق کمترین احترامی باشد». علی محمد شیرازی با عصبانیت جواب داد: «ای نظام، چه می گویی من همان کسی هستم که هزار سال انتظارش را می کشیدید». نظام العلماء گفت: «آیا تو مهدی و امام قائمی؟» جواب داد: «بله، من او هستم». نظام العلماء گفت: «مهدی نوعی یا شخصی؟» گفت: «شخصی». نظام العلماء گفت: «نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا صقیل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدر و مادرت چیز دیگر است. محل ولادت آن حضرت سامره و تو شیراز چگونه آن مشخصات بر تو منطبق می شوند؟».

جواب داد: «الآن کرامتی ظاهر می سازم تا صدق دعوای من روشن گردد». همه اهل مجلس گفتند: کرامت را ظاهر ساز. جواب داد: «من در یک روز هزار بیت (هر بیت در علم خط پنجاه حرف می شود) می نویسم».

نظام گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که هر روز دو هزار بیت کتابت می‌کرد پس آخر الامر کور شد شما هم این عمل را ترک کنید و الا کور خواهید شد. پس از این نیز مباحثاتی بین او و سایر علما رخ داد.<sup>۱</sup>

پس از اتمام مجلس، ناصرالدین میرزا از علمای حاضر در مجلس، نظر خواست. برخی حکم به کفر و وجوب قتل دادند و برخی نیز او را نادان و مجنون دانستند. سپس ولی عهد دستور داد او را ببندند و به شدت کتک زدند تا اظهار ندامت و پشیمانی کرد و چنین توبه نامه‌ای نوشت: «من به یگانگی خداوند و نبوت رسول خدا ﷺ و ولایت او یقین دارم و زبانم مقرر است به آنچه که از سوی خداوند نازل شده است و امید به رحمت او دارم و هرگز مخالف رضای او نخواسته‌ام و اگرچه از قلمم کلماتی خلاف رضای او سرزده باشد، از روی عمد نبوده است. به هر حال من از گناهانم استغفار و توبه می‌کنم... استغفرالله ربی و اتوب الیه و این که برخی کلمات و مناجات بر زبانم جاری شده دلیل بر چیزی نمی‌باشد و معتقدم که مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله ﷺ ادعای باطل می‌نماید و این عبد ناچیز چنین ادعایی نکرده‌ام و نه ادعای دیگری...»<sup>۲</sup>.

۱. مشروح این مذاکرات در کتاب بهائیان، صفحات ۲۲۳ - ۲۳۲ موجود است.

۲. متن اصلی توبه‌نامه باب تا سال ۱۳۱۵ شمسی در کتابخانه مجلس شورای ملی در یک قباب موجود بوده است و پس از آن مفقود شده است. ضمناً نامه مذکور در کتاب کشف الغطاء، ص ۲۰۵ و ظهور الحق از منابع بهائیت آورده شده است.

علمای تبریز در جواب نامه‌اش نوشتند:

به مطالبی اقرار نمودی که همگی ارتدادت را روشن و تو را واجب‌القتل می‌نماید و توبه مرتد فطری قبول نمی‌گردد. تنها چیزی که قتل تو را به تأخیر انداخته شبهه اختلال دماغی (دیوانگی) است و اگر این شبهه نیز برطرف شود هیچ تأملی در اجرای احکام مرتد فطری در مورد تو نخواهد شد.

بعد از مرگ محمدشاه قاجار و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه، او میرزا محمدتقی فراهانی ملقب به امیرکبیر را به عنوان صدراعظم خویش برگزید و این زمانی بود که فتنه بابیت به اوج خود رسیده بود و بابی‌ها با هجوم به روستاها و شهرهای مختلف، جنایات زیادی که شنیدن آن لرزه به تن هر انسانی می‌آورد، مرتکب شده بودند، مانند حوادث مازندران و وقایع قلعه شیخ طبرسی و وقایع زنجان که از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و تمامی محرمات را بر خود مباح شمردند و اهالی آن مناطق در خوف و ترس به سر می‌بردند. در نهایت، امیرکبیر با فطانت و تدبیر اقدام به اعدام علی محمد شیرازی نمود، بعد از این که او به ادعاهای سابقش بازگشت.

باب شیرازی، میرزا یحیی نوری را جانشین خود کرد و برادرش حسین علی نوری را معاون او قرارداد و اولی را به «صبح ازل» و دومی را به «بهاء» ملقب نمود که آن‌ها نیز دستگیر شدند، اما به سفارش سفارت روسیه و بریتانیا به همراه عده‌ای از بابی‌ها از ایران اخراج و به بغداد تبعید شدند. مدت ده سال در آنجا ماندند و بدعت‌های خود را در احکام الهی آشکار

نمودن. سپس آنان را از بغداد به جزیره قبرس تبعید نمودند که در آنجا میان دو برادر اختلاف پیش آمد و بابتی ها به ازلی ها و بهایی ها تقسیم شدند.<sup>۱</sup>

---

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب: کشف الحیل، تاریخ جامع بهائیت، ظهور الحق، و فتنه باب رجوع کنید. هم چنین کتاب بهائیان در این مورد تحقیق جامعی کرده است.

بخش چهارم:

منابع شریعت  
در دوران غیبت کبری

## فصل اول:

### منابع معتبر

منابع شریعت، کتاب خدا و سنت یعنی قول و فعل رسول خدا ﷺ و امامان معصومین است. امام کاظم علیه السلام در وصیت معروفش به هشام بن حکم می‌فرماید: «ای هشام، خداوند دو حجت بین مردم دارد؛ حجتی آشکار و حجتی نهان. حجت آشکار، رسولان و انبیاء است و حجت نهان، عقل است.<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام به عبدالله بن سنان می‌فرماید: «حجت خدا بر بندگان، پیامبر و حجت میان خدا و مردم عقل است».<sup>۲</sup>

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام روشن می‌سازد که به وسیله عقل مبادی امور قوت می‌گیرد و صفات کمال خدا شناخته می‌شود. به امام عرض شد: بنابراین آیا عقل برای هدایت مردم کافی است؟ حضرت فرمود: «انسان

---

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۲۵.



عاقل به وسیله عقلش که خداوند آن را قوام و زینت و وسیله هدایت او قرار داده، درک می‌کند که فقط خدا حق و پروردگار اوست و می‌داند که آفریننده‌اش در اموری منزجر است و چیزهایی را دوست می‌دارد و اطاعت و معصیتی دارد که عقل را بدان راهی نیست و تنها راه رسیدن بدان، علم و ادب است و اگر علم پیدا نکند عقل او سودی نخواهد داشت. پس بر عاقل طلب علم و ادب واجب می‌گردد.<sup>۱</sup>

در حدیث ثقلین که به صورت متواتر از عامه و خاصه روایت شده است رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «شما را ترک می‌کنم و دو چیز گران‌بها برایتان می‌گذارم که اگر به آن دو توسل جویند، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو که بزرگ‌تر است، کتاب خداست که ریسمان پیوسته آسمان به زمین است و دیگری اهل بیتم که هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا این که در حوض (قیامت) بر من وارد می‌شوند و معلوم می‌شود بعد از من در مورد آن‌ها چگونه عمل کردید».

این حدیث شریف را غیر از شیعه و اهل سنت، بیش از سی نفر از صحابه و حدود دویست نفر از بزرگ‌ترین علمایشان به الفاظ مختلفی در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از جنگ نهروان خبر رسید که معاویه به او دشنام می‌دهد و لعن می‌کند و یارانش را به قتل می‌رساند. حضرت

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۱۰ و مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.

بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: «ای مردم، اخباری به من رسیده است و من می دانم که مرگم نزدیک است و شما نیز مرا نشناختید و من نیز آنچه رسول خدا به جای گذارد، می گذارم که کتاب خدا و اهل بیتم باشند. آنان خاندان کسی هستند که به سوی نجات راهبر بود؛ یعنی خاتم رسولان و آقای بزرگواران و نبی برگزیده».<sup>۱</sup>

هم چنین امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزد کافر شده است».<sup>۲</sup>

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال نزد خداوند عمل به سنت محمد صلی الله علیه و آله است اگرچه کم باشد».<sup>۳</sup>

امام باقر علیه السلام از پدرانش از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «هیچ کلامی فایده ندارد مگر این که عمل در پس آن باشد و هیچ عملی فایده ندارد مگر با نیت همراه باشد و هیچ کلام و عمل و نیتی سود نمی رساند مگر این که مطابق سنت رسول خدا باشد».<sup>۴</sup>

در رساله مشهور امام صادق علیه السلام به یارانش، که امر فرمود به تدریس آن و تأمل در آن و عمل بدان و این که در محل نمازخانه هایشان بگذارند و بعد از نماز آن را مطالعه کنند، آمده است: «ای مسمولان رحمت و رستگاری که خداوند خیر را بر شما تمام نمود، بدانید که از علم و امر خدا دور است

---

۱. معانی الأخبار، ص ۵۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۷۰.

۴. همان.

کسی که در دین خدا به هوای نفس، رأی بی دلیل و قیاس، عمل کند. خداوند قرآنی نازل فرمود که در آن روشنگر هر چیز موجود است و برای قرآن و یادگیری آن عده‌ای مخصوص قرار داد که در فهم قرآن نیازی به رأی و قیاس ندارند و خداوند به علمش، آنان را از رأی و قیاس بی‌نیاز فرموده است و علم خودش را بدان‌ها اختصاص داده... و آنان اهل ذکرند و خداوند به امت امر فرموده، از آنان سؤال کنند<sup>۱</sup> و آنان کسانی‌اند که هر کس سؤالی بپرسد راهنمایی‌اش می‌کنند و از علم قرآن هر آنچه موجب هدایتش گردد به اذن خدا اعطایش می‌کنند... ای گروه عصابه (شیعه)، رستگار باشید که آثار رسول خدا ﷺ و اهل بیتش و آثار امامان هدایت از اهل بیت رسول خدا ﷺ را حفظ می‌کنید. هر کس بدان تمسک کند هدایت می‌شود و هر کس رویگردان شود گمراه می‌شود، زیرا همان‌ها هستند که خداوند به اطاعت و ولایتشان امر فرموده است. پدرمان رسول خدا ﷺ فرمود: مداومت بر عمل و تبعیت آثار و سنن اگرچه کم باشد، خداوند را بیشتر راضی می‌کند و سود بیشتری برای عاملان آن دارد، نسبت به کسی که در بدعت و تبعیت هوا و هوس به سر می‌برد. مگر نه این است که تبعیت هوای نفس و اهل بدعت، گمراهی است و هر گمراهی بدعت است و هر اهل بدعتی در آتش است و هیچ کس به خیری از جانب خداوند نایل نمی‌گردد مگر به اطاعت و صبر و رضایت که صبر و رضا از فرمانبرداری خداست... اگر خداوند عده‌ای از اهل حق را قرار نمی‌داد، شیاطین انس و

۱. ﴿ فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (انبیاء، آیه ۷).

معین می‌کند. حضرت در ادامه وظیفه مؤمنان را روشن می‌سازد که در این دوره باید به احادیث امامان که در کتاب‌های راویان حفظ شده است رجوع کنند و این که احادیث همان علم و آداب امامانند که منابع دین و شریعت و هدایت نیز می‌باشند. هم‌چنین حضرت به این نکته اشاره دارد که علم شریعت بین مردم کم می‌شود و با کم شدن فقها و راویان، احادیث رو به فراموشی می‌روند و از همین جاست که سر کلام امام صادق علیه السلام در مورد زراره، محمد بن مسلم، ابی بصیر و برید روشن می‌شود.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام و ایشان از امیر مؤمنان علیه السلام از وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «یا علی، شگفت‌انگیزترین مردم از نظر ایمان و بزرگ‌ترین آنان از نظر یقین، عده‌ای در آخرالزمان‌اند که نبی خدا را ملاقات نکرده‌اند و حجت خدا نیز از آنان مخفی است، اما به وسیله سیاهی روی سفیدی (خط بر روی کاغذ) ایمان می‌آورند».<sup>۲</sup>

کشی در کتاب رجال خود به سندش از داود بن قاسم که از نسل جعفر طیار است نقل می‌کند که کتاب یوم و لیله یونس بن عبدالرحمن، فقیه‌ترین اصحاب امام رضا علیه السلام را به امام هادی علیه السلام عرضه داشتم. حضرت تأملی فرمود و پس از مطالعه آن فرمود: «این کتاب دین من و دین پدران من است و همه آن بر حق است».<sup>۳</sup>

۱. بهترین مردم نزد من چه در بین زندگان و چه مردگان چهار نفرند: برید بن معاویه عجلوی و زراره و محمد بن مسلم و احوول (ابوبصیر). (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۲).

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۸.

۳. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۸۹.

کلینی نیز از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند که راوی سؤال کرد: «فدایت شوم، مشایخ ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایاتی داشته‌اند، اما به دلیل شدت تقیه کتاب‌هایشان را مخفی کردند و از دنیا رفتند و آن کتاب‌ها به ما رسیده است و حضرت فرمود: از آن کتاب‌ها نقل حدیث کنید که همه برحق‌اند»<sup>۱</sup>.

هم‌چنین شیخ جلیل ابن شعبه حرانی در *تحف العقول* و شیخ مفید در *اختصاص* (از امام کاظم علیه السلام) قضیه‌ای در مورد مباحثه امام کاظم علیه السلام با ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه و قاضی دستگاه بنی عباس، در مجلس هارون الرشید نقل می‌کنند که هارون از امام درخواست کرد: «به حق پدران ما خلاصه مباحثه را بنویس. حضرت قبول کردند و نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم دین در چهار نکته خلاصه می‌شود: ۱. امری که اختلافی نیست و همه امت بر ضرورت آن اجماع دارند و اخباری که همه قبول دارند و هر شبهه‌ای به وسیله آنان زدوده و حکم هر حادثه‌ای نیز برداشت می‌شود؛ ۲. امری که احتمال شک و دروغ در آن وجود دارد که باید اهلش با استدلال بر آیاتی از کتاب خدا که همه بر تأویل آن هم نظرند؛ ۳. سنتی که مورد اجماع است و اختلافی در آن نیست که توضیح دهند و رفع شبهه کنند؛ ۴. یا به وسیله استدلالی که صاحبان عقل آن را صحیح می‌دانند و هیچ‌کس در آن شک نمی‌کند و این دو امر از توحید گرفته و پایین‌تر از آن و از دیه «ارش خدش» گرفته تا فوqش را شامل گردد. پس تمام امور دینی چنین است. اگر برهان بر آن آمد بپذیر. و هر کسی که از این سه روش

استفاده کرد همانا حجت بالغه خدا و رسولش می باشد که فرمود: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup> که وقتی حجت بالغه بر جاهل نیز رسد او نیز می پذیرد هم چنان که عالم، زیرا خداوند عادل است و ظلم نمی کند و بر بندگانش حجت هایی می آورد که بدانند و بپذیرند آنچه را که ندانند، کفر می ورزند.<sup>۲</sup>

مضمون نوشتار امام کاظم علیه السلام همان چیزی است که در ابتدای امر چهارم از امام صادق علیه السلام نقل شد که عقل اگرچه حجتی است که با آن یگانگی خداوند و صفات و کمالات او و حسن عدل و قبح ظلم و ناممکن بودن اجتماع نقیضین درک می شود، اما نمی توان تنها به آن بسنده کرد، بلکه در معرفت و شناخت رضایت خداوند و گناهان و فرمان های او باید علم حاصل کرد که تنها از راه کتاب خدا و سنت پاک رسول خدا و اهل بیتش به دست می آید و این حجت های سه گانه در نوشتار امام موسی کاظم علیه السلام آمده است.

گفتنی است این ضابطه در احادیث فراوان آمده است؛ مانند کلام امام صادق علیه السلام: «توقف در امور شبهه ناک بهتر است از گرفتار مهلکه شدن که هر حقی حقیقتی دارد و هر راه درستی نوری. پس آنچه موافق کتاب خداست بگیرد و آنچه مخالف کتاب خداست دور اندازید»<sup>۳</sup> و فرمود: «هنگامی که به حدیثی دست یافتید که در کتاب خدا یا از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان عمل

۱. انعام، آیه ۱۴۱.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۰۷.

۳. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۰.

کنید». <sup>۱</sup> و فرمود: «هر حدیثی که با قرآن مطابقت ندارد باطل است» <sup>۲</sup> و «هر چیزی را باید به کتاب و سنت عرضه داشت». <sup>۳</sup> امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند برخی کارها را حرام کرده و برخی را حلال و برخی را واجب نموده. پس اگر روایتی حرام خدا را حلال و یا حلال خدا را حرام و یا واجبی را دفع نمود، بدون این که ناسخی آمده باشد، نمی توان بدان عمل نمود، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه حلال خدا را حرام نمود و نه حرام خدا را حلال و نه واجبات خدا را تغییر داد». تا آن جا که می فرماید: «ما در جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اجازه نداشت، مجاز نیستیم و برخلاف امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی توانیم فرمانی صادر کنیم... ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت می کنیم و تسلیم او هستیم؛ چنان که آن حضرت نیز از خدا تبعیت می نمود و تسلیم خدا بود؛ خداوند می فرماید: ﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ <sup>۴</sup>.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حرام است و هیچ تغییری نمی کند» <sup>۵</sup> هم چنین فرمود: «علی علیه السلام فرمود: هیچ بدعتی پایه گذاری نشد مگر این که سنتی متروک گردید». <sup>۶</sup>

۱. همان، ص ۶۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۸.

۵. همان.

۶. همان.

در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر آمده است: «در مواردی که شبهه‌ای پیش می‌آید به خدا و رسولش عرضه کن که خداوند به قومی که هدایت آنان را می‌خواست فرمود: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴾<sup>۱</sup> و عرضه به خداوند، در اخذ به محکومات کتاب و عرضه به رسول در اخذ به سنت قطعی است».

در تفسیر عیاشی از سدیر نقل شده است: امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «کلامی را به ما نسبت مده مگر آنچه موافق کتاب خدا و سنت پیامبر او باشد»<sup>۲</sup>.

و امام زمان علیه السلام - چنان که گذشت - می‌فرماید: «در مسائل جدید به راویان احادیث ما رجوع کنید»<sup>۳</sup> و مراد احادیث معتبری است که از پدران معصومش و از او در زمان غیبت صغری به دست مردم رسیده است.

حضرت امام مهدی (عج) در چندین حدیث دیگر نیز این مطلب را تکرار کرده‌اند؛ مثلاً در نامه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری<sup>۴</sup> به امام زمان (عج) در مورد نمازگزاری که از تشهد اول برای رکعت سوم بلند می‌شود آمده است: آیا واجب است که تکبیر هم بگویند؟ زیرا برخی

۱. نساء، آیه ۵۹.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۳.

۴. علامه حلی در مورد حمیری می‌گوید: ابو جعفر قمی شخصی موثق بوده و به صاحب الامر نامه می‌نوشته و مسائل شرعی را از آن حضرت می‌پرسیده است. (خلاصة الاقوال، ص ۲۶۱).



شیعیان می‌گویند تکبیر واجب نیست و گفتن بحول الله وقوته اقوم واقعد کافی است. امام در جواب نوشتند: «در این موضوع دو حدیث وجود دارد یکی از آنها چنین است: وقتی نمازگزار از حالتی به حالتی دیگر منتقل می‌شود باید تکبیر بگوید. و در حدیث دیگر آمده است: وقتی سر از سجده دوم برداشتی و تکبیر گفتی سپس نشستی و پس از آن بلند شدی در این حالت تکبیر لازم نیست و تشهد اول نیز مثل این صورت می‌باشد و اگر به هر کدام از این دو روایت، از باب تسلیم عمل کردی صحیح است».<sup>۱</sup>

باید توجه داشت امام علیه السلام حمیری را به دو حدیث که از پدران معصومش روایت شده ارجاع داد و تأکید فرمودند که اگر از باب تسلیم به هر کدام عمل کند صحیح است.

حمیری در ضمن مسائل دیگری از امام زمان علیه السلام در مورد ثواب قرائت قرآن در نمازهای واجب و سایر موارد سؤال می‌کند: از عالم (لقب امام کاظم علیه السلام) روایت شده که فرمود: «عجیب است که کسی در نمازش سوره قدر را نمی‌خواند چگونه انتظار دارد نمازش قبول گردد؟» و روایت شده «نماز کسی که سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را نخوانده پاک نیست» و روایت شده: «هر کس در نماز واجبش سوره همزه را بخواند به اندازه کل دنیا به او ثواب داده می‌شود» پس آیا جایز است که سوره همزه در نماز قرائت شود و این سوره‌ها کنار گذاشته شوند؟<sup>۲</sup>

۱. احتجاج، ج ۳، ص ۳۰۳.

۲. همان، ص ۳۰۱.

امام علیه السلام در جواب نوشتند: «ثواب‌هایی که برای سوره‌ها ذکر شده است به همان گونه‌ای است که در روایات بیان شده و اگر سوره‌ای که ثوابی برای آن روایت شده خوانده نشود و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ یا ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ به جهت فضیلتی که دارند قرائت گردد، شخص هم به ثواب خود آن‌ها می‌رسد و هم به ثواب سوره‌هایی که نخوانده است و اگر غیر از این دو سوره، قرائت گردد به ثواب آن می‌رسد و نمازش تمام است، اما به ثواب [این دو سوره] نمی‌رسد». در این روایت و روایات مشابه که در کتاب‌های عالمان شیعه بسیار است، امام مردم را به احادیث ائمه علیهم السلام ارجاع می‌دهند با این که امام زمان، خود معصوم بوده و گفتارش حجت است. در این باره می‌توان گفت: امام، شیعیان را آموزش می‌دادند تا در غیبت کبری بتوانند چگونه به روایات مراجعه کنند و از آن‌ها استفاده کنند.

هشام بن سالم - از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام - و دیگران از امام نقل می‌کنند که می‌فرمود: «حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدم و حدیث جدم حدیث امام حسین علیه السلام و حدیث امام حسین علیه السلام حدیث امام حسن علیه السلام و حدیث حسن علیه السلام حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتار خداوند - عزوجل - است»<sup>۱</sup>.

جابر جعفی که از یاران امام باقر علیه السلام است می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: هرگاه حدیثی برای من می‌فرماید سند آن را نیز نقل کنید. حضرت فرمود:

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳.

«پدرم از جدم از رسول خدا ﷺ از جبرئیل از خداوند - تبارک و تعالی - نقل می‌کند و تمام احادیث من به این سند است»<sup>۱</sup> و فرمود: «اگر یک حدیث را از یک راست‌گو (ائمه علیهم السلام) اخذ کردی برای تو از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است»<sup>۲</sup>.

---

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۸.

## فصل دوم:

### منابع غیر معتبر<sup>۱</sup>

غیر از پیامبران الهی کسی نمی‌تواند از خواب به عنوان منبعی برای تشریح احکام استفاده کند. کلینی از زرارہ نقل می‌کند: از امام باقر علیه السلام در مورد: ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾<sup>۲</sup> تفاوت رسول و نبی را پرسیدم. حضرت فرمود: نبی فرشته را در خواب می‌بیند و صدایش را می‌شنود اما رسول هم در خواب و هم در بیداری صدای فرشته را می‌شنود و او را می‌بیند. گفتم: امام چگونه است؟ فرمود: امام صدا را می‌شوند، اما ملک را نمی‌بیند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾<sup>۳</sup> ولا محدث».

---

۱. از میان منابع موهوم و غیر معتبر در این جا فقط خواب بررسی شده است.

۲. مریم، آیه ۵۲.

۳. حج، آیه ۵۴. البته کلمه «محدث» در قرائت مشهور موجود نیست و طبق قرائت اهل بیت موجود است.

در روایت دیگری حسن بن عباس معروفی به امام رضا علیه السلام می نویسد: فدایت شوم چه تفاوتی میان رسول و نبی و امام وجود دارد؟ حضرت فرمود: «جبرئیل بر رسول نازل می شود و رسول او را می بیند و کلامش را می شنود و وحی بر او نازل می کند و گاهی نیز در خواب این اتفاق می افتد، مانند رؤیای ابراهیم، و امام تنها صدا را می شنود اما فرشته را نمی بیند».<sup>۱</sup>

مرحوم مجلسی از امالی شیخ طوسی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند: «خواب پیامبران وحی است».<sup>۲</sup>

بنابراین اگر رؤیا برای امام معصوم علیه السلام راه شناخت احکام نباشد در مورد غیر معصوم چه می توان گفت؟ ابن اذنیه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: این ناصبی ها چه روایت می کنند؟ گفتم: فدایت شوم در چه موضوعی؟ فرمود: در اذان و رکوع و سجودشان؟ گفتم: می گویند: ابن کعب در خواب دیده است. فرمود: دروغ می گویند. دین خداوند -عزوجل- بلندمرتبه تر از آن است که در خواب دیده شود».

علامه مجلسی می گوید: مراد این است که نمی توان احکام شرعی را با خواب ثابت نمود بلکه تنها با وحی آشکار صورت می پذیرد.<sup>۳</sup>

بنابراین نمی توان به وسیله خواب احکام شرعی را به دست آورد، مگر برای برخی از پیامبران بزرگ که رؤیای آنان قسمی از وحی الهی شمرده

۱. در چندین آیه از آیات قرآن کریم گفت و گوی ملائکه با اولیای الهی و معصومین آمده است؛

نظیر: آل عمران، آیه ۴۷؛ مریم، آیه ۱۶ و هود، آیه ۷۳.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۴.

۳. همان، ج ۶۱، ص ۲۳۷.

می شود. البته رؤیاهای صادقه که در آنها، رویدادهای آینده آشکار می شوند و نه امر و نهی که انشای تشریحی الهی است، برای برخی از پیامبران رخ داده است. در مورد حضرت یوسف در قرآن کریم آمده است.

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ \* قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ ۖ ۱﴾

[به خاطر بیاور] هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم، من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند. گفت: فرزندم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن.

و یا در مورد تأویل و تعبیر رؤیا، حضرت یعقوب به حضرت یوسف می گوید:

﴿ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۖ ۲﴾

این گونه پروردگارت تو را برمیگزیند و از تعبیر خوابها به تو می آموزد.

هم چنین قرآن در مورد خوابی که پیامبر اسلام ﷺ در سال صلح حدیبیه (ششم هجری) دید و در سال بعد آن رؤیا به واقعیت پیوست، می فرماید:

﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ۖ ۳﴾

و آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود.

۱. یوسف، آیه ۴.

۲. همان، آیه ۶.

۳. اسراء، آیه ۶.

سوی شیطان نیست؟ حضرت فرمود: موقعی که خداوند یکی از بندگانش را به رسالت مبعوث می‌کند، سکینه و وقاری بر او نازل می‌گرداند که هرچه از سوی خداست گویی با چشم رؤیت کند.<sup>۱</sup>

هم‌چنین برید از امام محمدباقر و امام صادق علیهما السلام پرسید: تفاوت رسول و نبی و محدث چیست؟ فرمود: «رسول کسی است که ملک بر او ظاهر می‌شود و با او سخن می‌گوید و نبی کسی است که در خواب ملک را می‌بیند و با او سخن می‌گوید و چه بسا نبوت و رسالت در یک شخص جمع گردند. و محدث صدای ملک را می‌شنود اما او را نمی‌بیند». گفتم: چگونه یقین پیدا می‌کند که آنچه در خواب دیده حق است و از جانب ملک می‌باشد؟ فرمود: «توفیقی است که او می‌شناسد و خداوند به کتاب شما (قرآن) کتاب‌ها را ختم کرد و به نبی شما انبیا را».<sup>۲</sup>

محمد بن هارون از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «رسول خدا تنها از راه توفیق الهی یقین می‌کند که جبرئیل از جانب خداست».<sup>۳</sup>

بنابراین مردم عادی که دارای مقام عصمت نمی‌باشند هیچ بهره‌ای از رؤیای قسم اول که در آن انشای اوامر و نواهی الهی و یا سایر احکام شرعی می‌شود، ندارند و اگر برای کسی چنین توهمی حاصل شد، یقین کند که از جانب شیاطین است که قرآن کریم در مورد وسوسه‌های شیاطین چنین می‌فرماید:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. همان.

﴿ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴾<sup>۱</sup>؛

بگو: پروردگارا، از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم.

﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۖ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴾<sup>۲</sup>؛

آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ آن‌ها بر هر دروغ‌گوی گنهکاری نازل می‌شوند.

﴿ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ ﴾<sup>۳</sup>؛

همانند کسی که بر اثر وسوسه‌های شیطان در روی زمین راه را گم کرده و حیران مانده است.

﴿ وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ﴾<sup>۴</sup>؛

هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو برسد به خدا پناه ببر.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا ﴾<sup>۵</sup>؛

پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطانی می‌شوند، متذکر می‌گردند.

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوۡزُهُمۡ أَزَآءَ ﴾<sup>۶</sup>؛

آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟!

۱. مؤمنون، آیه ۹۷.

۲. شعراء، آیات، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳. انعام، آیه ۷۱.

۴. اعراف، آیه ۲۰۰.

۵. همان، آیه ۲۰۱.

۶. مریم، آیه ۸۳.



﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾<sup>۱</sup>

هدف این بود که خداوند القای شیاطین را آزمون قرار دهد برای آنان که در دل‌هایشان بیماری است.

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾<sup>۲</sup>

شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند.

و آیات دیگری که در این باره وجود دارد.

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند برای شقاوت گمراهان، شیاطین بیشتری از فرشتگان همراه خلیفه خود که برای عدل و داد است، مبعوث فرمود. گفته شد: ای اباجعفر (امام باقر علیه السلام)، چگونه است که آن‌ها بیش از فرشتگانند؟ فرمود: خداوند چنین خواسته است. سائل پرسید: اگر من این حدیث را برای برخی از شیعیانت نقل کنم آن را دروغ می‌پندارند. فرمود: چرا؟ گفت: زیرا آن‌ها معتقدند که تعداد فرشتگان بیش از شیاطین است. فرمود: راست می‌گویی خوب دقت کن چه می‌گویم. هیچ شب و روزی نیست مگر در آن همه جنیان و شیاطین با پیشوایان گمراهی دیدار می‌کنند، امامان هدایت نیز به اندازه آن‌ها با فرشتگان دیدار دارند تا شب قدر فرا رسد و جمعی از فرشتگان با ولی امر دیدار می‌کنند و خداوند به تعداد آن‌ها شیاطین را نابود می‌نماید. سپس شیاطین با پیشوای گمراهی دیدار می‌کنند و افک و دروغ به او می‌آموزند، تا صبح شود و او می‌گوید چنین و چنان

۱. حج، آیه ۵۳.

۲. انعام، آیه ۱۲۱.

دیدم، اما اگر از ولی امر در این مورد سؤال شود خواهد گفت که شیاطین به تو چنین و چنان خبر دادند و ضلالت او را روشن می‌سازند».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ابلیس، شیطانی دارد به نام «هزع» که شب‌ها موقع خواب شرق و غرب عالم را پر می‌کند و به سبب او خواب‌های پریشان دیده می‌شود».<sup>۲</sup>

البته رؤیای نوع دوم که وقایع آینده در آن دیده می‌شود به ندرت برای شخص غیر معصوم، به اندازه تقوا و راست‌گویی و صفای قلبش، اتفاق می‌افتد. صدوق در کتاب مجالس از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه نوع خواب وجود دارد. ۱. بشارتی از سوی خداوند؛ ۲. ناگواری از سوی شیطان؛ ۳. حدیث نفس انسان که در خواب آن را می‌بیند و فرمود: رؤیا از جانب خداست و خواب پریشان از سوی شیطان».<sup>۳</sup>

این روایت دلالت می‌کند که رؤیای صادقه در شخص غیر معصوم، بشارت و خبر است و همان نوع دومی است که ما بیان کردیم.

در روایتی از امام باقر علیه السلام که از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌فرماید آمده است: «یک نفر بیابان‌نشین خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من را خبر بده از این کلام خدا: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مراد از

۱. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۸۵.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۹۱.

۳. همان.

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ رؤیای حسنه‌ای است که مؤمن می‌بیند و به وسیله آن در دنیا بشارت داده می‌شود و مراد از «فِي الْآخِرَةِ» بشارتی است که در هنگام مرگ به او داده می‌شود: خداوند تو و کسانی که تو را به سوی قبر حمل می‌کنند آمرزید.<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام فرمود: «خواب در مورد وقایع ابتدای خلقت رخ نمی‌دهد بلکه وقایع آینده را روشن می‌سازد. گفتم: علت این امر چیست؟ فرمود: خداوند - عز ذکره - پیامبر را بر اهل زمان خودش مبعوث کرد و او آنان را به عبادت خدا و اطاعت از او فرا خواند. گفتند: اگر چنین کردیم چه اجری خواهیم داشت؟ که به خدا قسم، تونه ثروتی بیش از ما داری و نه گرمی‌تر از ما هستی. فرمود: اگر مرا اطاعت کنید خداوند شما را داخل بهشت کند و اگر عصیان ورزید، خداوند شما را به دوزخ خواهد انداخت. گفتند: بهشت و دوزخ چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت و دوزخ را توصیف کرد. گفتند: چه زمانی به آنجا می‌رویم؟ فرمود: هنگامی که مرگ شما را فرا گیرد. گفتند: مردگان ما تبدیل به استخوان و خاک شدند! پس، از این بیشتر پیامبر خدا را کوچک شمردند و در تکذیب او سعی کردند. خداوند کاری کرد که آن‌ها در خواب، بهشت و دوزخ را دیدند. بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و هر آنچه دیده بودند را بازگو کردند. حضرت فرمود: خداوند بدین وسیله حجت را بر شما تمام کرد. ارواح شما موقع مرگ چنین خواهد شد. گرچه اجسادتان نابود می‌شود ارواحتان تا قیامت عذاب خواهند دید.<sup>۲</sup>

۱. همان، ج ۵۸، ص ۱۷۴.

۲. کلینی، روضه کافی، ص ۹۰.

بنابراین رؤیای قسم دوم که از وقایع آینده خبر می‌دهد بر سه نوع است: ۱. اخبار راست؛ ۲. اخبار دروغ؛ ۳. تخیلات انسان. پس می‌توان گفت همه رؤیاها راست و مطابق حقیقت نیستند.

در کتاب توحید مفضل از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ای مفضل، آیا در مورد خواب، فکر و تأمل کرده‌ای که چگونه کارها در آن دگرگون می‌شود و راست با دروغ مخلوط می‌گردد؟ اگر همه خواب‌ها حقیقت داشت همه مردم انبیا بودند و اگر همه رؤیاها دروغ بود، هیچ نفعی از آن نمی‌بردند و خواب یک چیز زایدی بود؛ لذا برخی از آنها راست است تا مردم بنابر مصلحتی که بدان رهنمود می‌شود یا ضرری که از آن دوری می‌جویند، از آن خوب سود برند و بسیاری از خواب‌ها دروغ‌اند تا مردم خیلی بدان اعتماد نکنند».<sup>۱</sup>

در کتاب بصائر الدرجات آمده است: حسن بن عبدالله واقفی که شخصی زاهد و عابد بود و به دست امام موسی کاظم علیه السلام هدایت یافته بود، مدتی رؤیاهای حسنه می‌دید، اما دیگر رؤیایی ندید. شبی نزد امام صادق رسید و شکایت کرد که دیگر رؤیای حسنه نمی‌بیند. امام فرمود: «محزون مباش! مؤمن وقتی که ایمان در قلبش رسوخ نماید دیگر رؤیا نمی‌بیند».<sup>۲</sup>

شاید منظور شیخ مفید، همین مطلب است که از استادش چنین نقل می‌کند: «هر کس علم و فهمش زیاد گردد، خواب‌هایش کم می‌شود».<sup>۳</sup>

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۸۹.

۳. همان، ص ۱۸۳.

از جمله توهماتى که مطرح است این که بین نوع اول رؤیا که در آن امر و نهی شرعى است و نوع دوم آن، که از آینده خبر مى دهد، فرقى نیست، زیرا از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «هر کس مرا در خواب دید واقعاً مرا دیده است، زیرا شیطان نمى تواند به صورت من یا یکی از اوصیای من یا شیعیان ایشان درآید»؛ بنابراین دیدن رسول خدا ﷺ یا یکی از اوصیای آن حضرت در خواب، همیشه صادق خواهد بود.

این توهم به چندین دلیل رد مى شود:

۱. این روایت بیشتر از طریق عامه نقل شده و مرحوم مجلسى با همه احاطه اش بر روایات، فقط یک روایت به این مضمون نقل کرده و آورده است: این روایت را مخالفان (اهل سنت) به سند خودشان آورده اند. هم چنین سید مرتضى فرموده است: این یک خبر واحد ضعیف از ضعیف ترین اخبار واحد است که قابل اعتماد نیز نیست؛<sup>۱</sup> بنابراین روایت مذکور دارای شرایط حجیت خبر نیست، زیرا باید تمام کسانی که روایت از آن ها نقل مى شود عادل یا ثقه باشند و بنابر مضمون آیه نبأ نمى توان از غیر عادل و غیر ثقه یا کسی که مجهول الهویه است حدیثی را قبول کرد.<sup>۲</sup>

۲. این که خواب مى تواند منبع حکم شرعى باشد یا خیر؟ آیا از مسائل اعتقادی است و نمى توان به یک خبر واحد گمان آور اکتفا کرد، بلکه باید یقین و قطع داشت یا این که همچون احکام امت و در آن مى توان به خبر

۱. همان، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۶.

واحد ظنّ آوراکتفا کرد. در همین زمینه علامه مجلسی رحمته الله علیه می فرماید: «ظاهر این است که این قبیل مسائل از اصول اعتقادی اند و باید در آنها علم به دست آورد و با خبرهای واحد که ظن آورند ثابت نمی شوند».<sup>۱</sup>

۳. در صورتی که از دو اشکال قبلی، چشم پوشی کنیم، باید گفت: آیات قرآن و سنت متواتر دال بر این است که رؤیای اول که متضمن امر و نهی شرعی است از خصیصه رسول و نبی است؛ بنابراین نمی توان در چنین موضوع مهمی تنها به یک خبر واحد اکتفا نمود و از دلایل قطعی دست برداشت.

۴. در مقابل این روایت، دو روایت معتبر دیگر و حتی بیش از آن وجود دارد که بیان می کند هر کس معصوم را در خواب دید نمی تواند بگوید حتماً آن بزرگواران بوده اند.

روایت اول: زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «آیا حمزه<sup>۲</sup> گمان می کند که پدرم نزد او می آید؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا قسم، دروغ می گوید. آنچه پیش او می آید «متکون» است. ابلیس به شیطانی که «متکون» نام دارد قدرت داده که به هر صورتی خواست درآید. اگر بخواهد به صورت یک بچه یا بزرگ در می آید. اما به خدا قسم، نمی تواند به شکل پدرم درآید».<sup>۳</sup>

روایت دوم: سعد بن عبدالله اشعری به سند متصل از برید بن

---

۱. همان، ص ۲۳۸.

۲. منظور حمزه بن عمار زبیدی است که شرح حالش در فصل سوم خواهد آمد.

۳. رجال کثی، در مورد محمد بن ابی زینب ابی الخطاب (مقلاص).

معاویه عجلی نقل می‌کند که گفت: حمزه بن عمار زبیدی (بربری) - لعنة الله عليه - به یارانش می‌گوید که اباجعفر (امام باقر علیه السلام) هر شب به نزد من می‌آید. برید می‌گوید: نزد امام باقر رفتم و کلام حمزه را به آن حضرت بازگو کردم. فرمود: «دروغ می‌گوید - خدا لعنش کند - شیطان نمی‌تواند به صورت نبی یا وصی درآید».<sup>۱</sup>

اگرچه احتمال می‌رود این دو روایت در مورد رؤیت در بیداری است، نکته‌ای که مهم است این که شیطان نمی‌تواند به صورت امامان معصوم علیهم السلام درآید چه در خواب و چه در بیداری.

۵. اگر از اشکالات قبلی چشم‌پوشی کنیم باز هم این روایت نمی‌تواند با ظاهر شریعت معارضه کند و در روایات تنها مواردی که با شریعت موافق‌اند، قابل تبعید هستند نه اموری که مخالف شریعت مقدس‌اند؛ چه فرع نمی‌تواند ریشه اصل را برگذند.

کراجکی در کتزالفوائد<sup>۲</sup> می‌نویسد: شیخ مفید در برخی کتبش آورده است: «سخن در مورد خواب مشکل، کوتاهی اهل فکر زیاد و گرفتاری بزرگی است. خواب دیدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان علیهم السلام بر سه نوع است: ۱. یقین بر درستی خواب داریم؛ ۲. یقین بر بطلان خواب داریم؛ ۳. خوابی است که ممکن است صحیح باشد و ممکن است باطل و بدان یقین نداریم. خواب صحیح خوابی است که در آن یکی از معصومین علیهم السلام

۱. این دو روایت را کشی در کتاب رجالش در مورد محمد بن ابی‌زینب ابی‌الخطاب آورده است.

۲. همو، کتزالفوائد، ص ۲۱۱

عمل خوبی انجام می‌دهد یا بدان فرامی‌خواند و یا از گناهی منع می‌نماید و زشتی آن را روشن می‌سازد و یا حرف حقی می‌زند و بدان دعوت می‌کند و یا از باطلی دوری می‌کند و آن را مذمت می‌نماید. اما خواب باطل برخلاف خواب صحیح می‌باشد. نوع سوم خوابی است که شاید صحیح باشد و یا باطل. در آن پیامبر و یا امام امر و نهی نمی‌کنند و در مورد مسائل دینی نیست؛ مثلاً امام در حال ایستاده یا نشسته و یا راه رفتن دیده شود».



**بخش پنجم:**

**نشانه‌ها و حوادث ظهور**

## فصل اول:

### نشانه‌های ظهور

ائمۀ علیهم‌السلام ابتدای غیبت کبری و جدایی شیعه از حجت خدا را تمام شدن دوره نیابت خاصه پس از مرگ نایب چهارم علی بن محمد سمری بیان کرده‌اند. و در مورد انتهای غیبت کبری علامت‌های زیادی بیان فرموده‌اند.

### علامت‌های سال ظهور

ابتدای خروج امام از مکه و بیت‌الله الحرام در روز عاشورا خواهد بود و امام خطبه‌ای خواهد خواند که همه انسان‌ها خصوصاً شیعه منتظر آن می‌باشند. جبرئیل علیه‌السلام و سپس یاران آن حضرت که به تعداد اصحاب بدر هستند، اولین کسانی‌اند که با او بیعت می‌کنند.

### علامت‌های نزدیک به سال ظهور

شیخ صدوق از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: قبل از قیام قائم پنج

علامت آشکار خواهد شد: یمانی، سفیانی، ندای آسمانی، فرو رفتن [عده‌ای] در سرزمین بیداً و قتل نفس زکیه».<sup>۱</sup>

اول: خروج سید حسینی از نسل امام حسین از ناحیه یمن که به او یمانی می‌گویند.

دوم: خروج شخصی از ناحیه شام که ادعا می‌کند عثمان بن عنبسه از نسل بنی‌امیه و ابوسفیان است که به او سفیانی می‌گویند.

سوم: ندای جبرئیل در آسمان است که همه اهل جهان به هر زبان آن را خواهند شنید. این ندا چنین است: حجت ظاهر شده و حق با علی و خاندان اوست. البیان در این مورد روایت می‌کند: در خیمه امام صادق علیه السلام بودم. گوشه خیمه را کنار زد و فرمود: «امر ما (ظهور حجت خدا) روشن تر از خورشید خواهد بود». سپس فرمود: «منادی از آسمان ندا خواهد داد و امام را به نام می‌خواند و ابلیس نیز مانند لیلۃ العقبه از زمین فریاد می‌کشد».<sup>۲</sup>

چهارم: عده‌ای از سربازان عثمانی که از شام به جنگ امام زمان می‌روند، در سرزمین بیداء (نزدیک مدینه) به زمین فرو خواهند رفت.

پنجم: قتل نفس زکیه. او جوانی از سادات حسنی است که پس از بیعت پنهانی با امام زمان علیه السلام برای دعوت اهالی مکه بدان جا می‌رود اما آن‌ها او را می‌کشند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که بین قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و قتل نفس زکیه تنها پانزده شب فاصله است.<sup>۳</sup>

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹.

۲. همان، ص ۶۵۰.

۳. همان، ص ۶۴۹.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امر سفیانی قطعی است و خروج او در ماه رجب است و ندای آسمانی در شب جمعه، ۲۳ رمضان رخ می‌دهد و منادی نام قائم آل محمد (عج) را خواهد برد. گفتم: آیا ندای عمومی است یا خصوصی؟ فرمود: عمومی و همه مردم به هر زبانی خواهند شنید. زراره پرسید: زمانی که نام قائم آل محمد (عج) برده شود آیا دیگر مجال مخالفت باقی خواهد ماند؟ فرمود: ابلیس مردم را به حال خود نخواهد گذاشت او هم ندا می‌دهد و القای شک می‌کند».

و فرمود: «صدای جبرئیل از آسمان و صدای ابلیس از زمین خواهد بود تنها صدای اول را گوش کنید و مواظب باشید که صدای دوم شما را به فتنه نیفکند» و فرمود: «منادی از آسمان در اول روز ندا خواهد داد: حق با علی و شیعیان اوست. سپس ابلیس در انتهای روز از زمین فریاد می‌کشد که حق با سفیانی و پیروانش است که اهل باطل به شک و تردید می‌افتند».<sup>۱</sup>

ششم: خسوف و کسوف. امام باقر علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: «در آستانه این امر (ظهور) دو اتفاق می‌افتد خسوف ماه در پنجم [ماه] و کسوف خورشید در پانزدهم و از زمان هبوط آدم علیه السلام به زمین چنین نشده است که در این هنگام حساب ستاره‌شناسان به هم می‌خورد».<sup>۲</sup>

هفتم: نعمانی در کتاب الغیبة از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «ندای آسمانی و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و رنگارنگ شدن آسمان از

---

۱. همان، ص ۶۵۰.

۲. همان، ص ۶۵۴.

علامت‌های قطعی اند و ندای آسمانی در ماه رمضان خواب را بیدار و بیدار را هراسناک و دختران جوان را از حجله بیرون خواهد کشید.<sup>۱</sup> این روایات علاوه بر علامت‌های حتمی قبلی، آن رنگارنگ شدن آسمان را نیز بیان کرده است.

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «باید فلان خاندان نیز حکومت کنند و سپس اختلاف پیدا کنند و حکومتشان متزلزل گردد و خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب قیام کنند و هر دو مانند اسب مسابقه به سوی کوفه خواهند رفت. تا این که [آن خاندان] به دست خراسانی و سفیانی نابود گردند و هیچ کس از آنان باقی نخواهد ماند». و فرمود: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز رخ خواهد داد و مانند مهره‌ها این حوادث بسیار منظم و پشت سر هم اتفاق خواهد افتاد. و از همه طرف ترس و وحشت هجوم خواهند آورد. وای بر کسی که آن‌ها را تبعیت کند. در این پرچم‌ها هیچ پرچمی از پرچم یمانی برحق نخواهد بود که او پرچم و علامت هدایت است، زیرا او شما را به صاحب‌تان می‌خواند. [قیام] سفیانی و قائم علیه السلام در یک سال می‌باشند».

## فصل دوم:

### شخصیت‌های دوران ظهور

#### مقدمه

در سال‌های اخیر پرسش‌هایی در مورد شخصیت‌های زمان ظهور امام زمان علیه السلام مطرح شده است. از جمله این که آیا ایشان که ستارگان دوران ظهورند، از جانب امام زمان علیه السلام دارند؟ آیا می‌توان گفت ایشان نایب خاص و سفیران آن حضرت‌اند؟

از سویی دیگر باید توجه داشت که در روایات اهل بیت به صورت قطعی نیابت خاص و سفارت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری رد شده و اجماع علمای شیعه امامیه بر آن گواه است.

ستارگان دوران ظهور که در روایات نام و علامت آنان ذکر شده، یمانی، خراسانی، حسنی، شعیب بن صالح، نفس زکیه و... هستند. ایشان پیشگامان ظهور امام هستند. سؤالی که مطرح است این است که آیا ایشان نزد امام عصر (عج) منصب خاصی دارند یا این که صرفاً از ایشان به خوبی یاد شده است؟

## یمانی و حسنی

در برخی روایات مثل روایت نعمانی از ابوبصیر که امام باقر علیه السلام در مورد علائم حتمی و قطعی ظهور، مانند ندای آسمانی جبرئیل در ماه رمضان و بعد از آن فریاد ابلیس لعین و خروج سفیانی و خراسانی سخن می‌گویند، آمده است: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز، پشت سر هم اتفاق می‌افتد و ترس همه جا را فرا می‌گیرد. وای بر کسی که از آنان پیروی کند و در این بین هیچ پرچمی، هدایت‌گرترا از پرچم یمانی نیست که همانا پرچم هدایت است، زیرا او شما را به صاحبان رهنمون می‌کند. وقتی یمانی خروج کند فروش سلاح بر هر مسلمانی حرام است (یعنی همه باید سلاح‌های خود را نگه دارند) و وقتی یمانی خروج کرد به او پیوندند که پرچمش، پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی حلال نیست که از او روی‌گردان شود. هر کس چنین کند از اهل آتش است، زیرا او به حق و راه راست دعوت می‌کند...»<sup>۱</sup> همین حدیث را راوندی هم نقل کرده است.<sup>۲</sup>

در این روایت چند نکته وجود دارد:

نکته اول: خروج یمانی از علائم قطعی و حتمی ظهور امام علیه السلام است و علائم دیگر عبارتند از: ندای آسمانی، حکومت سفیانی در شام و

۱. همان، ص ۲۵۶، ح ۱۳.

۲. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳.

خروج خراسانی (حسنی)؛ بنابراین قبل از ندای آسمانی و حکومت سفیانی در شام کسی نمی‌تواند ادعا کند که یمانی یا خراسانی است؛ به عبارت دیگر محدوده خروج این دو شخص (یمانی و خراسانی) در سال ظهور، همانا ندای آسمانی و فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء و خروج سفیانی است.

**نکته دوم:** مقتضای استدلال روایت در مورد یمانی: «او پرچم هدایت است و او شما را به صاحبان دعوت می‌نماید»، دوری جستن از پرچم حسنی و عدم خلوص دعوت او به مهدی علیه السلام است. در روایت دیگر نیز آمده است که برخی از لشکریان حسنی معتقدند که امامت برعهده کسی است که رهبری و صلاح امور را در دست دارد و نیازی به نص الهی نمی‌باشد و در روایات به آن‌ها زیدیه گفته شده است که این اشاره به اعتقاد آنان دارد نه این‌که واقعاً آن‌ها زیدی مذهب باشند.

به عبارت دیگر، حسنی، یا خراسانی معتقد است که امامت، بر دست گرفتن امور و اصلاح علنی است، در حالی که یمانی آن را به نص الهی بر ائمه علیهم السلام که آخرین ایشان امام مهدی علیه السلام است، می‌داند.

هم‌چنین در روایت آمده است رویگردانی از یمانی حرام است، زیرا او به سوی حق و راه راست و به سوی امام علیه السلام دعوت می‌کند و ملاک در یاری او، میزان و حدود شریعت مقدس است. به بیانی دقیق‌تر روایت دلالت دارد بر این‌که هرگونه عملی بر ضد یمانی که موجب کندی حرکت او گردد، حرام است، زیرا در روایت آمده است: «و لا یحلّ لمسلم أن یلتوی علیه». و بین «یلتوی علیه» و «یلتوی عنه» این تفاوت وجود دارد که اولی



به معنای مخالف است، اما دومی به معنای کناره‌گیری و دوری جستن است.

منظور امام که می‌فرمایند به او بپیوندید، یاری رساندن به اوست و ظاهراً در مورد کسانی است که یمانی را می‌بینند یا در مسیر حرکت او قرار می‌گیرند، زیرا در برخی از روایات آمده است شیعیان برای آماده‌سازی بیعت با امام زمان علیه السلام در مسجد الحرام، به سوی مکه حرکت می‌کنند.

روایت مذکور روشن می‌سازد که علامت یمانی این است که مردم را به صورتی کاملاً واضح و شفاف، به سوی حضرت حجت علیه السلام دعوت می‌کند و برنامه او اعلام نام مبارک امام منتظر و دعوت به سوی ولایت او و طریقه اهل بیت علیهم السلام است.

یکی دیگر از علامت‌های یمانی که روایت بدان اشاره دارد، خروج از سرزمین یمن است که وجه تسمیه اوست. چه بسا یمن، تهامه که قسمتی از سرزمین حجاز است و حتی مکه را نیز دربرگیرد، اگرچه در برخی روایات به صراحت بیان شده است که خروج او از صنعا (در یمن) خواهد بود.

نکته مهم این که از روایات استفاده نمی‌شود که یمانی نایب خاص امام باشد و هیچ اشاره‌ای به این موضوع یا وجود ارتباط و اتصالی خالص میان او و حضرت نشده است. بلکه مدار دعوت او، میزان حق، یعنی اهل بیت علیهم السلام است و او قصد تشکیل حکومت ندارد، بلکه خروج او هم‌زمان با ندای آسمانی است که به یاری امام مهدی علیه السلام دعوت می‌نماید. چنانچه از ظاهر روایت استفاده می‌شود، خروج خراسانی از خراسان

اتفاق می‌افتد و همین علت نام‌گذاری او به خراسانی یا حسنی است. در همین روایت در ابتدا آمده است:

حتى يخرج عليهم الخراساني و السفیانی هذا من مشرق و هذا من مغرب يستبقان الى الكوفة كفرسی رهان هذا من هنا و هذا من هنا حتى يكون هلاك بنی فلان علی ایدیهما؛<sup>۱</sup>

تا این‌که خراسانی و سفیانی خروج کنند یکی از مشرق و دیگری از مغرب. آن دو همانند اسب مسابقه به سوی کوفه می‌تازند یکی از این سو و دیگری از سوی دیگر تا بنی فلان (حکومت وقت) به دست این دو از بین رود.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «پرچم‌های سیاه از خراسان به سوی کوفه خارج می‌شود. وقتی مهدی ظهور نماید، نماینده‌ای برای بیعت نزد آنان می‌فرستد».<sup>۲</sup>

شیخ صدوق روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آمده است امام زمان علیه السلام با ترس یاری می‌شود، و علائم نزدیک شروع ظهور را چنین برمی‌شمرد: «خروج سفیانی از شام، یمانی از یمن، فرو رفتن [الشکر سفیانی] در سرزمین بیداء و قتل یکی از اولاد آل محمد بین رکن و مقام...». گفتنی است این روایت خروج یمانی از سرزمین یمن را به صراحت بیان کرده است.

---

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۵.

نعمانی نیز می نویسد: نزد امام صادق علیه السلام نام سفیانی برده شد. حضرت فرمود:

أنتی یخرج ذلک و لم یخرج کاسر عینه بصنعاء؛

آیا گمان می کنید او (سفیانی) خروج می کند و یمانی در صنعاء خروج نمی کند؟!<sup>۱</sup>

در امالی شیخ طوسی آمده است. «هنگامی که شخصی به ادعای حق طلبی قیام کرد، به امام صادق علیه السلام گفتند: آیا امید دارید که این شخص همان یمانی باشد؟ فرمود: یمانی از دوست داران علی علیه السلام است اما این شخص از علی تبری می جوید»<sup>۱</sup>.

از این روایت فهمیده می شود که یمانی به ولایت اهل بیت علیهم السلام و روش آنان ملتزم است و نکته دیگر این که در زمان ائمه علیهم السلام کسانی با استفاده از اسامی اشخاص مثل یمانی قیام های می کردند، چنان که تاریخ اسلام پر از مدعیان مهدویت است.

در روایتی دیگر که علامه مجلسی در بحار الأنوار، از برخی آثار قدیمی شیعی نقل می کند، امام صادق علیه السلام در مورد ظهور می فرماید: «سپس جوان زیبارویی به نام حسنی از اطراف دیلم قیام می کند و با صدای زیبا می گوید: ای خاندان احمد! آیا ندای مظلوم را از اطراف قبور جواب نمی دهید؟ که مردمانی مانند گنج های خدایی، از طالقان ندای او را لبیک می گویند؛ چه گنج هایی که از طلا و نقره نیست بلکه مردانی فولادین سوار بر اسب هایی

۱. شیخ صدوق، امالی، ص ۶۶۱.

سفید و سلاح بر دست هستند که ظالمان را به درک می‌فرستند تا وارد کوفه می‌شوند و آن‌جا را پایگاه خود برمی‌گزینند. در کوفه خبر ظهور امام مهدی علیه السلام به آنان می‌رسد. به سید حسنی می‌گویند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه اتفاقی در شرف وقوع است؟ می‌گوید: باید نزد او برویم تا بدانیم کیست و چه می‌خواهد. البته به خدا سوگند، حسنی می‌داند که او مهدی است و چنین عمل می‌کند تا یارانش نیز، امام را بشناسند. پس نزد امام مهدی علیه السلام می‌رود و می‌گوید: اگر شما مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هستی پس خوب دستی جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاتم او و زره‌اش و عمامه‌اش (سحاب) و اسبش (یربوع) و شترش (عظبا) و استرش (دلدل) و الاغش (یعفور) و براق و مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام کجاست؟

امام مهدی علیه السلام نشانه‌ها را به سید حسنی می‌نماید. سپس سید حسنی آن خوب دستی را در سنگ قرار می‌دهد، مانند درختی که برگ دارد، می‌شود. البته سید حسنی این کارها را انجام می‌دهد تا یارانش فضیلت امام مهدی علیه السلام را ببینند و با او بیعت کنند. سپس سید حسنی می‌گوید: الله اکبر، دستت را پیش آر تا با تو بیعت نمایم. امام نیز چنین می‌کند و حسنی و تمامی یارانش با امام بیعت می‌کنند مگر چهل هزار نفر از اصحاب مصاحف<sup>۱</sup> که به آن‌ها زیدیه می‌گویند که معتقدند آنچه رخ داده سحری بزرگ بوده است. میان لشکر اختلاف می‌افتد امام منحرفان را سه روز

۱. اصحاب مصاحف احتمالاً کسانی هستند که فقط به قرآن کریم رجوع می‌کنند، بدون این‌که عدل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول داشته باشند.

موعظه می‌کند اما آنان به سرکشی و نافرمانی خود می‌افزایند. امام نیز به قتال با آنان دستور می‌دهند. همه را می‌کشند. سپس به یارانش می‌فرماید: قرآن‌ها را واگذارید تا بر آن حسرت خورند، چنان‌که آن را واژگونه معنا کردند و تحریف نمودند و بدان عمل نکردند.<sup>۱</sup>

**نکته اول:** سید حسنی در ابتدا به صراحت، مردم را به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت نمی‌نماید، بلکه شعار او مبارزه با ستم ستمگران است. به همین دلیل عده‌ای از زیدیه از او تبعیت می‌کنند، البته چنانچه گذشت مراد از زیدیه نوعی توصیف این دسته است. نه این‌که واقعاً از فرقه زیدیه باشند؛ یعنی اعتقاد آنان همانند زیدیه این است که امامت همان تصدی آشکار امور سیاسی و اجتماعی است.

**نکته دوم:** اگرچه روش و شعارهای سید حسنی در ابتدا چندان مستقیم و در راه هدایت نیست، علت آن همانا محیط و جوی است که او در آن اقدام به قیام می‌نماید، اما در نهایت سید حسنی نیز مطیع و فرمانبردار امام علیه السلام می‌شود.

شاهد این مطالب روایتی است که نعمانی در کتاب الغیبة به سندش از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:<sup>۲</sup>

می‌بینم که عده‌ای در مشرق قیام می‌کنند و حق را می‌طلبند که بدان‌ها

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۵۳.

۲. کَانَ بَقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سِيوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ أَمَا أَنِّي لَوْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ لِأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.

داده نمی‌شود. مرتبه‌ای دیگر، حق را می‌طلبند، باز بدان‌ها داده نمی‌شود. وقتی اوضاع چنین می‌شود شمشیرهایشان را بر گردن آن‌ها (حکومت جور) می‌گذارند (یعنی قیام مسلحانه می‌کنند). به ناچار [حکام جور] حق آن‌ها را می‌دهند، اما آنان دیگر قبول نمی‌کنند، تا این‌که حق اقامه گردد و آن را به صاحبان (امام مهدی علیه السلام) بسپارند. کشته‌های آنان شهید محسوب می‌شوند. البته اگر آن زمان را درک نمایم خودم را برای صاحب این امر (امام زمان علیه السلام) حفظ می‌کنم.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام در جمله آخر به حفظ نفس تا زمان ظهور امام توصیه می‌کند و اشاره دارد بر این‌که تا می‌توانی باید از قیام‌های قبل از ظهور، دوری جست، زیرا این قیام‌ها چندان خالص نمی‌باشند و بهترین کار یاری امام در قیام از مکه مکرمه است، حتی اگر رهبر آن قیام، یمانی باشد چه رسد به سایر قیام‌ها. در روایت نعمانی که در مورد ظهور امام و آمدن لشکر سفیانی به کوفه و کشتارهای لشکر او در نهایت شکست اوست، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «در چنین احوالی پرچم‌هایی از خراسان به سرعت به سوی کوفه می‌آیند که برخی از یاران قائم (عج) نیز با آنان می‌باشند».<sup>۲</sup> پس معلوم می‌شود که برخی از یاران امام در سپاه خراسانی هستند.

## نتیجه

روایاتی که در مورد یمانی آمده است به هیچ وجه نیابت خاصه او را از

۱. نعمانی، النبیة، ص ۲۷۳ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۸ و همان، ص ۲۳۸.

سوی امام زمان علیه السلام ثابت نمی‌کند. بنابراین روایات، او فقط مردم را به سوی حق دعوت می‌کند که همانا روش او، روش اهل بیت و ولایت است. او ولایت ایشان و امام مهدی علیه السلام را می‌پذیرد و به هیچ قیامی که خود رهبری آن را برعهده گیرد دعوت نمی‌کند. هم‌چنین در روایات آمده است که قیام او در همان سال ظهور و هم‌زمان با ندای آسمانی و حکومت سفیانی در شام و فرو رفتن لشکر سفیانی در سرزمین بیداء امت و در راه یمن به کوفه رخ می‌دهد. هم‌چنین گفته شده: پس از تحقق علائم مذکور نباید کسی در سدد تضعیف او برآید، زیرا او آشکارا به ولایت اهل بیت و دوری از دشمنانشان و ولایت و امامت حضرت امام مهدی علیه السلام دعوت می‌نماید و باید به یاری او شتافت. اما از سایر روایات چنین برمی‌آید که آنچه بر شیعیان واجب است، رفتن به مکه مکرمه برای آماده‌سازی بیعت با امام و پیوستن به لشکر او است.

در مورد سید حسنی نیز که از خراسان قیام می‌کند، برخی روایات، پرچم او و شعارها و برنامه‌ها و عده‌ای از سپاهیان را که برخی از آنان ستایش نیز شده‌اند، توصیف می‌کنند و بیان می‌کنند که او تسلیم امر امام می‌شود و در مقابل ستمکاران قیام می‌کند اما در هیچ یک از روایات، برای او عنوان رسمی مانند نایب خاص و یا نمایندگی نیامده است.

هم‌چنان که گذشت قیام سید حسنی نیز در همان سال ظهور امام و هم‌زمان با علامت‌های حتمی مثل ندای آسمانی و تسلط سفیانی بر سرزمین شام و فرو رفتن عده‌ای از لشکر او در بیداء می‌باشد.

## نفس زکیه، شعیب بن صالح و سایرین

در روایات، دو شخصیت به عنوان نفس زکیه آمده است:

۱. شخصی که در نزدیکی کوفه به قتل می‌رسد و در روایات کمتر بدان اشاره شده است.

۲. کسی که بین رکن و مقام به قتل می‌رسد. البته در برخی از دعاها به امام مهدی علیه السلام نیز نفس زکیه اطلاق شده است.<sup>۱</sup>

شیخ مفید در کتاب ارشاد در مورد علائم ظهور می‌نویسد:

یکی دیگر از علائم، قتل نفس زکیه در نزدیکی کوفه به همراه هفتاد نفر از انسان‌های صالح و سربریدن مردان هاشمی (از نسل پیامبر) بین رکن و مقام است.<sup>۲</sup>

بنابراین شیخ مفید هر دو را نام می‌برد. اگرچه شخصیت دوم، بیشتر در روایات ذکر شده است، در برخی روایات آمده قتل نفس زکیه بین رکن و مقام از علامت‌های قطعی ظهور امام است و اسم او محمد بن الحسن از نسل امام حسین علیه السلام است که از نزدیک‌ترین یاران امام می‌باشد. قیام او در مکه در فاصله زمانی پانزده روز مانده به ظهور است.

در روایت عمر بن حنظله آمده است: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم علیه السلام رخ می‌دهد: ندای آسمانی و خروج سفیانی و

۱. مهج الدعوات، ص ۵۸ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۷۱.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.



فرورفتن (لشکر سفیانی) و قتل نفس زکیه و یمانی. گفتم فدایت شوم، اگر یکی از اهل بیت قبل از این علامت‌ها قیام کرد آیا ما او را همراهی کنیم؟ فرمود: نه. روز بعد آیه:

﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

اگر ما اراده کنیم. از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد.

را تلاوت کردم و گفتم: آیا منظور همان ندای آسمانی است؟ فرمود: اگر اتفاق افتد دشمنان خداوند - عزوجل - سرافکنده خواهند شد.<sup>۲</sup>

از این روایت روشن می‌شود که قتل نفس زکیه که بین رکن و مقام در مسجدالحرام اتفاق می‌افتد، یکی از علامت‌های قطعی ظهور است و در ندای آسمانی، هشدار بزرگ نهفته است که قبل از رخ دادن علائم حتمی ظهور نباید فریب مدعیان دروغین را خورد. پس مهم‌ترین علامت. ندای آسمانی است.

در روایت دیگری ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: «فدایت شوم، چه زمانی قائم علیه السلام قیام خواهد کرد؟ فرمود: ما اهل بیتی هستیم که تعیین وقت نمی‌کنیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس تعیین وقت کند، دروغ‌گو است و بدان قبل از این امر (ظهور) پنج علامت رخ خواهد داد.

۱. شعراء، آیه ۴.

۲. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۰.

اولین آن‌ها ندای آسمانی در ماه رمضان، سپس خروج سفیانی و خراسانی، قتل نفس زکیه و فرو رفتن در سرزمین بیداء است.<sup>۱</sup>

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سندش از محمد بن مسلم نقل می‌کند: از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: «قائم علیه السلام با رعب [در دل دشمنان] یاری می‌شود و با پیروزی همراه است و طی الارض می‌کند... پرسیدم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، قائم شما چه زمانی قیام می‌کند؟ فرمود: ... زمانی که سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج کند و [لشکر سفیانی] در بیداء فرو رود و قتل یکی از فرزندان آل محمد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام اتفاق افتد که اسمش محمد بن حسن نفس زکیه است و ندای آسمانی به این که حق با او و شیعیان اوست رخ می‌دهد. در این هنگام قائم ما قیام می‌نماید».<sup>۲</sup>

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حکومت اهل بیت پیامبران در آخر الزمان رخ می‌دهد و نشانه‌هایی دارد. وقتی آن‌ها را مشاهده کردید، صبر کنید و خود نگه‌دار باشید، تا این که آن نشانه‌ها به سوی شما آیند... سپس سفیانی پس از تسلط بر شام به سوی کوفه می‌آید و پیروان آل محمد و مردی هم‌نام آن‌ها را به قتل می‌رساند. سپس امام مهدی علیه السلام قیام می‌کند در حالی که شعیب بن صالح نیز زیر پرچم اوست. مردم شام وقتی پشت سر پسر ابوسفیان اجتماع کردند، به سوی مکه می‌روند در این هنگام نفس زکیه و برادرش در مکه

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۹۰ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص

کشته می‌شوند و منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم، فرمانروای شما مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است.<sup>۱</sup>

طبق این روایت نفس زکیه به همراه برادرش به قتل می‌رسند و دیگر این که شعیب بن صالح یکی از فرماندهان سپاه امام مهدی علیه السلام است و نشانه آن نیز آشکار شدنش در آن سپاه و همراه امام است. در روایت عیاشی نیز به نقل از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: «... سپس (امام) از مکه قیام می‌کند و سیصد و چند نفر بین رکن و مقام با او بیعت می‌نمایند و همراهش عهد نبی خدا صلی الله علیه و آله و پرچم و سلاح و وزیرش می‌باشد و منادی از آسمان به نام او ندا در می‌دهد تا همه اهل زمین آن را بشنوند. هم اسم پیامبر است. امر بر شما مشتبه نخواهد شد، زیرا عهد پیامبر اکرم و پرچم و سلاح او و نفس زکیه از اولاد حسین شما را از اشتباه در می‌آورند و اگر باز شک کردید. ندای آسمانی به اسم او و درباره او شما را از شک درخواهد آورد. پرهیز کنید از کسانی که از آل محمد منحرف شده‌اند. برای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پرچمی است و سایرین نیز پرچم‌هایی دارند. زمین‌گیر شو و از سایر پرچم‌ها هرگز تبعیت مکن تا این که مردی از فرزندان حسین علیه السلام عهد نبی خدا و پرچم و سلاح او را همراه دارد. خواهی دید، زیرا عهد نبی خدا (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) به دست علی بن الحسین (امام سجاد) علیه السلام رسید سپس به

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۶۳ و علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷-۲۰۸.

(من) محمد بن علی رسید. هر چه خدا خواهد همان می‌شود.<sup>۱</sup> پس همیشه با آنان (آل محمد) باش و از دیگران دوری گزین.<sup>۲</sup>

طبق این روایت کشته شدن نفس زکیه در مسجد الحرام یکی از نشانه‌های آشکار ظهور امام است.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قائم علیه السلام به یارانش می‌گوید: ای قوم، مکیان مرا نمی‌خواهند اما نماینده‌ای به سوی آن‌ها می‌فرستم تا حجت تمام گردد. امام یکی از یارانش را می‌طلبد و به او می‌فرماید: به مکه برو و به مکیان بگو من فرستاده فلانی به سوی شما هستم که می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و جایگاه رسالت و خلافت و نسل محمد صلی الله علیه و آله و سلاله انبیا هستیم که به ما ستم روا داشتند و از زمان رحلت پیامبر اسلام تاکنون از حق ما جلوگیری کردند. ما از شما یاری می‌طلبیم. وقتی این جوان پیام امام را می‌رساند اهل مکه او را بین رکن و مقام سر می‌برند و او همان نفس زکیه است. وقتی خبر به امام می‌رسد، به یارانش می‌فرماید: به شما خبر داده بودم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند. تا این‌که امام از عقبه طوبی (اطراف مکه) به همراه ۳۱۳ نفر خروج می‌کنند...»<sup>۳</sup>

از این روایت معلوم می‌شود که نفس زکیه، یعنی محمد بن حسن حسینی، نایب خاص امام برای ابلاغ پیامش به اهل مکه است. البته

۱. اشاره به این مطلب دارد که این امر الهی پس از من دست به دست خواهد گشت تا به حضرت

صاحب الزمان برسد. اما نام سایر امامان را به جهت تقیه و سایر جهات نمی‌برد.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷ و علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲-۲۲۴.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

این واقعه پس از ندای آسمانی که اعلام ظهور ابتدایی امام در ماه رجب یا رمضان است، اتفاق می‌افتد اما ظهور نهایی امام موقعی است که پشت به کعبه بیعت می‌گیرد. این سرآغاز حکومت جهانی امام است.

شیخ طوسی در کتاب الغیبة از حدلم بن بشیر نقل می‌کند: «به امام علی بن حسین عرض کردم، قیام مهدی را توصیف و علائم و نشانه‌های آن را معرفی فرمایید؟ فرمود: «قبل از قیام او مردی به نام عوف سلمی تکریتی در جزیره العرب خروج می‌کند و در مسجد دمشق کشته می‌شود. سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌نماید و پس از او، سفیانی ملعون از وادی یابس»<sup>۱</sup>.

بنابراین روایت ابتدای کار شعیب بن صالح، شهر سمرقند است و ممکن است عوف سلمی از شیعیان اهل بیت نباشد، زیرا تکریتی است و دایره قیامش شهرهای غیر شیعی است.

نعمانی در کتاب الغیبة از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: «قبل از این امر (ظهور امام علیه السلام)، (خروج) سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح رخ خواهد داد. چگونه غیر از این می‌گویند»<sup>۲</sup>.

در این روایت اشاره امام به کسانی است که در آن زمان خروج می‌کردند و ادعا می‌نمودند که قائم آل محمد هستند. علاوه بر این که روایت مذکور مفاد روایت قبلی در مورد خروج شعیب بن صالح قبل از

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۴ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۳ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳.

نهضت مهدوی از مکه مکرمه را تأیید می‌کند، زیرا شعیب یکی از فرماندهان قیام امام از مکه است.

در کتاب مختصر بصائر الدرجات در حدیث ظهور امام مهدی علیه السلام که از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است، در مورد خروج حسنی جوان زیباروی دیلمی و حمایت مردانی از طالقان که بسان پاره‌های فولاد می‌باشد، آمده است: «... می‌بینم آن‌ها را بر اسب‌هایی مسابقه‌ای که سلاح بر دست که از شوق جنگ مانند گریز فریاد می‌زنند و فرمانده آنان مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است.... سپس سید حسنی به همراه آن‌ها وارد کوفه می‌شود که بیشتر اهل زمین را بدین وسیله تحت پرچم خود درمی‌آورد و آن‌جا را پایگاه قرار می‌دهد...»<sup>۱</sup>

در این روایت ابتدای حرکت شعیب بن صالح، از سمرقند و قیامش تحت لوای سید حسنی در ناحیه دیلم در شمال ایران ترسیم می‌شود و او فرمانده سپاه سید حسنی می‌گردد. البته شعیب بن صالح پس از ندای آسمانی و سایر علائم حتمی ظهور مدت کمی نزد سید حسنی می‌ماند و بعد برای ملحق شدن به سپاه امام به مکه مکرمه می‌رود و این برداشت با توجه به روایت عمار که گذشت، قابل توجه است.

نکته دیگر این که شعیب بن صالح اصالتاً از بنی تمیم است و در مورد محل تولدش نیز دو احتمال وجود دارد، یا در دیلم به دنیا می‌آید که ابتدای

۱. علامه حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷۷-۱۹۲ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳،

قیامش نیز از آن جااست مانند سید حسنی و یا در سمرقند و بعد در دیلم قیام می‌کند.

از سوی دیگر احتمال می‌رود که دو نفر به نام شعیب بن صالح وجود داشته باشد: یکی تحت لوای امام علیه السلام و دیگری کسی است از سمرقند حرکت می‌کند و در دیلم (شمال ایران) امیر سپاه سید حسنی می‌شود.

این احتمال را راوندی نیز طبق روایتی مطرح کرده است و آن روایت ابن بابویه به سندش از امام حسین علیه السلام است: «خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم. ابی بن کعب نیز آن جا بود. به من فرمود: آفرین بر تو ای زینت آسمان‌ها و زمین.... سپس در مورد امام مهدی علیه السلام از اولاد حسین و قیام او تذکر داد و فرمود: «در حالی قیام می‌کند که جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ و شعیب از جلو او را همراهی می‌کنند».<sup>۱</sup>

قطب‌الدین راوندی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «ابن بابویه در مورد شعیب بن صالح در کتاب نبوت نقل می‌کند: هشام بن عبدالملک دستور داد چاهی در رصافه حفر نمایند. جمجمه مردی که لباس سفید بر تن داشت نمایان گشت. روی کفنش نوشته شده بود من شعیب بن صالح فرستاده نبی خدا شعیب علیه السلام به سوی قومش می‌باشم. آن‌ها مرا زدند و کشتند و در این جا انداختند».<sup>۲</sup>

راوندی قبل از این روایت شعری در مدح امام مهدی علیه السلام نقل می‌کند.

۱. راوندی، خراج و جرایح، ج ۲، ص ۵۵۱.

۲. همان، ص ۵۵۲.

و قامَ بئُوَ لَيْثٍ بَنَصْرِ ابْنِ أَحْمَدَ

يَهْزُونَ أَطْرَافَ الْقَنَا وَ الصَّفَائِحِ

تَعْرِفَهُمْ شَعَثُ النَّوَاصِي يَقُودُهَا

مِنَ الْمَنْزِلِ الْأَقْصَى شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ<sup>۱</sup>

در صورت صحت این روایت، دیگر دلیلی وجود ندارد  
شعیب بن صالحی که در رأس سپاه امام مهدی علیه السلام است همان باشد که از  
سمرقند خروج می‌کند و امیر سپاه حسنی می‌شود و شاید شعیب بن صالح  
همان پیامبری باشد که در قرآن نیز از او یاد شده است، زیرا می‌دانیم که به  
همراه امام، خضر و الیاس نیز خروج می‌کند، چنان‌که عیسی بن مریم نیز در  
نماز به امام اقتدا می‌کند.

به هر حال در هیچ روایتی اشاره‌ای به نیابت و نمایندگی رسمی  
شعیب بن صالح از سوی امام و قبل از ظهور وجود ندارد. علاوه بر این که  
قیام شعیب بن صالح در همان سال ظهور و یکی از علامت‌های حتمی  
ظهور امام است. در مورد نفس زکیه نیز اگرچه او نماینده رسمی امام است،  
بنابر روایات این نمایندگی از پانزده روز قبل از بیعت امام نزد رکن در  
مسجد الحرام، تجاوز نمی‌کند. به هر حال آنچه گذشت برخی از روایاتی  
بود از فریب مدعیان دروغین هشدار می‌داد؛ مدعیانی که از چهرهای  
درخشان سال شهر مانند یمانی و سید حسنی و نفس زکیه و مانند این‌ها

---

۱. و شیرزادگان به یاری فرزند احمد (امام مهدی علیه السلام) قیام می‌کنند و تمامی مناطق را به جنبش  
درمی‌آورند. پریشان احوال‌ها آن‌ها را خوب می‌شناسند. و از راه دور شعیب بن صالح آن‌ها را  
رهبری می‌کند.



سوءاستفاده می‌کنند. حتی برخی از این مدعیان دروغین در زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام ادعا می‌کردند، نفس زکیه‌اند؛ مانند برخی حرکتهای انقلابی که از سوی سادات حسنی مثل محمد بن عبدالله رخ داد. هم‌چنین سوءاستفاده از نام یمانی، در روایت شیخ طوسی از هشام از امام صادق علیه‌السلام آمده است که بیان شد.<sup>۱</sup>

---

۱. شیخ طوسی، امالی، مجلس ۹ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵.

## فصل سوم:

### چند توصیه مهم

روایات ظهور به چند مطلب توصیه و تأکید دارند.

#### توصیه اول

ندای آسمانی به اسم امام مهدی علیه السلام و خبر ظهور او، و خروج سفیانی و تسلط او بر شام، هرگونه شک و شبهه را در مورد کسانی که ادعاهای باطل می‌کنند، روشن می‌سازد.

#### توصیه دوم

روایاتی که در مورد یمانی، سید حسنی و شعیب بن صالح آمده است، هرگونه نیابت خاص یا نمایندگی رسمی آنان را از سوی امام نفی می‌کند. البته در مورد نفس زکیه باید گفت: اگرچه او نماینده امام خواهد شد اما این اتفاق پس از ندای آسمانی و خروج سفیانی خواهد بود و تنها پانزده روز به طول می‌انجامد.

### توصیه سوم

برخی اشخاص و گروه‌ها تلاش خواهند کرد، خود را به نام مهدی علیه السلام یا به نام کسانی که در زمان ظهور، قیام می‌کنند (مثل سید حسنی، یمانی، نفس زکیه و شعیب بن صالح) معرفی نمایند و بنابر روایات برخی صریحاً و برخی با کنایه و اشاره چنین می‌کنند.

مفضل بن عمر نخعی می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمود: <sup>۱</sup>

«هوشیار باشید! به خدا سوگند، امام شما سال‌های طولانی غایب می‌گردد و مردم امتحان می‌شوند. تا این‌که برخی می‌گویند. او مرده یا هلاک شده است و چشمان مؤمنان بر او گریان است. مانند کشتی گرفتار موج دریا، زیر و رو می‌شوید. هیچ کس نجات پیدا نمی‌کند، مگر آن‌که با خدا پیمان بسته و خداوند در قلبش ایمان را محکم گردانده باشد و او را با روح خود کمک نماید. در آن زمان دوازده پرچم فریب بلند خواهد شد که معلوم نمی‌شود کدام پرچم حق است. در ادامه مفضل بن عمر گریه می‌کند. امام از او می‌پرسند: چرا گریه می‌کنی؟ می‌گوید: چگونه گریه نکنم که می‌فرمایید دوازده پرچم فریب که معلوم نیست کدام پرچم حق است برافراشته می‌شود. ما چه کنیم؟ امام در این هنگام به خورشید نگریستند و

۱. ایاکم و التنویه، أما والله لیغیبن إمامکم سنیناً من دهرکم، ولیمتخص حتی یقال مات أو هلك بای واید سلك ولتدمعن علیه عیون المؤمنین و لتکفأن كما تکفأ السفن فی أمواج البحر، فلا ینجو الا من أخذ الله میثاقه وکتب فی قلبه الإیمان وأتده بروح منه و لتعرفن اثنتا عشرة رأیه مشتبهة لا یدری آی من آی.

فرمودند: «آیا خورشید را می‌بینی؟ مفضل جواب داد: بلیه. امام فرمود: به خدا قسم، امر ما از این خورشید واضح‌تر است»<sup>۱</sup>.

شیخ طوسی<sup>۲</sup> و نعمانی<sup>۳</sup> نیز دو روایت به این مضمون نقل کرده‌اند که بنا بر آن در برخی قیام‌ها با شعارهای اصلاح‌طلبانه و به نام مهدویت (صراحتاً یا کنایتاً) رخ خواهد داد و قضیه قیام امام برای مردم مشتبه می‌شود که در این جا ائمه علیهم‌السلام ضابطه نهضت و قیام امام مهدی علیه‌السلام را روشن ساخته‌اند: ظهور امام مهدی علیه‌السلام در کمال وضوح و بدون اشتباه رخ می‌دهد، زیرا قبل از ظهور برخی نشانه‌های الهی، مانند ندای آسمانی و فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء، پس از تسلط سفیانی بر شام اتفاق خواهد افتاد. البته این روایات هشدار می‌دهند که، در دوران غیبت، برای شیعیان، امتحان سختی در پیش است و تنها کسانی بر ولایت ائمه باقی می‌مانند که خداوند دل‌هایشان را محکم گردانیده باشد.

در این مورد امام صادق علیه‌السلام فرمود: «قائم ما خروج نمی‌کند مگر این که دوازده نفر از بنی‌هاشم خروج کنند و مردم را به سوی خویش دعوت نمایند»<sup>۴</sup>. شیخ مفید نیز این روایت را در کتاب ارشاد نقل کرده است.<sup>۵</sup> البته بعید نیست کسانی که منسوب به بنی‌هاشم‌اند، حرکت‌هایی

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۲۷.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۳۸.

۳. نعمانی، الغیبة، ص ۱۵۲.

۴. الغیبة، ص ۴۳۷ و علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹.

۵. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۲.

اصلاحی کنند و هدف اصلی ایشان سیطره و حکومت باشد، چنانچه قبل از این، بنی عباس که منسوب به بنی هاشم بودند چنین کردند و با شعار «رضا من آل محمد» و جلوگیری از ظلم و ستم به اهل بیت پیامبر و شیعیان، قیام نمودند اما پس از تسلط بر اوضاع، حفظ حکومت محور و غایت اصلی کارهایشان قرار گرفت، به گونه‌ای که هیچ چیز را بر آن مقدم نمی‌دانستند. یکی دیگر از حوادث عجیب روزگار این است که منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) که به ظلم و ستم به شیعیان و اهل بیت و قتل ایشان معروف است شعار یاری مهدی اهل بیت را سر می‌دهد و علامت‌های ظهور را منتشر می‌کند. شیخ طوسی در کتاب الغیة و مفید در کتاب ارشاد و کلینی در کافی از اسماعیل بن حسام نقل می‌کنند: «روزی منصور دوانیقی به سیف بن عمیره گفت: ای سیف، باید منادی از آسمان به اسم یکی از فرزندان ابوطالب ندایی بلند کند. گفتم: آیا این مطلب را کسی روایت کرده است. گفت: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، شنیدم که می‌گفت: باید منادی از آسمان نام مردی را ببرد. گفتم: ای امیرالمؤمنین! من این حدیث را تاکنون نشنیده بودم. گفت: ای سیف، اگر چنین اتفاقی رخ دهد، من اولین کسی هستم که او را پاسخ می‌گویم. این را یکی از پسرعموهایم روایت کرده است. گفتم: کدام یک گفت: یکی از اولاد فاطمه علیها السلام. سپس ادامه داد: ای سیف، اگر من این را از ابو جعفر محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) نشنیده بودم از همه اهل دنیا نیز نمی‌پذیرفتم، ولی چه کنم که او محمد بن علی علیه السلام است»<sup>۱</sup>.

۱. شیخ طوسی، الغیة، ص ۴۳۳ و شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۷۰ و کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵۵.

بنابراین منصور عباسی هم با همه خودرأیی در حکومت، به شعار ظهور امام تمسک می‌جوید.

در روایتی دیگر، کلینی از حسین بن ابوالعلاء نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «جف ابیض پیش من است. گفتم: چه چیزی در آن است؟ فرمود: زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السلام. البته قرآن نیست اما در آن همه احتیاج مردم به ما، وجود دارد، اما ما به هیچ کسی احتیاج نداریم؛ حتی جَلْدَة (حکم حد شرعی) نصف جلده و ربع جلده و ارش خلدش نیز در آن [کتاب] وجود دارد. علاوه بر این‌ها جفر احمر نیز نزد من است. گفتم: در جفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح، که برای جنگ و خونریزی باز می‌شود و صاحب سیف (امام زمان علیه السلام) آن را برای قتل استفاده می‌کند.

عبدالله بن ابی یعفر گفت: اصلحک الله، آیا بنی الحسن (مراد برخی از نوادگان امام حسن مجتبی) این را می‌دانند؟ فرمود: «به خداوند سوگوند می‌دانند، چنان‌که شب و روز را می‌شناسند، اما آنان حسودند و با انکار حق به دنبال دنیا می‌روند که اگر حق خویش را با حق طلب کنند بر ایشان بهتر است»<sup>۱</sup>.

از ظاهر روایات چنین برمی‌آید که سؤال ابویعفر اشاره به قیام مسلحانه امام مهدی علیه السلام (از اولاد امام حسین) دارد، در حالی که دسته‌ای سادات حسنی با استفاده از شعار مهدویت قیام می‌کردند. مانند قیام

مسلحانه برخی از آنان به عنوان نفس زکیه که یکی از اشخاص مرتبط با ظهور مصلح موعود که زمین را پر از عدل و داد می‌کند می‌باشد و با این که سادات حسنی از جهت خانوادگی از بنی‌العباس به اهل بیت نزدیک‌تر بودند، اما حق خویش (ایستادگی در برابر ظلم بنی‌عباس) را راهی غیر صحیح می‌طلبیدند.

شیخ مفید نیز در مورد علائم ظهور نقل می‌کند: «از علامت‌های ظهور خروج شصت دروغ‌گوست که همگی ادعای نبوت می‌کنند و دوازده نفر از آل ابی‌طالب که همگی ادعای امامت می‌نمایند».<sup>۱</sup> یا روایت نعمانی از امام صادق علیه السلام: «قائم علیه السلام قیام نخواهد کرد مگر این که دوازده نفر قیام کنند و همگی ادعای رؤیت امام را دارند، در حالی که امام، آنان را تکذیب می‌نماید».<sup>۲</sup>

یعنی امام علیه السلام پس از قیام، آنان را تکذیب می‌کند. البته در روایتی که علامه مجلسی<sup>۳</sup> در بحار الأنوار از نعمانی نقل کرده است لفظ «فیکذبونهم» آمده است؛ یعنی مردم ادعای این دوازده نفر را تکذیب می‌کنند.

در روایت نعمان از ابو‌خالد کابلی که در مورد مشخصات امام سؤال شده است، حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند: «ابو‌خالد این مشخصات را برای چه می‌پرسی؟ ابو‌خالد جواب می‌دهد: می‌خواهم او را به اسم بشناسم. امام می‌فرماید: سؤال سختی از من پرسیدی. سؤالی که

۱- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۰.

۲- نعمانی، الغیة، ص ۲۷۷.

۳- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۴.

تاکنون به کسی جواب آن را نگفته‌ام. اگر به کسی گفته بودم به تو نیز می‌گفتم. در مورد کسی پرسیدی که حتی اگر اولاد فاطمه علیها السلام او را بشناسند می‌خواهند قطعه قطعه‌اش کنند»<sup>۱</sup>.

### توصیه چهارم

در روایات ظهور از تعیین وقت جلوگیری و نهی شده است و هم‌چنین کسانی که تعیین وقت می‌کنند دروغ‌گو معرفی شده‌اند. در این روایات بیان شده است که وقت ظهور بر همگان مخفی است. حتی در برخی از آن‌ها امکان وقوع تغییر در علامت‌های حتمی ظهور بیان شده است. البته در اصل ظهور امام علیه السلام هیچ تغییر و بدایی حاصل نمی‌شود که وعده خداوند حتمی است.

این مطلب شعار تمامی مدعیان را باطل می‌نماید، زیرا ادعای تعیین وقت، مدعی را به دردسر می‌اندازد، اگرچه به انگیزه صید ساده‌دلان و غافلان صورت گیرد.

یکی از آن روایات را نعمانی به واسطه معتبر از محمد بن مسلم چنین نقل می‌نماید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد! هر کس به تو خبر داد که ما تعیین وقت کردیم او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس تعیین وقت نمی‌کنیم»<sup>۲</sup>.

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۲۸۹.



در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند: «خداوند ابا دارد مگر این که تعیین وقت دروغ گویان را رسوا می سازد»<sup>۱</sup> یا: «زمان این امر را (ظهور) معین نمی کنیم»<sup>۲</sup>.

یا روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام که گفت: فدایت شوم، قائم علیه السلام در چه زمانی خروج می کند؟ حضرت فرمود: «ما اهل بیت تعیین وقت نمی کنیم که وقت گذاران دروغ می گویند. ای ابو محمد، قبل از این امر (ظهور) پنج علامت رخ می دهد. ندا در ماه رمضان، خروج سفیانی، خروج خراسانی، قتل نفس زکیه و خسف بیداء (فرو رفتن لشکر عثمانی در سرزمین بیداء). قائم خروج نمی کند مگر وقتی که منادی از میان آسمان و در شب ۲۳ رمضان به نام او ندا دهد. گفتم: به چه ندا می دهد؟ فرمود: به اسم او و پدرش. [می گوید:] آگاه باشید فلانی فرزند فلانی قائم آل محمد است. از او فرمان برید. این ندا را همه موجودات زنده می شنوند و حتی هر کس خوابیده باشد بیدار می شود و به حیاط خانه اش می آید و عروس از حجله بیرون می آید و قائم پس از این خروج می کند و این ندای جبرئیل است»<sup>۳</sup>.

این روایت مانند چنین روایت دیگر تصریح می کند که نامعلوم بودن وقت ظهور امام علیه السلام یکی از اعتقادات مذهب اهل بیت است و چند علامت حتمی ظهور وجود دارد که آشکارترین آنها ندای آسمانی و خروج سفیانی است.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

نعمانی از استادش شیخ کلینی روایت می‌کند که عبدالرحمن بن کثیر گفت: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که مهزم خدمت آن حضرت رسید و گفت: فدایت شوم، آن امری که ما انتظارش را می‌کشیم چه زمانی رخ خواهد داد؟ فرمود: ای مهزم، وقت‌گذاران دروغ می‌گویند و عجله‌کنندگان هلاک می‌شوند و کسانی که تسلیم‌اند نجات می‌یابند».<sup>۱</sup>

فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «گفتم کی این امر (ظهور) رخ می‌دهد؟ فرمود: وقت‌گذاران دروغ می‌گویند. وقت‌گذاران دروغ می‌گویند. موسی علیه السلام چون به دیدار خداوند (در کوه طور) رفت، به امتش وعده داد که سی روز به طول می‌انجامد. زمانی که خداوند ده روز بر این سی روز افزود، امتش گفتند: موسی برخلاف وعده‌اش عمل کرد و کردند آنچه کردند. اگر ما چیزی را پیش‌بینی کردیم و رخداد بگویید خداوند راست گفت و اگر چیزی را پیش‌بینی کردیم و خلافش شد، باز بگویید خداوند راست گفت. در این صورت دوبار اجر می‌برید».<sup>۲</sup>

از ذیل روایت مذکور چنین برمی‌آید که حتی ممکن است علامت‌های حتمی ظهور نیز تغییر کند، چنانچه ممکن است وقت ظهور تغییر کند. داود بن ابوالقاسم می‌گوید: «نزد امام جواد علیه السلام بودم. در مورد سفیانی صحبت به میان آمد و این‌که در روایت آمده، امری حتمی است. گفتم: آیا خداوند در امر حتمی نیز تغییر می‌دهند؟ فرمود: بله. گفتم: می‌ترسیم که

۱. همان، ص ۲۹۴.

۲. همان.

خداوند در مورد قائم (آل محمد) نیز تغییر دهد. فرمود: قائم وعده قطعی خداست.<sup>۱</sup>

### توصیه پنجم

آنچه از این روایات برمی آید، صبر و استقامت در دوران فتنه و امتحان غیبت کبری است. ابوبصیر در این مورد می گوید: از امام محمدباقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «به خدا سوگند جدا می شوید، به خدا سوگند که خالص می شوید. به خدا سوگند که غربال می شوید، چنان که زوان<sup>۲</sup> از گندم جدا می شود».<sup>۳</sup>

عبدالله بن یعفور می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «وای بر طاغیان عرب، از شر آنچه بر سرشان فرود خواهد آمد. گفتم: فدایت شوم، چه تعدادی از عرب ها به همراه قائم (آل محمد صلی الله علیه و آله) هستند؟ فرمود: تعداد کمی. گفتم: به خدا سوگند که بسیاری از آنان این قضیه (ظهور) را نقل می کنند. فرمود: باید که مردم خالص گردند و جدا شوند و غربال گردند و عده زیادی از غربال خارج می شوند».<sup>۴</sup>

در روایات دیگری به امام گفتند: «پیروان و شیعیان او (امام مهدی علیه السلام) زیادند. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر تعداد سیصد و اندی کامل گردند آن که

۱. همان، ص ۳۰۲ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰.

۲. دانه هایی تلخ که شبیه گندم است در گندم زارها می روید.

۳. نعمانی، همان، ص ۲۰۵.

۴. همان، ص ۲۰۴.

می‌طلبیدش می‌آید. اما شیعه ما کسی است که صدایش از گوشش و دشمنی‌اش از خودش به دیگری تجاوز نمی‌کند و مدح ما را آشکار نمی‌گوید (تقیه می‌کند) و با ما دشمنی و بغض نمی‌ورزد و عیب ما نمی‌جوید و بی‌ادبانه با ما صحبت نمی‌کند و اظهار دوستی ما نمی‌کند، در حالی که بغض ما را داشته باشد. و اظهار بغض ما نمی‌کند در حالی که ما را دوست داشته باشد. گفتم: پس با این عده که می‌گویند شیعه هستیم چه باید کرد؟ فرمود: در بین آنان جدایی و خلوص و تبدیل رخ خواهد داد. آنان نابود می‌شوند و کشته خواهند شد و میانشان اختلاف می‌افتد. بدانید که شیعیان ما مانند سگ زوزه نمی‌کشند و مانند کلاغ طمع نمی‌ورزند و دست خود به گدایی دراز نمی‌کنند حتی اگر از گرسنگی بمیرند.<sup>۱</sup>

### توصیه ششم

این روایات هشدار می‌دهند که در دامن مدعیان دروغین گرفتار نشویم؛ کسانی که مدعی قیام اصلاحی امام مهدی علیه السلام هستند. در این باره، روایت عیاشی از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام که امام فرمود: «زمین‌گیر شو حتی دست و پایت را هم حرکت مده (هیچ‌گونه فعالیتی مکن) تا علامت‌هایی که بیان می‌کنم را ببینی». پس حضرت علامت‌های حتمی ظهور را بیان می‌کند و در ادامه می‌فرماید: «از کسانی که از آل محمد علیهم السلام رویگردان شده‌اند، به دور باش و هیچ‌کدام را پیروی مکن تا این‌که مردی

از اولاد حسین علیه السلام که با او عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پرچم و سلاح اوست...  
بینی»<sup>۱</sup>.

در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: <sup>۲</sup> «قائم [آل محمد علیهم السلام] قیام نمی کند، مگر زمانی که چشم دنیا کور شود و قرمزی در آسمان آشکار گردد و این قرمزی اشک های فرشتگان عرش الهی بر اهل زمین است تا این که عده ای پست فطرت که به سوی فرزندم دعوت می کنند، قیام می نمایند و آن ها از فرزندم سخت دورند. آنان گروهی پست و رذل اند که بر مردم شرور مسلط اند، اما در مقابل ظالمان و حاکمان خاضع اند»<sup>۳</sup>.

در روایت دیگر، امام باقر علیه السلام می فرماید: «ای جابر، ملازم زمین شو و هیچ حرکتی مکن، تا موقعی که علامات را که بیان می کنم اتفاق افتد»<sup>۴</sup>.  
سپس امام باقر علیه السلام علامت های ظهور را فرمودند.

ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: «انگار می بینم که عده ای از شرق قیام می کنند، اما باز حقشان داده نمی شود. در این هنگام دست به شمشیر می شوند و شمشیرهایشان را بر گردن آنان (حاکمان) می نهند. آنچه را طلب کرده بودند می دهند. آنان قبول نمی کنند و به قیام خود شدت می بخشند و آن را به صاحب شما (امام مهدی علیه السلام) می دهند.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲-۲۲۴.

۲. لا یقوم القائم حتی تنفأ عین الدنیا و تظهر الحمرة فی السماء و تلک دموع حملة العرش علی أهل الأرض و حتی یظهر فیهم قوم لاخلاق لهم یدعون لولدی و هم براء من ولدی تلک عصابة ردینة لاخلاق لهم علی الأشرار مسلطة و للجبابرة مفتنة و للملوك مبيرة.

۳. نعمانی، النبیة، ص ۱۴۰ و علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶.

۴. همان، ص ۲۷۹ و همان، ص ۲۳۷.

کشته‌های آنان شهید هستند. البته اگر من آن زمان را درک می‌کردم، خودم را برای صاحب این امر (امام زمان) علیه السلام حفظ می‌نمودم.<sup>۱</sup>

به احتمال زیاد این روایت در مورد سید حسنی خراسانی است، زیرا او از شرق (خراسان یا دیلم) ظاهر می‌گردد و هم اوست که پرچم قیامش را در کوفه به امام علیه السلام می‌سپارد و برخی از سپاهیان او از یاران قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند. او زمین را از ظلم و ستم پاک می‌گرداند تا به کوفه برسد. در عین حال امام باقر علیه السلام توصیه می‌کنند که شیعیان نیرو و قدرت خویش را برای یاری امام مهدی علیه السلام نگه دارند و از لشکر حسنی نیز دوری جویند. چنان که گذشت برخی از لشکر حسنی زیدی مسلک‌اند و از اطاعت امام علیه السلام سرپیچی می‌کنند.

می‌توان چنین برداشت کرد که فکر غالب لشکر حسنی در مورد امامت، عهده‌دار شدن اصلاح امور است (و نه نص الهی). در برخی از روایات دیگر نیز آمده است که پرچم یمانی به هدایت نزدیک‌تر است، زیرا یمانی صراحتاً به سوی امام دعوت می‌کند و اعتقاد یمانی به امامت، با نص الهی و محدود به دوازده تن است، برخلاف سید حسنی که معتقد است امامت کند، به تصدی آشکار جهت اصلاح امور امت و روایت از این اعتقاد با نام زیدیه اسم برده شده است و مراد، اعتقاد و مرام زیدی است نه وجود زیدیه در لشکر سید حسنی. یونس بن یعقوب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «موقعی که سفیانی شورش کند، لشکری به سوی ما و

لشکری به سوی شما گسیل می‌دارد. در این هنگام حتی با سختی و مشقت خود را به ما برسانید»<sup>۱</sup>.

بنابر این روایت، همچون روایت قبلی، امام علیه السلام نهضت و آماده سازی برای قیام را منحصر در شخص امام مهدی علیه السلام می‌داند؛ یعنی شیعیان نیروی خود را برای قیام امام ذخیره کنند و در سایر قیام‌ها و حرکت‌ها شرکت نکنند.<sup>۲</sup>

در روایت دیگری، امام باقر علیه السلام به برید می‌فرماید: «ای برید، از گروه اصهب (سرخ و سفید موی) دوری کن. گفتم: اصهب چیست؟ فرمود: همان ابقع (رنگارنگ و پیس) است. گفتم: ابقع چیست؟ فرمود: یعنی لک و پیس و به سفیانی نزدیک مشو، و از دو فراری از فلان طایفه که به مکه می‌آیند، برحذر باش که اموال مردم را به ناحق قسمت می‌کنند و خود را شبیه قائم (آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کنند. از منحرفان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز برحذر باش»<sup>۳</sup>.

علامه مجلسی در ذیل این روایت می‌گوید: مراد از منحرفان همان زیدیه‌اند که سست عقیده‌اند و چون از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام محسوب می‌شوند به آل محمد منسوب شده‌اند.

به هر حال این روایات بیان می‌کند که در قیام‌هایی از قبیل اصهب و

۱. همان، ص ۳۰۶ و همان، ص ۲۵۳.

۲. البته واضح است که این دستورها در مورد حوادث نزدیک به ظهور امام و پس از شنیدن ندای آسمانی است.

۳. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹.

سفیانی که در شام به وقوع می‌پیوندد، شعار فریبنده اصلاح‌طلب و هدایت‌گری سر داده می‌شود که موجب گمراهی عده‌ای را فراهم می‌سازد. البته این جدایی از قیام‌هایی است که شعارشان پیوند با حرکت اسلامی حضرت مهدی علیه السلام است.

سدیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای سدیر، ملازم خانه‌ات شو و این کار را آنقدر در طول شب‌ها و روزها ادامه بده تا خبر شورش سفیانی را بشنوی. در این موقع به سوی ما آی، ولو بر روی زانو (به هر سختی که شده)». <sup>۱</sup> حضرمی شبیه این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و در ادامه امام می‌فرماید: «وقتی سفیانی در شام ظاهر شد، به سوی صاحب‌تان (امام زمان علیه السلام) کوچ کنید». <sup>۲</sup>

در روایتی دیگر، فضل‌کاتب می‌گوید: «برخی از اصحاب امام صادق علیه السلام آهسته با هم گفت‌وگو می‌کردند. امام فرمود: در مورد چه چیزی مخفیانه صحبت می‌کنید؟ <sup>۳</sup> بدانید که خداوند با عجلهٔ بندگانش عجله نمی‌کند و جابه‌جایی کوه راحت‌تر از زوال حکومتی است که اجلش فرا نرسیده باشد. سپس فرمود: او فلان، فرزند فلان (هفتمین)، فرزند فلان است. گفتم: چه علامتی میان ما و او وجود دارد، فدایت شوم؟ فرمود: ای فضیل، از جای خود حرکت مکن، تا موقعی که سفیانی شورش کند. وقتی

۱. همان، ص ۲۷۱.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. به احتمال زیاد و با توجه به ذیل حدیث، اصحاب امام در مورد ظهور قائم آل محمد علیهم السلام و سقوط حکومت وقت گفت‌وگو می‌کردند.



او شورش کرد، به سوی ما آید - سه بار فرمود: - و این از علائم قطعی است.<sup>۱</sup>

روایت مذکور در مورد قیام ابومسلم خراسانی علیه بنی امیه و توافق او با بنی عباس پس از ناامید شدن از اجابت دعوتش از سوی امام صادق علیه السلام و سادات حسنی است.

در روایتی دیگر، ابو جارود از امام باقر علیه السلام می خواهد که نصیحتش کند. حضرت می فرماید: «تو را به رعایت تقوای الهی و این که در این شورش عمومی ملازم خانه باشی، توصیه می کنم. خوارج ما بر حذر باش که به جایی نمی رسند و بدان که بنی امیه حکومتی دارند که تا اجلس فرا نرسد، مردم نمی توانند از آن جلوگیری کنند و برای اهل حق دولتی است که در وقت خودش، خداوند برای هر کدام از ما اهل بیت اراده کند، خواهد داد. هر کس از شما آن ایام را دریابد همراه ما به اوج می رسد و اگر قبل از آن بمیرد ضعیف خواهد بود. بدان که هیچ گروهی برای دفع ظلم و یاری دین قیام نخواهند کرد مگر این که خودخواهی و گرفتاری های آنان را به زمین خواهد زد و شکست می خورند. تا این که گروهی که در بدر، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بودند قیام می کنند. آنان هر کس را بکشند نجات پیدا نمی کند. هر کس را بزنند دیگر توان برخاستن ندارد و هر کس را زخمی کنند بهبود پیدا نمی کنند. گفتم: اینان چه کسانی اند؟ فرمود: فرشتگان.<sup>۲</sup>

۱. کلینی، روضه کافی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۱۹۴.

امام باقر علیه السلام در جایی دیگر می‌فرمایند: «قیام قائم ما اهل بیت شبیه قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هر کس از ما اهل بیت قبل از قیام قائم قیام نماید، مانند جوجه‌ای است که از لانه‌اش خارج شود و بچه‌ها با او بازی کنند (یعنی قیامش به نتیجه‌ای نمی‌رسد).<sup>۱</sup>

از مجموعه توصیه‌هایی که ائمه علیهم السلام کرده‌اند، روشن می‌شود که آن بزرگواران تأکید بسیاری داشتند که از جنبش‌های فریبنده با شعارهای اصلاح طلبانه فریب نخورید و آنان را نائب امام نخوانید حتی ستارگان دوران ظهور (مثل یمانی، حسنی، شعیب بن صالح) نیز نیابتی از سوی امام ندارند.

دیگر این‌که علامت بسیار مهم اتمام غیبت کبری و مبدأ ظهور امام در مدینه و پس از آن، ظهور اصلی و علنی امام در مکه، همانا ندای آسمانی جبرئیل در ماه رجب و یا رمضان است.

علامت دوم نیز تحرکات سفیانی در سرزمین شام و تشکیل حکومت در آن‌جا و فرستادن عده‌ای از سپاهیان‌ش به صورت مخفیانه به سمت عراق و مدینه به جهت مقابله با امام مهدی علیه السلام است که پس از آن، لشکر سفیانی در سرزمین بیداء فرو خواهند رفت.

نکته دیگر این‌که تعیین وقت ظهور از جانب هر کسی باشد، چیزی جز حيله و نیرنگ برای جذب مردم ساده‌دل و رسیدن به ریاست‌های باطل نیست؛ بنابراین بر شیعیان لازم است که در غیبت کبری تا زمان ظهور آن

---

۱. همان، ص ۱۹۹.

حضرت بر اعتقاد به ائمه اثنا عشر و امامت امام حاضر و زنده، مهدی موعود ثابت قدم بمانند و ولایت او را گردن گیرند و از دشمنان او و اهل بیت دوری قلبی و عملی جویند. هم‌چنین به احکام اثبات شده از سوی اهل بیت تمسک جویند و مفتون شعارهای فریبنده که منجر به زایل شدن تولی و تبری و دوری از فقه و معارف اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود، نگردند.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته